

بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

آریزی آوانسیان

بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفا هی

صاحبہ شوندہ : آقای آربی او انسیا ن

صاحبہ کنندہ : خانم شیرین سمیعی

پاریس : ۱۷ سپتامبر و ۶ اکتبر ۱۹۸۳



خلاصه مندرجات مصاحبہ آقای اربی اوانسیان

صفحه

۱

۱ - سوابق تحصیلی و خانوادگی

۲ - شروع کار هنری و تهیه نمایشنامه برای تلویزیون ملی و جشن و هنر
شیراز . انتخاب همکاران هنری . پیشرفت تآتر در دوران اخیر
و تشکیل چند تآتر در ایران .
۱-۵

۳ - مسئله سانسور . شروع پاره . تحریکات و مخالفت با گروه هنرمندان و
همکاران مصاحبہ شونده . عکس العمل های پاره از افراد درباره
بعضی از نمایشنامه ها و مندرجات روزنامه ها در این خصوص . به
نمایش گذاشتن پیشنهادی تآتر در جشن و هنر شیراز و عکس العمل
های آن .
۵-۱۱

۴ - یک ب Roxور شدید با یکی از منتقدان یک پیش و انعکاس آن در روزنامه
ها . مخالفت آخوندها با برنامه های تآتری و حذف نام مصاحبہ شونده
در روزنامه ها .
۱۱-۱۹

۵ - تداوم عکس العمل های منفی چراید در مردم پیش های تآتر . آگاهی
صاحبہ شونده از وجود زمینه های مخالفت پاره از مردم و روزنامه
ها از کارهای هنری او . زمزمه های مخالفت با جشن و هنر و ریشه
های آن . فضای باز سیاسی در جشن و هنر و امکان نمایش موضوعاتی
که در سایر موارد متنوع بوده است . دوگانه و دور ویه رفتار کردن
پاره از هنرمندان نسبت به جشن و هنر . توجه کامل به صرفه جویی
در بودجه های جشن و هنر و اکتفاء به حداقل هزینه ها
۱۹-۲۳

۶ - مسئله استقبال مردم از جشن و هنر و مشکلات ناشی از آن . ارتباط
دادن جشن و هنر با جشن های دوهزار و پانصد ساله و شروع به
مخالفت با جشن و هنر در زمینه های سیاسی . استقبال مردم از برنامه
های فولکوریک نظیر برنامه های روحی و برنامه های خلچ و پرویز
صیاد . استقبال مردم از برنامه های سنتی و موسیقی ملی ایرانی

و پارهه آثار غربی . جشن و هنر بعنوان پیوند بین هنر غربی و هنر شرقی . انتقادهایی که از جشن و هنر بعمل میآمد و ریشه های سیاسی و مذهبی آن .
۲۳ - ۲۹

۷ - آغاز انقلاب اسلامی و حمله به سینماها و تئاترها و خرابکاری . تضاد هایی که در قضاوت درباره جشن و هنر شیراز، ملاک اظهار نظر واقع میگردید .
۳۰ - ۳۳

۸ - وضع تئاتر در ایران و محدودیت‌ها و امکانات آن . نمایش تئاتر با غ آلبالو نوشته چخو و مشکلات سیاسی آن . پیس‌کالیگولا و مشکلات سیاسی آن و نمایش آن نمایشناهای با وجود پارهه مخالفت‌های امنیتی . نمایش فیلمی که در کشور سازنده اش فرانسه سانسور شده بود . امکان تلفیق بین محدودیت‌ها و آزادیهای هنری در ایران . کمک‌های زیاد دولت به فیلم‌های ایرانی . سوابق تحصیلی مصاحبه کننده در امور سینمایی و فیلم‌هایی که بوسیله او تهیه و بمعرض نمایش گذاشته شده است . ساختن فیلم چشممه و جنبه‌های عصیان انگیز آن .
۴۴ - ۴۶

۹ - مسئله حدود و نحوه سانسور . مخالفت‌مذهبی‌ها با بعضی از فیلم‌ها .
شرح خلاصه مندرجات نمایشناهایی که از طرف مصاحبه کننده نوشته شده است . عدم حضور علیا حضرت فرح در پارهه از صحنه‌های نمایش و علل آن . ریشه وجهات مخالفت بعضی از گروههای مذهبی و مطبوعاتی با برنامه‌های نمایشی اعم از تئاترو فیلم سینمایی .
۴۶ - ۴۸

۱۰ - وقایع ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ و تاثیر آن در ذهن عده‌های از هنرمندان .
کنار رفتن عده‌های از هنرمندان قدیمی و روی کار آمدن عده‌های دیگر .
تاریخچه پیدایش هنر تئاتر در ایران . مسئله از بین رفتن مستندات تئاتری و فیلم‌ها و نمایشناهای براش نوسانات سیاسی و انقلابی . پیدایش تحول در فن تئاتر در ایران . اشکالات نگاهداری مستندات تئاتری در ایران . پیدایش تئاتر در قرن نوزدهم در اصفهان بوسیله ارامنه .
۶۸ - ۷۸

سؤال : ممکن است خواهش کنم مختصراً از شرح زندگانی و تحصیلاتتان بزایم
بگوئید ؟

آقای آربی اوانسیان : من متولد جلفای اصفهان هستم . در اصفهان متولد شدم
چون فامیلیم از ارامنه اصفهان هستند که تقریباً از همان دوره زمان
شاه عباس در اصفهان بودند و البته وقتی من متولد شدم منتقل شدند به
تهران ، من تحصیلاتم اول در تهران بوده ، ابتدائی و متوسطه را در مدرسه
کوشش ارامنه تحصیل کردم بعداً بدانشگاه تهران رفتم برای یک سال بعداً
به انگلیس برای تحصیل در رشته سینما . بعداز بازگشت به ایران شروع
فعالیت کردم در زمینه سینما و تئاتر و در طول سالهای ۱۹۶۶ که من به
ایران برگشتم تا ۱۹۷۸ تقریباً فعالیت مداوم در هردو زمینه داشتم بیشتر
فعالیت‌های تئاتری من در زمینه تئاترا ایران، زبان فارسی بوده با تلویزیون، در قسمت
فعالیتها فرهنگی و در قسمت تئاتری همکاری داشتم . در بودجه آوردن کارگاه‌نمايش ،
یکی از اعضاء بودم در شروع کار تئاتر شهر و بوجود آوردن تئاتر چهار رسوق در تهران فعالیت
مستقیم داشتم . چند فیلم کوتاه ساختم و یک فیلم سینمایی با همکاری
تلویزیون با اسم "چشم" که بار اول در فستیوال تهران در سال ۷۲ به نمایش
درآمد . فعالیت تئاتری گروه مادر تهران ابتدا بسیار کوچک بود بتدریج
پرورش پیدا کرد و جزو گروههای اولی بودیم که کارمان در سطوح مختلف
از نقطه نظر بین المللی به اجرا درآمد به چند کشور سفر کردیم من جمله
به یوگسلاوی به فرانسه به انگلیس به لهستان و آمریکای جنوبی
برنامه های تئاتری از نقطه نظر رسمی ما در فستیوال های بین المللی به عنوان
 برنامه ایران شرکت کردیم در لهستان یکماه یکی از برنامه های ما رسماً
در شهرهای مختلف به اجرا درآمد .

سؤال : به بخشید این گروهی که شما داشتید گروه وابسته به تلویزیون
بود ؟

آقای آربی اوانسیان : وابسته ... به ترتیبی که کمک مالی از تلویزیون
و جشن و هنر میگرفتیم برای فعالیت‌هایی که داشتیم بودجه مان از طریق
بودجه تلویزیون تأمین میشد .

سؤال : تآتر شهر وکارگاه نمایش چی ؟

آقای آربی اوانسیان : هردو باز بهمین ترتیب، و یکی از دلایلی که به این صورت بوجود آمد اگر بخواهم تاریخاً اشاره بکنم ، باید به موقعیت تآتری ایران قبل از اینکه بسفر بروم و بعد از اینکه برگردم اشاره بکنم، من قبل از اینکه برای تحصیل به انگلیس بروم با شاهین سرکیسیان که یکی از کارگردانهای تآتر ایران بود و یکی از اعضاء مؤثر بوجود آوردن گروه هنرمنلی و حرکت جدید تآتری در ایران که با آقایان جوانمرد ، انور و نصیریان همکاری میکردند واين گروه ها را بوجود آورده و احتمالاً "بعداً" فرهنگ و هنر اداره تآتر را بوجود آورد در این زمینه من همکاری داشتم در قسمت فعالیت های برنامه های ارمنی . من برایشان دکورهارا طرح میکردم . درنتیجه با حرکت تآتری آن زمان ایران آشنا بودم . وقتیکه برگشتم طبیعتاً اولین رابطه من از نظر تآتری آن زمینه بود ولی بسیار عجیب بود که بلاعده حس کردم که زیاد تمايلی نبود و در ضمن حس کردم نوع کاری که برای من در آن لحظه مهم بود ، از نقطه نظر فعالیت برای آنها جالب نبود . من خود بخود جدا افتادم و یک عدد جوان بودند که میخواستند نوع فعالیت دیگری بکنند مابدون هیچ گونه کمک دور هم جمع شدیم و شروع کردیم بکار کردن . خانم خجسته کیا مرا قبلًا" می شناختند آن زمان گفتند که ... تلویزیون داشت تلویزیون ملی داشت تازه شکل میگرفت تشکیلات هنوز پیدا نکرده بود گفتند برای همکاری اگر ممکنه اگر تمایل هست برای مشورت برای جلساتی بروم در آن جلسات تمام تآتری ها دعوت شده بودند بهمه پیشنهاد همکاری و همفکری داده شد عکس العمل ها خیلی زیاد بود و همه اکثراً " فکر میکردند که حتماً دلایلی هست که دعوت کردند . برای من این مسائل پیش نیامد من حتی این سوالهارا نداشت و در همان فضا بود که حس کردم یک کارهای میشود کرد آن موقع بود در آن زمان بود که من با آقای فریدون رهنما آشنا شدم . با داود رشیدی آشنا شدم با آقای منوچهر انور آشنا شدم وزان تیر آشنا شدم ، هردوی اینهارا قبلًا" می شناختم ولی بیشتر آشنا شدم منظورم از نظر فعالیت مستقیم است مسا همه مان تلاشمان در این بود که تآتری ها دورهم جمع بشوند و کار بکنند و

برای شروع برنامه های جشن و هنر هم این پیشنهاد بود که همه شرکت بکنند ولی هر کسی هر نویسنده ای و هر کارگردانی بفکر اینکه کاسه ای زیر نیم کاسه هست همیشه یک بهانه هائی می آورند. نتیجه این شد که ماکارمان را ، که گروه بطور مجرد داشت کار میکرد تنها گروهی شد که برنامه آماده داشت که حاضر بود در جشن و هنر شرکت بکند برای اینکه برای ما این سوالها پیش نیامده بود .

سؤال : ببخشید چند نفر بودید توانی گروهتان تقریبا "؟

آقای آربی اوانسیان : من وقتی که رسیدم به ایران شاهین سرکیسیان خیلی غیرمنتظره فوت شدند بعد از یکماه گروه ایشان حدود چهار ، پنج نفر بودند که فعالیت میکردند مانند خواستند کار را با من ادامه بدهند من با آنها یک برنامه روی صحنه آوردم که "مادموازل زولی" استرییند برگ بود . همین عده بودند که من کار بعدی را که شروع کردم ، عده جوان دیگری که برنامه را دیده بودند و میخواستند کارت آتری بکنند بما ملحق شدند و اضافه شدند . در آن زمان وقتی که ما پیس پژوهشی را برای جشن و هنر شروع کردیم کار کردن، که البته اول معلوم نبود که برای جشن و هنر خواهد بود در حدود ده دوازده نفر بودیم ، و نحوه کار کردن این پیس خیلی اتفاقی بود . در این نمایش نامه ، .. من جزو گروه انتخاب کننده برنامه ها بودم و متن ها را میخواندیم از نویسنده های جدید برای تلویزیون و یک گروه دیگری بود یعنی همان گروه بود با اضافه آقای رشیدی برای جشن و هنر جزو نمایشنا مه هائی که برای جشن و هنر آمده بود نمایشنا مه پژوهشی هم بود برای مسابقه نمایشنا مه نویسی . وقتیکه تمام شد این نمایشنا مه نظرهمه را جلب کرد ولی از نظر فن نمایشنا مه نویسی خیلی عجیب بمنظور می آمد ، همه گفتند این غیر ممکن است بیاید روی صحنه . برای من عجیب نبود من فکر کردم امکان روی صحنه آمدنش بود . همان موقع بود که من فکر کردم من بدم نمی آید که با این گروهی که دارم، شروع کنم به آزمایش کردن .

سؤال : مال کی بود این نمایشنا مه ؟

آقای آربی اوانسیان : نمایشنامه مال آقای عباس نعلبندیان بود (کبه روزنامه فروش خیلی جوانی بود در آن زمان Nalbandian) فقط بیست، بیست و یک سالش بود. هیچ نمایشنامه ای ندیده بود ولی خیلی خوانده بود و طبیعتاً نمایشنامه ای که نوشته بود خوشبختانه با خاطر اینکه ندیده بود ، مقید به نحوه اجرای متنداول زمان درایران نشده بود و خیلی آزادتر بود و همین جنبه مرا بیشتر راغب کرد که این متن را کار کنم ، خلاف اینکه متن خودش ارزش های خیلی فوق العاده ای از نظر ادبی داشت . ما وقتی که تمرین کردیم و دوستان وقتی که آمدند دیدند بعد از این بود که فکر کردند این امکان ارائه اش در جشن وهنر هست . بعد کمک کردند برای ارائه اش حتی آن موقعی که بودجه دادند، بودجه بسیار کمی بود فقط کافی بود که ما وسائل اولیه را برای نمایشنامه درست بکنیم و برای هر بازیگر فقط یک پول توجیبی می ماند، اصلاً هیچ کمک مالی چندان چیزی نبود برای ما . ولی همین نمایشنامه باعث شد که با ضافه "نمایشنا مه" شهر قصه" که بیژن مفید کار کرده بود باز بهمین صورت که گروه ما کار کرده بود یعنی گروه جدائی در سازمان پیش آهنگی با عده ای آماتور کار کرده بودند و این برنامه در آمده بود . این دو برنامه که در برنامه سال دوم برنامه "جشن و هنر شرکت کردند و اولین برنامه های تأثیری بودند و هردو یک حرکت جدیدی را در تأثیر ایران بوجود آوردند که برخلاف تأثیر در ظاهر در آن زمان اگر آدم بگویید "دولتی" درست نیست برای اینکه تمام تأثیرها کمک می گرفتند بیک ترتیبی . دولتی با آن معنای فرنگیش دولتی نبودند هیچ کدام این تأثیرها ولی کمک های دولتی داشتند . همه آنها یک سبکی را بوجود آورده بودند که وقتی که این دو تأثیر وارد میدان شد فرق داشت با آن تأثیرها خود بخود با خودش حرکت های جدیدی را آورد بلا فاصله و همینطور با این حرکت ها عکس العمل های زیادی را که اکثر این عکس العمل ها از طریق خود حرفة ای ها پرتابی داده شد از طریق روزنامه ها، برای اینکه دوستان زیادی داشتند ، نفوذ زیادی داشتند و خیلی با این مسئله پرتابی دادند و

سؤال : مخالف این ؟

آقای آربی اوانسیان : مخالف این حرکت بودند در ضمن خود بخود چون

ما ... هردوی این برنامه‌ها از طریق تلویزیون کمک شده بودیم فرهنگ و هنر فکر کرد که برنامه‌ای هست برای بهم ریختن سیستم فرهنگ و هنر و آنها غیر مستقیم شروع کردند به فعالیت‌های ضد حرکت ما و ماخود بخود وارداین میدان جنگ شده بودیم بدون اینکه خودمان بخواهیم . هیچکدام ما ، نه مفید نه گروه ما مخالفتی با آنها نداشتیم وهمیشه هم سعی کردیم با آنها همکاری بکنیم ، طول کشید زمان طول کشید تا آنها بتدریج با ما آشنا شی کردند ولی ما طبیعتاً از ابتدا بساکن در زیر یک سقف با هم کار میکردیم بدون اینکه مستقیماً عین هم باشیم ، برای اینکه آنها بفهمندگان چنین چیزی ممکن است، تقریباً "چهار پنج سال طول کشیدتا شروع کردند بطرف ما آمدن و جدی مارا قبول کردن . اول فکر می کردند خیلی مسئله بچگانه است یک عده ای جوان دور هم جمع شدند و بزودی از هم می پاشند .

سؤال : ببخشید تا تر شمر هم وابسته به تلویزیون بود؟

آقای آربی اوانسیان : تا تر شهر بعداً "بوجود آمد . ساختمانی بود که علیا حضرت کمک کرده بودند. در ساختمانش از طریق ادارهٔ تا تر شروع شده بود ولی سال‌ها طول کشید ساختمانش تا اینکه در سال ۷۲، ۷۱ به اتمام رسید و آن زمان فعالیت‌های تا تری کارگاه اینقدر پیشرفت کرده بود که بتواند براحتی برنامه‌های یک تا تر را بگرداند و خواه ناخواه در آن زمان فعالیت‌های فرهنگی تلویزیون هم در زمینه‌های دیگر باز پیشرفت کرده بودند و احتیاج به جا داشتند که فکر میکنم در آن زمان تصمیم برای گرفته شد که این تا تر اداره‌اش به جشن و هنر و تلویزیون سپرده بشودن‌به ادارهٔ فرهنگ و هنر دو تا سالن داشته یکی . تالار روکی بود و یکی تا تر ۲۵ شهریور بود و خود بخود سیستم تا تر شهر جدا شد . چیزیکه در آن زمان قابل اشاره است و عکس العمل دیگری هم نسبت بکارهای ما ایجاد میکرد مسئله سانسور بود . قبلاً "هنرما یشناهه ای که روی صحنه می آمد لازم بود که از طریق وزارت فرهنگ و هنر اجازه نمایش بگیرد . من اولین نمایشناهه ای که گذاشتم " مادموازل ژولی " لازم بود که از آنجا اجازه بگیرد ، تازه برگشته بودم . خود بخود متن را دادم مال استریندبرگ بود . ماه‌ها طول کشید تا جواب آمد و جوابی که آمده روی ترجمه‌خوب یا دم‌است جزو چیزهایی که قرار بود حذف

بشدود یکی کلمه کنت بود کنست (conte) اسم کنت که پدر زولی بود، گفتند کنت را نباید بگوئید گفتم چرا مگر ایران کنت دارد، گفتند نه این اشاره به چیزه ... نباید گفته بشود، به کنت نباید اشاره بشود این یکی از نکته های سانسور بود. که برای من خیلی عجیب بود که چرا در آن زمان روی صحنه نباید اشاره به کنت بشود و این اولین تجربه من با سانسور بود . در مردم این اتفاق جالبی افتاد با این صورت که نمایش نامه چون از طریق تلویزیون درخشن و هنر اجرا میشد جشن و هنر در آن مدت دوهفته چیز داخلی داشت ، انتخاب داخلی داشت و اجازه نمیگرفت می توانست برنامه را اجرا کند . برنامه ما که در برنامه جشن و هنر اجرا شد و بعدا " قرار بود در تهران اجرا بشود من متن را برای اجرا در تهران در سالن انجمان ایران و امریکا که تنها سالن آن زمان بود که برنامه میشد درش اجرا کرد، برای اینکه فقط بیست و پنج شهریور بود که بما اجازه نمایش نمیداد و تالار رودکی هم غیرممکن بود و تا آن شهر هم هنوز وجود نداشت و سالن دیگری نبود، سالن دانشگاه بود که هنوز تراها با نصوص رواج پیدا نکرده بودند . این سال ۱۹۶۸ است مجبور بودم که در سالن های دیگری اجرا بکنیم . این سالن را که اجاره کرده بودیم برای دوهفته برای نمایش، من متن را مجبور بودم بفرستم به فرهنگ و هنر . متن را فرستادم به فرهنگ و هنر بلا فاصله اجازه نمایش دادند یعنی در ظرف دور روز، برای من، خیلی عجیب بود برای اینکه این متن را حتی موقعی که مامیخواستیم در جشن و هنر اجرا بکنیم از من خواسته بودند که سه تا کلمه از متن در بیا ید که نعل بندیان زیاد تمايل نداشت با این مسئله ولی دیگر تنها راه بود برای اجرا و من متن را در میز آنسن حل کردم بدون اینکه در بیا ورم یعنی گفته میشد کلمات منتهی طوری گفته میشد که بدون اینکه من متن را دست بزنم و مسئله برای مسئولین ایجاد بکند امکان روی صحنه آمدنش بود . که البته همین مسئله یک مقدار عکس العمل از اول روی آن عده ای که تمايل نداشتند چیز بشود بوجود آورد ولی حداقل مسئله مسئولین را حل کرد . ولی در تهران وقتیکه به فرهنگ و هنر متن فرستاده شد آنها بفکر اینکه این متن به رحال آنجا اجرا شده پس مجوز داشته بدون اینکه بخوانند مجوز داده بودند و متن آمد روی صحنه . درست سه روز بعدش مدیر تآتر در انجمان ایران و آمریکا بمن تلفن گفت که شما اجازه داشید برای این متن

گفتم بله گفت که ممکن است من به بینم وقتی که بردم دیدند که بلای
برای اینکه تمام صفحه ها را مهر میزدند تمام صفحه ها مهر خورده و تمام
این کلمات هم درش هست و ...

سؤال : ممکن است آن کلمات را بفرمائید اگر ؟

آقای آربی اوانسیان : کلمات یکی اش چه گوارا ، بود یکیش مارکس
بود یکیش لینین بود یکیش هم دو تا کلمه ای خیلی ... اشاره به آلت های
تناصلی بود که در آن زمان در ایران خیلی مسئله بود اشاره به ... و همه
اینها از سانسور گذشته بود بدون اینکه بخواهند متن را برای اینکه فکر
میکردند چون برنامه اجرا شده پس مسئله ای نبوده . بعد شروع کردند
بگفتن اینکه این خیلی بد میشه و اینها شما باید اینها را چیز کنید گفتم
نه شما اجازه دادید و من این مهرها را هم دارم و من اینها را حذف نخواهم
کرد و برنامه در دوهفته ای که روی صحنه بود هیچ مسئولی از اداره فرهنگ و
هنر نیامد برای اینکه جلوی کار را بگیرد برای اینکه تمام اشتباخ خودشان
بود و برنامه دوهفته روی صحنه ماند . منتهی در عوض عکس العمل های
خیلی زیادی در سطح مطبوعات بر ضد من شروع شد .

سؤال : از همان اول ؟

آقای آربی اوانسیان : از همان اول بر ضد برنامه شروع شد حتی به بهانه هایی
چیز مسئله به مجلس کشیده شد شاید در تاریخ تآثر ایران اولین بار بسود
که مجلس راجع به یک نمایشنا مه ای که روی صحنه آمده بود مجلس رسماً
بحث میکرد و مسئله را عمومی میکرد انعکاس در روزنامه پیدا کرد بیشتر
برنامه بهانه شده بود برای حمله به چیزها .. فعالیتهای تبلویزیون در آن زمان
و خود بخود باز این یک حرکت دومی بود که اسم ما ها بعد از جشن و هنر بعنوان
کارگردان این برنامه خود بخود بدون اینکه مردم دیده باشند با یک
عکس العمل منفی تبلیغات شد .

سؤال : ببخشید این کدام پیس بود ؟

آقای آربی اوانسیان : "پژوهشی ژرف و سترگ و تو در سنگواره ها ."

سؤال : چه سالی بود این ؟

آقای آربی اوانسیان : ۱۹۶۸ (هزارو نهصد و شصت و هشت) .

سؤال : ۱۹۶۸ بله .

آقای آربی اوانسیان : و نوشته‌ی تعلیبندیان بود که من کارگردانیش را کرده بودم و در جشن وهنر شرکت کرد و جایزه دوم نمایشناه نویسی را گرفته بود از طرف تلویزیون ابتدا و بعدا " برای اجرا هم ماجایزه تلویزیون را گرفتیم . با برنامه‌ای که مفید آورده بود " شهر قصه " بود . خود بخود این فعالیت یعنی فعالیت تآتری باعث شد که عده‌ای که با این نوع حرکت معتقد بودند و فکر میکردند که برای تآتر ایران حرکت جدیدی دارد بوجود می‌یاد شروع کردند به نوع فعالیت‌ما و مفید و کمک کردن، برای اینکه ما فعالیت‌مان دائمی باشد . و یک بودجه، خیلی ابتدا مختصراً بـما داده شد برای شروع کارگاه که فقط و فقط و بـاندازه، پول توجیبی بود و ما یک محلی را اجاره کردیم که کرایه ماهانه می‌دادیم در آنجا می‌توانستیم هم تمرین کنیم و بعد از چندماه برنامه روی صحنه بگذاریم که در همان اول آقای ایرج انور و خانم شهر و خردمند هم با ما شروع کردند به همکاری کردن و اکیپ کارگاه در آن سالها چهار کارگردان داشت و به سرپرستی آقای صفاری بود و به مدیریت داخلی نعل بندیان که مدیریت داخلی محل را داشت، و ماه‌ها هم هر کدام مسئول یک گروه تآتری بودیم . برنامه پژوهشی و نمونه سانسور را که خواستم بگویم این بود که وقتیکه بعداز ۱۵ روز از صحنه ما برنامه را برداشتیم ما هیچگونه امکان اجرای این برنامه را در تهران دیگر نداشتیم چه از نقطه نظر ادامه با گروه هنرپیشگان دائمی و چه از نقطه نظر محل برای اینکه سالنی نداشتیم فقط برنامه در ۱۵ روز در تهران اجرا شد و برنامه‌ای بودنادر، برنامه‌ای بود که تماشاگرانها در سالن شروع کردند با هم دیگر به مباحثه و پرخاش و دعوا . عده‌ای سخت

پشتیبان و عده ای سخت مخالف . بعضی شبها ماحتی مجبور شدیم برنا مه رادر موقع اجرا قطع بکنیم و بعدا " بخواست تماشاگر ادامه بدھیم و تماشاگر خواست که آنهایی که نمیخواستند در سالن باشند سالن را ترک بکنندو هر کس که میخواست پول بلیطش را پس بگیرد، پس میگرفت . باینصورت، یعنی تمام شبها ما مسئله داشتیم در طول مدت اجرا در تهران و این نوع حرکت تقریبا " جزو قانون نوع تاترهای شد که من بعدا " اجرا کردم همیشه مثل اینکه یک خاطره ای از این مسئله ماند در ذهن مردم که تاترهای مرا که می آیند به بینند باید حتما " از این کارها بکنند یعنی من نمی فهمیدم چرا یک چنین عکس العملی را از طریق مطبوعات در اذهان عمومی برآحتی بوجود می آورند و بعضی از همین مخالفان بعداز چندماه از دوستان خیلی صمیمی شدند و بعضی ها بالعكس دوستانی بودند که دشمنان خیلی سختی شدند و این جزو باصطلاح برنا مه رسمی درآمد .

سؤال : حالا که شما خودتان صحبت کردید راجع باین موضوع یادم می آید که سال آخر جشن و هنر هم یک نمایش نامه ای بود که راجع با آن شهر شلوغ شد روزنامه ها نوشتند شمارا .. خیلی بشما حمله شد توی روزنامه ها اگر لطفا " راجع با آن ماجرا هم بفرمایید خیلی ممنون میشوم .

آقای آربی اوانسیان : بعداز " پژوهشی " من تقریبا " هر دو سال یکباره یعنی یکسال در میان من برنا مه داشتم . در جشن و هنر برنا مه، برنا مه تری بود که از طریق کارگاه تولید میشد و گروه ما بوجود می آورد تمام این برنا مه که میتوانیم اسم بیا ورم ، برنا مه دوم " ناگهان " بود باز بنوشه، نعلبندیان برنا مه سوم همکاری بود با بروک برنا مه، چهارم اجرای " کالیگولا " بود برنا مه، پنجم " سواری درآمد " بود که غیر از " کالیگولا " تمام کارها برای بار اول بود بمعنای نوشته اجرای کالیگولا هم با راول بود در ایران ولی بعنوان نوشته ایرانی بودند بقیه، این متن خارجی بود . در تمام طول این سالها معمولا " عکس العمل روزنامه ها بهمان صورت بود مخالف، موافق، تنها برنا مه ای که اکثرا " موافق بودند کالیگولا بود . ولی به بقیه برنا مه ها همیشه حمله های سختی میشد . این جزو عادت های روزنامه ها درآمد بود و اینکار را برآحتی میکردند و

هیچکس نبود که از خودش سوال بکند چرا حملاتی که میشد
احتمالاً به فعالیت‌های کارگاه بود و به فعالیت‌های
نوع تآتری که گروه ما و ماها کار میکردیم و شخص خود من . فکرتم یکنم
که هیچ کارگردانی در ایران باندازه من در ایران فحش خورده باشد . رسمًا
در روزنامه هابا تیترهای بزرگ و فحش‌های خیلی شخصی و بدون
هیچگونه دلیلی . و براحتی روزنامه‌ها این را چاپ میکردند . من همیشه این
سؤال را داشتم که ... از مردم میکرم و قتنی که بعضی‌ها بعداز دیدن یکی از
برنامه‌های من می‌آمدند و می‌گفتند که برنامه شما قبلاً هم همیشه این جوری
بوده می‌گفتم منظورتان؟ می‌گفتند خوب این طوری که می‌نوشتند که این
آنطور . رئیسیت بعدمی گفتم که خوب شمانما یشناهه را دیده بودید می‌گفتند نه ..
می‌گفتم خوب چرا باور میکردید می‌گفتند توی روزنامه‌ها می‌نوشتند
می‌گفتم شما همه نوشته‌های روزنامه را باور میکنید می‌گفتند نه می‌گفتم پس
چرا اینهارا باور میکنید . چرا اگر فکر میکنید روزنامه همه اش کنترل
شده فکر نمی‌کنید که اینهم پس ممکن است یک قصدی در آن باشد .
اینها ، پس ازاين کنه با من صحبت میکردند عوض میشدند .
مثلًا "اگر از نظر تاریخ من بخواهم بگویم ابتداء برنامه‌های تآتری را که شروع
کرد یعنی تقریباً" تماشاجی‌های ما را روی انگشت میشد شمرد بعداً "روزی
شد که تهیه بلیط مشگل بود . مشگل بود بلیط بدست بیا ورند مثلًا" سالن
شصده ، هفتصد نفر تماشگر داشتیم . با این ترتیب مسئله رشد کرده بود . یعنی
تحول پیدا کرده بود . در سال ۷۷ در جشن وهنر برنامه‌ای بود با اسم "خوک
بچه آتش" که برنامه مال یک گروه مجارستانی بود که مجارستان را ترک
کرده بودند و در اروپا بودند در هلند کار کرده بودند در فستیوال نانسی
همان سال شرکت کرده بودند . برنامه را من آنجا دیده بودم و مسئولین
جشن وهنر هم دیده بودند و آنها را دعوت کرده بودند برای شرکت در جشن وهنر .

سؤال : شما دعوت کرده بودید ؟

آقای آربی اوانسیان : من پیشنهاد کرده بودم . ولی مسئولین جشن وهنر هم

دیده بودند برنامه را و می شناختند. این برنامه که مال یک گروه خیلی پیشگامی بود که بعداً هم با اسم "سکوایت" که رفتند مهاجرت کردند، مجارستان را ترک کردند و رفتند در نیویورک آلان هم در آنجا هستند. این گروه برنامه شان وقتی که در شیراز اجرا شد اتفاقاً سالی بود که من چون بقیه برنامه هارا دیده بودم و فقط یک برنامه راندیده بودم فکر کردم که ازابتدا لازم نیست در جشن وهنر باشم . برنامه ای نبود که فعالیتی داشته باشم . من دیرتر به جشن وهنر رفتیم و روزی که به جشن وهنر می رفتم در هواپیما روزنامه مربوط به روز را پخش میکردند من آنرا گرفتم و موقعی که باز کردم تیتر بزرگی بود راجع با این برنامه با سام اسکاندال در جشن وهنر و حمله خیلی شدید به این نمایشنا مه بالحنی و با اشاره کرده بود به چیزهایی که من چون نمایشنا مه را دیده بودم فوری متوجه شدم که باز همان داستانهای را که برای برنامه های خود من درست کرده بودند . یاری اینهم تکرار میکنند و بیکی از دوستام که کنارم بود گفتم که اینها باز همان بازیها شروع کردنده ولی خوشبختانه این بار چون مربوط به شخص من نیست من می توانم صحبت بکنم . قبل از چون مربوط بشخص من بود اگر صحبت میکردم سوء تفاهم میشد . فکر میکردند که مسئله شخصی است و راجع به دفاع از کار هنری ای است که دارم میکنم در حالی که در سطح هنری نبود این حمله ها، کاملاً و یک سطح دیگری در کار بود یک جریان دیگری در کار بود . گفتم من این دفعه برای میتوانم اعتراض بکنم و مسئولیت این نوشته ها را بخواهم ، بچه مسئولینی و ... کیه مسئول این نوشته ها ؟ وقتی که رسیدم به شیراز اتفاقاً وارد سالن انتظار هتل که شدم روزنامه نویس ها کنارهم ایستاده بودند داشتند صحبت میکردند و آن خانمی هم که اینرا نوشته بود ..

سؤال : امش را ممکن است بگوئید ؟

آقای آربی اوانسیان : مریم خوارزمی

سؤال : توی اطلاعات بود ؟

آقای آربی اوانسیان : نه توی کیهان اینترنشنال بود وبا همین لحن هم در تهران ژورنال بزبان انگلیسی خانم لازاریان نوشته بودند . و عجیب بود که هردوی این کسانی که اینکار را کرده بودند از باصطلاح پشتیبانان خیلی سخت من بودند از کسانی بودند که همیشه به نفع من مطلب نوشته بودند . میخواهم بگویم که بعدا " مسائلی که پیش آمدا زطرف کسانی بود که هیچ خصوصت قبلی با من نداشتند . من وقتی که خانم خوارزمی را آنجا دیدم بشوخي گفتم که خانم خوارزمی باز ثابت کردید که نمی فهمید بشوخي گفتم ورد شدم . شنیدم که بقیه روزنامه نگارها هم با او گفتند که دیدید که او هم همین را گفت فهمیدم که یک بحثی هست در آن روز راجع به این مسئله . چند لحظه بعد خانم خوارزمی آمد و گفت که آقای اوانسیان منظورتان چی بود . گفتم هیچ خانم شما چیزی که می نویسید مسئولیت دارد ، شما برداشتید یک نمایشنا مهای را که در سالن و در محلی اجرا میشد که شبی حداقل شصت هفتاد نفر می بینند و تا آخر جشن وهنر ممکن است حدا کثر ۵۰۰ نفر هستند، وبا بیشتر از این فرض بکنیم ممکن است دوهزار نفر ببینند شما در روزنامه ای که حداقل یک میلیون نفر ممکن است بخوانند مطلب را طوری نوشتید که همه بدون اینکه امکان حضور داشته باشند باید با تصور خودشان خیال کنند که این چیزهایی که نوشتید در نمایشنا مه وجود دارد ، در حالیکه این چیزهایی را که شما نوشتید در نمایشنا مه اولا" وجود ندارد و دوماً اینکه این تصور ذهنی شماست و کار نمایشنا مه اصلا" اینست که تصورات ذهنی شمارا راه بیندازد و ماشاء الله شما تصوراتتان خیلی قوی است، با اولین اشاره تمام پائین تنها واينهارا مجسم کردید و این اشاره فقط سی ثانیه در نمایشنا مه طول میکشد و شما تمام مطلبتان راجع باين مسئله شده، شما مسئولیت دارید نسبت به کسانیکه اينهارا نمی بینند واينهارا می خوانند و فکر میکنند که این نمایشنا مه از اول تا آخرش اینطور است " اورژیه " (Orgy) روی صحنه است . این مسئولیت قلمی شماست که شما دارید ، دوم اینکه شما باید متوجه باشید که با این کارتان تمام امکانات فعالیت های سالمی را که ممکن است بتدريج بوجود بيايداز بين می بريد برای اينکه عکس العمل ايجاد میکنيد . هیچ خانم خوارزمی رفته و چند لحظه بعد برگشتند و گفتند شما اينهارا بنویسید برای ما . گفتم خانم من نویسنده نیستم و تمام شد . يك

ساعت بعدش یک برنامه دیگری در سالن دیگری بود که .. وقتی که مارفیم آنجا در فاصله یکی از صحنه ها خانم خوارزمی با روزنامه نگار دیگری که از دوستاشان بود با بهروز صوراسرافیل وارد شدند . آقای صوراسرافیل آمد طرف من و گفت که این سوء تفاهم است حلش بکنید و اینها گفتم هیچ سوء تفاهم نیست و من حرفی را که زدم خیلی جدی است . وایشان مسئولیت دارند و من اینرا خیلی جدی دارم میگویم و اینرا همه جا هم بحث خواهیم کرد که حق ندارند چنین مسئله ای را باینصورت مطرح بکنند و خوشبختانه دیگرا این برنامه مربوط بمن نیست و باید این مسائل روشن بشود . خانم خوارزمی دوباره برگشتند گفتند که آقای اوانسیان شما بنویسید این چیزها را، به ادبیورمان بنویسید ، ادبیورهـم در آن زمان آقای امیر طاهری بـود ، امیرطاهری هم از پشتیبانان خیلی سرسخت فعالیت های هنری گروه ما بود . گفتم خانم من نویسنده نیستم شما نویسنده اید شما زورنالیست هستید این مسئولیت شماست من فقط بشما دارم میگویم شما اگر چیزی میکنید خودتان خودتان را تصحیح بکنید . ولی من فقط میتوانم راجع باینها اشاره بکنم . در این موقع گفتند که حالا چه اشکالی دارد که شما نویسنده بشوید گفتم هیچ اشکالی ندارد ولی اگر قرار بشود هر کس هر کاری بکند دنیا زیرو رو میشود گفتم مـن اگر هر چـه دلم مـیخواهد بـکنم هر چـه فـکر مـیکنم بـکنم بدون اینکه حـسـکـنـم مـسـؤـلـیـتـی دـارـم مـگـر چـنـین چـیـزـی مـمـکـنـ است ، گـفـتـنـد خـوبـ چـه اـشـکـالـی دـارـد ، گـفـتـم خـانـم مـثـلاـ " اـگـر مـن الـان هـرـچـه فـکـر مـیـکـنـم بـکـنم اـشـکـالـ نـداـرد ؟ " گـفـتـنـد نـه چـه اـشـکـالـی دـارـد ، دـاشـتـم سـون آـپ مـیـخـورـدم سـون آـپ رـا روـی سـرـشـون خـالـی کـرـدم . شـرـوع کـرـدـن بـگـرـیـه کـرـدن هـمـانـطـورـ کـه یـکـحـالـتـ خـیـلـی عـجـیـبـ غـرـیـبـیـ . صـورـاسـرافـیـل حـملـه کـرـد بـمن کـه اـینـکـارـها قـبـیـحـ است اـینـکـارـها اـزـشـما نـمـیـ آـیـد گـفـتـم نـه خـیرـ شـماـها نـمـیـ فـهـمـید دـارـید چـه کـارـ مـیـکـنـد و چـه حـرـفـی مـیـزـنـید . اـینـ نـتـیـجـه حـرـفـشـماـست و اـینـ نـتـیـجـه تـامـ عـکـسـالـعـمـلـهـایـ شـماـست شـماـ عـوـاقـبـشـ رـا بـبـیـنـید و بـه بـیـنـید چـه نـتـایـجـی مـمـکـنـ است بـسـارـ بـیـاـورـد بـشـما مـیـ گـوـیـم ذـهـنـیـتـتـانـ رـا خـالـی بـکـنـید منـ هـم الـان ذـهـنـیـتـ اـینـ بـودـ کـه اـینـرا سـرـشـماـ خـالـی بـکـنـم و هـمـینـ مـسـئـلـهـ هـستـ . درـهـمـیـنـ لـحظـهـ یـکـ عـدـهـ اـیـ هـم آـنجـا اـیـسـتـادـه بـوـدـنـ خـنـدـیدـنـد وـ اـینـها مـسـئـلـهـ بـشـوـخـیـ وـ خـنـدـهـ تـامـ شـدـ وـ خـانـمـ خـوارـزمـیـ خـیـلـیـ نـارـاحـتـ . چـنـدـ لـحظـهـ بـعـدـ درـهـتـلـ، وـ درـ هـتلـ وـ قـتـیـ

که من وارد شدم معذرت میخواهم من اشتباه کردم .. روز بعدش من رفته بودم بدفتر تلویزیون که دفتر جشن و هنر هم بود در شیراز . آقای کریم امامی را دیدند گفتند که من با شما صحبتی دارم و اینها، گفتند امروز روزنامه نگارها من جمله خانم خوارزمی آمده بودند و از شما شکایت میکردند و می گفتند شما بآنها توهین کردید و اینها از ما میخواستند که ما .. عکس العملی برض شما داشته باشیم ماه میگتیم که شما شخصاً "اینکار را کردید و به جشن و هنر مربوط نمی شود چون آنها فکر کرده بودند که من مسئول جشن و هنر هستم و گفته بودند ، نه خیر او اصلاً" با ما کار نمیکند با نصیرت و مسئولیت خودشان است و با شما صحبت بکنند ولی بهتر است که با آنها آشتی بکنید . گفتم آقای امامی من دعوا فی ندارم که آشتی بکنم و به آن حرفی هم که زدم معتقدم و فکر میکنم که شما هم باید متوجه باشید که چه دارد اتفاق میافتد بعنوان مسئول روابط عمومی و این مسئله ایست که ده سال است در مطبوعات بر خد جشن و هنر ادامه دارد برض شخص من هم بوده و این بار چون خوشبختانه شخص من مسئول نیست من میتوانم در این مورد راحت تر صحبت بکنم . این مسئولیت مطبوعاتی است که همه دارند و شما باید خیلی نگران این مسئله باشید که با این صورت مسائل در مطبوعات انعکاس پیدا میکند و من مسئولیت این کار را بعده می گیرم و خودم هستم که اینرا گفتم ، طبیعی است ولی شما هم بی جهت گفته ، من دارم دفاع از .. رابطه برنامه های جشن و هنر میکنم نه مسئله شخصی ولی ... من برگشتم به هتل در لابی هتل روزنامه های مربوط روز آمده بود و .. روی میز روزنامه روز بود که مربوط بود با مصطلح به انعکاس برنامه های شب قبل .. در صفحه اول روزنامه آن روز این مطلب سوی آپ با یک مسخرگی انعکاس داده شده بود به شخص من باشیم حتی بالشاره به مسئله اقلیتی نام برده شده بود با اسم کارگردان دیوانه ای که تو عمرش هیچ کاری نکرده فقط مسخره بازی کرده و .. کارگردان دیوانه ارمنی با این تیتر و .. یک مقدار زیادی حمله شخصی بدون اینکه کوچکترین اشاره ای به واقعیت شده باشد و باز امضاء داشت امضای خانم مریم خوارزمی ، در همین موقع درست باز بر حسب اتفاق خانم خوارزمی از همانجا رد میشدند گفتم خانم مریم خوارزمی این را شما نوشتید گفت که دیده ام گفتم که مردم ندیدند خواهش میکنم اینرا بلند آلن در همین سالن انتظار بخوانید همه

بشنوند ، برگشتند که بروند من گرفتم ایشان را و روزنامه را جلوشان نگه داشتم گفتم که اینرا بلند بخوانید . شروع کردند به گریه کردن ولرزیدن ، همه مزدم فکر کردند که من دارم کتکشان میزنم گفتند چیه چیه و در همین لحظه یک عده ای شروع کردند به من حمله کردن یک عده بـه او گفتند راست میگوید . یک عده ای بالعکس حمله به من کردند که نه خیر حق ندارید ، مسئله چیز شد در این لحظه .. من متوجه شدم که این تفاق ناربد بعدهای خیلی عجیب و غریبی میگیرد . ساکت شدم و یکی از دوستانم دست مرا گرفت و کشید به کنار گفت که زود بـا با هم برویم دفتر تلویزیون اینحـانمانیـد . رفتم دفتر تلویزیون .. تقریباً "تیم ساعتی آنجـا بـودم و در آن موقع خانم قطبی من بعداً" شنیدم صحبت میکنند با روزنامه نـگارها . روزنامـه نـگارها شروع می کنند به فحاشی بر ضد من یک مقداری بحث میشود و خانم قطبی متوجه میشود که روزنامه نـگارها تصمیم گـیریـزـتـنـدـ کـهـ بـرـضـدـ منـ شـکـایـتـ بـکـنـدـ ولـیـ بـمـنـ چـیـزـ نـگـفـتـنـدـ کـهـ اـتـفـاقـ مـیـافـتـدـ . منـ وقتـیـ کـهـ بـرـگـشـتـ بـهـ هـتلـ بـعـدـ اـزـ چـندـ لـحظـهـ اـیـ یـکـ پـلـیـسـیـ باـ حـالـتـ خـیـلـیـ خـجالـتـ زـدـهـ آـمـدـ نـزـدـیـکـ وـ گـفـتـ کـهـ آـقـایـ اوـانـسـیـانـ شـماـ هـسـتـیدـ . گـفـتـ بـلـهـ گـفـتـنـدـ کـهـ بـایـدـ اـگـرـ مـمـکـنـ استـ بـاـنـ بـیـاـیـدـ .. اـدـارـهـ پـلـیـسـ . گـفـتـ چـراـ ، گـفـتـ بـرـضـدـ شـماـ شـکـایـتـ کـرـدـهـ اـنـدـ گـفـتـ مـگـرـ هـمـینـطـورـ بـرـاحـتـیـ مـمـکـنـ استـ شـکـایـتـ بـکـنـدـ وـ شـماـ هـمـ مـیـرـوـیدـ سـرـاـغـشـاـنـ گـفـتـنـدـ بـلـهـ اـیـنـ قـانـونـ اـسـتـ ، بـعـضـیـ اـزـ دـوـسـتـانـ گـفـتـنـدـ تـبـایـدـ مـخـالـفـتـ بـکـنـیدـ شـماـ بـایـدـ بـرـوـیدـ .. منـ هـمـ رـفـتـ دـوـتـاـ اـزـ آـشـنـایـانـ منـ دـوـتـاـ اـزـ خـانـمـ هـایـ آـشـنـایـانـ منـ بـاـ منـ آـمـدـنـدـ بـاـ دـارـهـ پـلـیـسـ آـنـجـاـ مـتنـ شـکـایـتـ خـواـرـزـمـیـ رـاـ کـهـ بـاـ یـکـ عـدـهـ رـوـزـنـامـهـ نـگـارـ دـیـگـرـیـ کـهـ رـفـتـهـ بـوـدـنـدـ شـکـایـتـ کـرـدـهـ بـوـدـنـدـ وـ اـمـضـاءـ کـرـدـهـ بـوـدـنـدـ خـواـنـدـمـ مـتنـ اـیـنـ بـودـ کـهـ مـطـابـقـ اـیـنـ مـتنـ منـ چـندـ رـوزـ بـودـ کـهـ خـانـمـ خـواـرـزـمـیـ رـاـ دـنـبـالـ مـیـکـنـمـ هـرـجـاـ اـورـاـ مـیـ بـینـمـ بـاـ وـ حـمـلـهـ مـیـکـنـمـ شـیـشـهـیـ سـوـنـ آـپـ سـرـ اوـ خـورـدـ کـرـدـمـ کـتـکـشـانـ زـدـمـ ، دـوـرـوـزـتـ وـ اـنـسـتـنـدـ بـخـواـبـنـدـ بـخـاطـرـ اـیـنـکـهـ بـدـنـشـانـ زـخـمـیـ شـدـهـ اـسـتـ ، اـشـارـهـ هـائـیـ بـاـ يـنـصـورـتـ کـهـ .. چـیـزـ بـسـیـارـ مـضـحـکـیـ کـهـ خـودـ پـلـیـسـ مـوـقـعـیـ کـهـ مـیـخـواـنـدـ بـاـخـنـدـهـ مـیـخـواـنـدـ مـسـئـلـهـ رـاـ .. منـ گـفـتـ کـهـ مـمـکـنـ اـسـتـ کـهـ منـ اـیـنـ مـتنـ رـاـ دـاشـتـهـ بـاـشـمـ گـفـتـنـدـ کـهـ نـهـ خـیرـ .. خـودـشـانـ بـرـمـیـگـرـدـنـدـ وـ بـعـدـاـ " شـماـ مـیـتـوـانـیدـ بـاـ اـیـشـانـ صـبـتـ بـکـنـیدـ اـگـرـخـودـشـانـ تـسـوـافـقـ کـرـدـنـ بـعـدـاـ " مـیـتـوـانـیـمـ مـتنـ رـاـ بـهـتـاـنـ بـدـهـیـمـ . درـ اـیـنـ مـوـقـعـ مـنـ گـفـتـ کـهـ پـسـ خـواـهـشـ

میکنم منهم شکایتی بر ضد ایشان دارم و من شکایت خودم را دیکته کردم که نوشتند .. من واقعیت را دقیقاً " توضیح دادم بعد گفتمن که چون ایشان شخصاً " با سم در روزنامه در فلان صفحه در فلان مقاله هم به مسئله اقلیتی من مذهبی من هم بمسئله حرفه ای من توهین کردند و با سم توهین کردند و مدرک چاپ شده هست این هست راجع به بقیه مطالبی هم که ایشان گفته شد عده ای شاهد هستند که این واقعه با یتصور اتفاق افتاده و مدرک چاپ شده فلان روزنامه الان هم نسخه اش را من دارم در اختیارتان میگذارم اینهم شکایت من مطابق قانون روزنامه نگاری ایشان بمن توهین کردند هم از نقطه نظر اقلیتی هم از نقطه نظر حرفه ای و چون این حق را ندارند من شکایت رسمی دارم از ایشان . ایشان هم نوشتند و گفتند چشم ایشان باید بیایند الان ما آنجا نشسته بودیم چند ساعت طول کشید و هیچ خبری از این عده نشد بعدکم کم ما متوجه شدیم که اگر شکایت کننده، اول مطابق قانون تا ۴۸ ساعت تا ۲۴ ساعت میتواند بیاید و آن شخص را که گرفتند تا ۲۴ ساعت پلیس حق دارد نگهدازد تا شخص شکایت کننده برگردد . درنتیجه مسئله‌ی آنها این بود که بدین ترتیب من آنجا باشم و پلیس مرا نگهدازد و آنها یک بهره برداری تبلیغاتی از این مسئله بکنند . و پلیس فوراً متوجه شد . از تلویزیون هم تلفن کردند، گفتند که می‌باشد ایشان را میکنیم و ایشان میتوانند بیایند بیرون و من آدم بیرون . بمن هم گفته شد که شما وقتی که رفتید بیرون، حتماً بروید بیرون که بینند که شما آمدید بیرون . برای اینکه آنها هدف شان این بوده که شما اینجا باشید و تبلیغات بکنند . من رفتم بیرون در تمام آن بعد از ظهر برنامه‌ها رفتم و آنها همه دیدند که من بیرون هستم و شب عده ای از دوستان آمدند من جمله آقای صورا سرافیل و گفتند که این موضوع را تمام بکنیم بهتر است برای اینکه بد است دیگر توی این سطح دعواها ادامه پیدا بکند . گفتمن خیلی خوب باشد فقط من هنوز حرفم سرجایش هست من اعتراض را دارم و من باید با این خانم صحبت بکنم . رفته شد خانم مریم خوارزمی را آوردند و نشستیم صحبت کردیم و مریم خوارزمی گفت که شما بمن خیلی توهین کردید مرا خیلی مقابله دوستانم تحریر کردید . منهم گفتمن که خانم خوارزمی شما بدانید که شما امثال شما جلوی میلیونها نفر با این قلمدان که بر میدارید این چیزها را مینویسید

چقدر آدمها را تحقیر میکنید و چقدر آدمهارا ممکنست داغان بگند با این مسئله تان و این مسؤولیت شماست سالها شما این کار را کردید نه فقط شما ولی روزنامه نگارها این کار را کردید و یک چنین موقعیت ناهمواری را برای اکثر کسانیکه فعالیت فرهنگی تواند این مملکت می‌گذارد و کارشان جدی است عکس العمل ایجاد کردید و اگر شما میگوئید یک شب خوابید یاد بدانید که با این کارتان چند صد شب از دیگران دزدیدید. ما این صحبت مان در همین حد ماند و گفتم خیلی خوب باشد ، من با آفای طاهی صحبت میکنم و مطلبی را در این مورد تهیه میکنم و به روزنامه میدهم، گفت من خودم میگویم که چاپ بگند ، گفتم شما هم نگوئید من میتوانم از آنها بخواهم که اینرا چاپ بگند برای اینکه من تمیخواهم چیزی را تحمل بکنم من تمیخواهم حرفم را بزنم . قرارشده که صبح روز بعد از اینجا شکایت‌ها مان را پس بگیریم . چون قاعده‌تا " شکایت من رسمی تر بود از شکایت ایشان برای اینکه مدرک رسمی چاپ شده وجود داشت . مقابله شکایت ایشان من میباشد ۵ تومان میدادم و مقابله شکایت من ایشان می‌باشد سه ماه در زندان می‌نشستند یعنی تفاوت اینطوری بود و بهمین دلیل هم از شب این مسئله با یتصورت میخواست ختم بشود . روز بعد ساعت ۹ ما رفتیم آنجا که شکایت‌ها میباشد را پس بگیریم ، خانم خوارزمی هم بود منهم بودم و یکی دونفر از دوستان، موقعیکه ما رسیدیم آنجا پس بگیریم یک عدد ای آنجا قبله" حضور داشتند . که من در عمر ندیده بودم و نمیدانم اصلاً" کی بودند آنها ، نشسته بودند آنجا و همینکه وارد شدیم بماها نگاه کردند و به خانم خوارزمی و گفتند این خانم خوارزمی است و شروع کردند با خانم خوارزمی پیچ و پیچ کردند و صحبت کردند و خانم خوارزمی خواست شکایت را پس بگیرد نمیگذاشتند که خانم خوارزمی شکایتش را پس بگیرد رفتند و حدود یک ربعی هم در اطاق بفضل مقداری صحبت کردند برگشتند و باحالتی بود که خانم خوارزمی میخواهد پس بگیرد و آنها نمیگذارند . بالاخره خانم خوارزمی گفت نه من پس می‌گیرم تمام شد و اینها گرفتند و پاره کردند و منهم مال خودمرا گرفتم پاره کردم موقعیکه در می‌آمدیم خانم خوارزمی با یک حالتی برگشتند و گفتند که باز اگر فردا توی روزنامه ها چیزی درآمد نیاید یقه مرا بگیرید اینها را من ننوشتم ، قبلی هارا هم من ننوشتم . من گفتم خانم دیگر فراموش کنید تمام شد بفکر اینکه این عکس العمل حظه است در همین حد تمام شد دیگر هیچ

وقتیکه من از آنجا درآمدم از آن ساعت ببعد تا یک‌هفته دیگر تما روزنامه های ایران در هر صفحه ای که بگیرید عکسی از من و مطلب راجع به من، بعنوان کارگردان این برنامه "خوک بچه آتش" .. بعنوان دیوانه‌ای که چه کار میکند دیگر بعنوان برنامه هائی که دائم تحمیل شده، مقدار زیادی مطلب ضد شخص من شروع شد به هر زبانی که روزنامه در ایران چاپ میشد درآمدن درسطح بسیار گسترده ای که اینقدر این مسئله زیاد بود و اینقدر وحشتناک بود که من یک سکوت مطلق کردم یعنی هیچ امکانی نداشت و اینقدر مسئله گسترش پیدا کرد که آقای قطبی شخصاً "مجبور شدند که نامه باز بروزنامه ها بنویسند و موقعیت را توضیح بدهند و موقعیت را روش بکنند با مسئولیت خودشان . ولی همان لحظه روش بود که یک جریان بسیار بزرگتری از امکان ما از قدرت ما وجود دارد که اینرا بازی گرفته همان زمان بود که درتمام منابر.. درتمام مساجد معذرت میخوام اکثر روحانیون بالای منبر شروع کردند به اسم ، اسم ازمن می برند و فحش میدادند به برنامه .. هنوز جشن و هنر که در حال جریان بود و این مسئله را باصطلاح چیز درست کردند، پیراهن عثمان ، احساس خطر اینقدر زیاد بود درآن لحظه که چند نفر از دوستان صمیمی من در تهران وقتیکه من رسیدم تهران فوری بمن تلفن کردند و خواستند مرا به بینند که دقیقاً "بفهمند چه اتفاق افتاده، برای اینکه بنظرشان این بعد غیرعادی درآمده بود و .. فکر کرده بودند یا من راستی راستی دیوانه شده ام ، نگران وضع من بودند یا اینکه یک اتفاق دیگر را و هردو مسئله را فکر کرده بودند .. وقتیکه من را دیدند که من درهمان حالتی هستم که قبلاً هم بودم و هیچ اتفاقی نیفتاده از نظر روحی مسئله شدند و سعی هم کردند که به بینند چه هست دراین مورد مشکوّه و عده دیگری از هنرمندان دیگر که در تهران بودند با خواندن این مطلب و دیده بودند اینرا آنها یک شکایت نامه ای درست کرده بودند و رفته بودند با پهلوان هم صحبت کرده بودند که به روزنامه ها بدهند بعنوان دفاع از حیثیت هنرمند و همه شان هم امضاء بکنند .. پهلوان هم قبول کرده بود این مسئله را، منتهی روزیکه قرار شد این مسئله بروزنامه ها داده شود .. وقتیکه رفت به روزنامه ها، روزنامه ها گفتند که نه خیر مسئله روش شده تمام شده و دیگر گفتند که راجع باین مسئله هیچ صحبتی نشد .. مسئله بدون جواب درهمان

اوج اسکاندال قطع شد . روزنامه نگارها تصمیم گرفتند من پایکوت شویم و دیگر اسمی از من توی روزنامه ها در نیاید . تمام شکایتهاي دفعاتي در روزنامه ها دیگر چاپ نشد و در همان سطح عمومي باقی ماند که یک چنین اتفاقی افتاده چنین اسکاندالي بوده . فقط جواب آقاي قطبی بصورت بسيار کوچکی در يك گوشه اي چاپ شد که در همان حد تمام شد . و مسئله گسترش پیدا نکرد و هر جوابی هم که دادند گفتند، دیگر حالا کی گفته بود؛ هيچ وقت دیگر معلوم نشد . دیگر راجع باين مسئله صحبت نشد . منتهی در همان اوج اسکاندال باقی ماند . و دو سال بعدش يعني تا ۷۸ که اين ۷۷ بود - ۷۹ دیگر بهيج عنوان راجع به برنامه هائي که من روی صحته می آوردم دیگر نه اطلاعات و نه كيهان مطلبی راجع بمن ننوشتند . بهيج عنوان اسم من را دیگر نمی نوشتند حتی در آگهی برنامه . من سه تا پیس در صفحه داشتم . اسم کارگردان نبود . تمام اين برنامه ها نوشته ميشد بدون کارگردان اسم مرا در میآورند . و تنها روزنامه آيندگان و رستاخيز اگر مطلبی راجع به برنامه ها چاپ ميکردند اسم من را می نوشتند بقيه پایکوت بود . دو تا روزنامه عصر زمان . غيرا زاين مسئله برنامه دیگري که باز اسکاندال یک چنین اسکاندال شبیه آن بوجود آوردن برنامه نمایشگاه آشور بانی پال بود ، که چند ماہ بعدش عینا " يك همچنین عکس العمل را نسبت به برنامه بوجود آورند . شبیه اينرا در سالهای بين ۷۵ تا ۷۶ چند بار با بهانه های مختلف کرده بودند من جمله

سؤال : باشما ؟

آقاي آربى اوانيسان : نه با اشخاص مختلف من جمله با نعل بنديان در مورد نثر فارسي . چيزهايی که در موقعیت های بسیار معمولی اصلا" مسئله تیتر نیست که باين بزرگی در بیايد . و ماها همه به یک چنین بازی گرفته ميشدیم منتهی چون مسئله ما نبوده ، جوابی نمی دادیم وارد اين نمیشديم عکس العمل منفي در اذهان عمومي ساخته ميشد بدون اينکه ما جواب بدھيم برای اينکه ما متوجه نبودیم که چه مسئله ای به بازی گرفته شده . منتهی اين اتفاق آخر در چشم و هنر وقتی که افتاد . برای من يك زنگ خطر خيلي خيلي اساسی

بود برای اینکه عملاً متوجه شدم که آنچه را که می بینیم با آنچه که واقعیت دارد خیلی باهم دیگر فرق دارد یعنی برخلاف آن چیزیکه ما فکر میکنیم در روزنامه ها انعکاس داده میشد اذهان عمومی سازی دیگری در جریان است که ما اصلاً متوجه نیستیم و از آن زمان به بعد من خیلی مواظب بودم که بچه صورتی مصاحبہ ها یا مطالب در روزنامه ها انعکاس پیدا میکند برای اینکه اولاً آن دو ترا روزنامه که دیگر با یکوت کرده بودند و روزنامه های بعدی منتظر بودند که یک جوابی داده بشود و بلاعده حرفی زده بشود و اسکاندال را شروع بکنند . من جمله مصاحبہ ای بود که بعداً "من کردم راجع به تآتر راجع به تعزیه و اشاره به ریشه های تعزیه و نوع تعزیه که با زاین مسئله .. بحث خیلی روشنی بود با تیترهای بسیار عجیبی در یکی از مجلات هفتگی زمان تیتر شد و با ز یک اسکاندال دیگری را از نقطه نظر مذهبی میخواست بوجود بیاورد، مجله رستاخیز جوانان بود که این مطلب را این جوری انعکاس داده بودند که من تلفن کردم یعنی برای بار اول تلفن کردم من همیشه هر نوع مطلبی می نوشتمند هیچ جواب مستقیمی با آن صورت نمیدادم . تلفن کردم و گفتم که من این صحبت ها را اینطوری نکرم نوارش هست و در ضمن چرا شما اصلاً این مطلب را با این صورت تیتر میکنید ، این صحبت ها یا برای روشن کردن است یا برای پریشا نی ذهن عمومی است و اذهان عمومی .. اصلاً مطلب را از نظر میکنید پریشا نی ذهن عمومی است و اذهان عمومی .. این را تصحیح کنید گفتن می فهمند و بیشتر ضرر دارد و خواهش میکنم این را تصحیح کنید گفتن چشم ، چشم حتماً در هفته آینده این را تصحیح میکنیم : من خودم .. سردبیر گفت من خودم اینکار را دنبال میکنم و هیچ وقت این مسئله تصحیح نشد ، و از مطالب دیگری که مهم است اشاره بکنم در روزنامه های عصر در همان زمان جشن وهنر وقتیکه ...

سؤال : آخرین جشن وهنر ؟

آقای آربی او انسیان : بله که همان مسئله "خوک بچه آتش" اتفاق افتاد ... که .. و این برونا مه قرار بود در تآتر تهران در تآتر چهار رسوق هم اجرا بشد، برونا مه افتتاحیه بود که در تهران مخالفت شد برونا مه اجرا نشد برای اینکه عکس العمل چیزی ایجاد نکند .. مسئله بعدی انعکاس مطالبی بود که در روزنامه

های تهران چاپ شد در همان هفته دو سه تا مقاله در آمد من جمله یک مقاله ای بود به تیتر خیلی درشت با اسم واشاره به من همه نوع اشاره های اقلیتی مذهبی غیر مذهبی نمیدانم فردی ، عمومی ، تلویزیون ، جشن و هنر همه چیز قاطی دراین مقاله بود و یک طرح کاریکاتور داشت که بغلش علامت صلیب شکسته سواستیکا بود اصلاً "رسماً" طرح این بود که یکی از دوستان من بلافاصله ، ومن این مطلب را دیده بودم ولی زیاد هم توجه نکرده بودم که او بلافاصله گفت که عجیب است من این مقاله را خواندم ولی این مقاله را که خواندم این طرح بغلش نبود . و رفت روزنامه خودش را آورد و معلوم شد که روزنامه دوبار چاپ شده .

سؤال : چه روزنامه ای بود ؟

آقای آبی اوانسیان : کیهان ، روزنامه دوبار چاپ شده و دراین روزنامه که دوبار چاپ شده دوپخش شده معلوم است که بین پخش اول و پخش دوم یک کسی روزنامه را یک کمی تصحیح کرده و در پخش دوم طرح را از متن درآورده است درنتیجه این مقاله با دو تا طرح هست یکیش بدون طرح است فقط نوشته ها هست یکیش نوشته ها هست با طرح . یعنی اینرا میخواهم اشاره بکنم که در این جریان معلوم است که یک اتفاقی می افتد و یک عدد دیگر روی این اتفاق کنترل میکنند برای اینکه چیز اول پخش شده بود و من روزنامه را گرفته بودم دفعه اول . آنهم از روزنامه فروشی معمولی گرفته بود ولی روزنامه دوبار زیر چاپ رفته بود و بین این دوبار زیر چاپ رفتن این اتفاق افتاده بود . این یک دتا ای خیلی کوچکی است مسئله بسیار کوچکیست ولی خیلی چیزهارا روش میکند که همه اش به اتفاق نبود ، یک برنامه ای هم بود که یک موقع ها یک چیزهای را بر میداشت یک چیزهای را میگذاشت حتی در همان روز و مربوط به روزنامه همان شب یعنی یک روزنامه ای که فقط مثلًا در تیراز اول یا تیراز دوم دراین فاصله این اتفاق افتاده بود یعنی باین سرعت .

سؤال : خیلی هم صحبت این بود که این حمله ها بشما یک حمله غیرمستقیم به آقای قطبی و جشن و هنر و آن جریان بوده .

آقای آربی اوانسیان : من اینرا مستقیم هیچوقت نمیتوانم بگویم برای اینکه شخصاً این مسائل را وارد نیسم ولی از نظر تجربه مستقیم میتوانم بگویم که هیچکدام اینها بکار من مستقیماً ربط نداشتند و بیشتر ربط داشتند به یک جور اذهان عمومی سازی که من نمیتوانستم بفهم در آن زمان برای چیست اینها، و بچه هدفی میتواند مربوط باشد . هدف چه هست و من همیشه اینرا ربط میدادم بیک نوع عکس العمل های طبیعی ، حسادت های طبیعی چون میانه من با روزنامه نگارها زیاد خوب نبوده . نه از نقطه نظر اینکه با آنها بد بودم بآنها اهمیت نمیدادم و اکثراً "برایشان این یک کمی توهین آمیز بود و فکر میکردند که من با اصطلاح تحقیرشان میکنم، همیشه فکر میکردم که شاید به این مسئله است ولی این جزو طبیعت من بود. این حالت را نداشتم که زیاد رفت و آمد با روزنامه نگارها بکنم و اینها نمی فهمیدم . در سال آخر بود که من متوجه این جریان دیگری که بسود و بخصوص در آن اداره پلیس روز بعد و حرف خود خانم خوارزمی مربوط به مقاله شان و اتفاق بعدی که افتادوا این مطالب که در آمد که بعداً زاین بود که یک گسترش عظیمی پیدا کرد و بعداً " عکس العمل های بعدیش در سالهای بعدش یعنی یکسال و نیم بعدش ، دوسال بعدش ، کاملاً " برای من روشن شد که یک بازی وجود داشت که ما آگاه نبودیم منتهی در آن لحظه بلا فاصله از آن بهره برداری شد . و خیلی طبیعی بود که جشن و هنر نقطه حمله باشد برای اینکه در فعالیت های فرهنگی ده ۱۵ ساله اخیر ایران جشن و هنر تنها محلی بود که تمام این فضاهای بسته را بیک ترتیبی باز کرده بود با اجرای حتی برنامه های تعزیه با اجرای برنامه های بحث های آزاد با نمایش تمام فیلم هایی که در تهران فیلم های ایرانی که در تهران توقیف بودند مثل " آرامش در حضور دیگران " مثل " گا و " مثل " دایره مینا " تمام این فیلم هایی که امکان نمایش در تهران نداشتند جشن و هنر امکان نمایش آنرا آنجا در سطح بین المللی بوجود آورده بسود خواه ناخواه این برای مسئولین در آن زمان زیاد خوش آیند نبود که جشن و هنر یک سیستم در داخل سیستم یک چنین کاری را میکند و این مسائل را به اصطلاح به بحث میگذارد . و رفته رفته مشکل شد مسئله . منتهی متأسفانه خود فرهنگیان ما و خود هنرمندان ما هم زیاد متوجه نبودند که جشن و هنر در واقع تنها امکان باز هست ، خود آنها به مقدار زیادی مشکل برای جشن و هنر بوجود

آوردن با دوگانه بازی کردن . من اینرا براحتی میتوانم بگویم که یک عده ای از هنرمندان ما از جشن و هنر بهره برداری کردند نه چیز ، یعنی بیرون بر ضد جشن و هنر صحبت میکردند و در داخل از جشن و هنر بهره برداری، برای حل مسائلشان استفاده میکردند که این خیلی به جشن و هنر لطمه زد برای اینکه عده محدودی فقط اول با واقعیت جشن و هنر "مستقیما" برخورد یعنی رابطه برقرار کردند . در اذهان عمومی هم در یک فضای طبیعتاً با موقعیت ایران خیلی راحت بود بر ضد جشن و هنر صحبت کردن برای اینکه تمام سیستم فرهنگی مملکت براحتی خدا علم میشد برای اینکه تمام فرهنگ و هنر در خطر بود از نقطه نظر سیستم برای اینکه یک دفعه نشان داده میشد که با یک دهم بودجه فرهنگ و هنر میشد کارهای زیادتری کرد در سطح بین المللی . اولین حمله ها در سطح مادی شد به جشن و هنر وقتیکه دفاتر مالی جشن و هنر باز شد همه گفتند تقلب است برای اینکه امکان ندارد با این مبالغ کم این همه آدمها کار کرده باشند در حالیکه هیچکدام تقلب نبود و واقعیت داشت وهم بخاراط یک دورنمای کاری و امکانات کاری اینرا میخواستند که بهمین سطح کار بکنند . مثلاً "شخص من هیچ وقت از طریق جشن و هنر برای برنامه هایی که تولید میکردم بهیچ عنوان قرارداد اضافی نداشت قرارداد تازه نداشت ، از دولت کمک مالی نداشت ما فقط و فقط تولیدهای طبیعی کارگاه مان را داشتیم و جشن و هنر فقط ازما ، افراد را برای دوش سه شب می گرفت با می مم (minimum) مبلغ یعنی مبلغی که پرداخت میشد در حداقامت افراد درخوا بگاهای دانشگاه بود ، در رستوران دانشگاه غذا خوردن بود و رفت و آمدتها بود ، هیچگونه چیز عجیب و غریب مادی در آن مطرح نبود و این برای فرهنگ و هنر زیاد چیز نبود .

سؤال : استقبال مردم از جشن و هنر ؟

آقای آربی اوانسیان : استقبال مردم از جشن و هنر یک تحول خیلی عجیبی را طی کرد با یتصورت که سالهای اول و دوم بسیار محدود بود . تماشاگر محدود بود نوع تماشاگر خیلی انتخاب شده بود با یتصورت که یک عده ای دعوا میشدند برای اینکه هنوز عادت نداشتند که بیایند طبیعتاً "اصلًا" مربوط نبود

به برنامه ها . با برنامه ها رابطه ای مستقیم نداشتند . ولی از سال سوم و چهارم براحتی میتوانم بگویم که تماشگر شروع شد به تصفیه شدن، تماشا گری نبود که خودش انتخاب میکرد و می‌مد . تعداد جوانها خیلی زیادتر شد برای اینکه تسهیلات فراواتی برای دانشجویان بوجود آمده بسود جوانها زیاد می‌آمدند . و شاید بنظر من این مسئله زیاد خوش‌آیند نبود برای یک سیستمی که نگران این مسئله شد که اگر این حرکت فرهنگی یا این نوع بینش هنری و این نوع آزادی بتدریج بوجود بیاید ممکن است که دیگر مشکل بشود کنترل کرد . و مخالفت ها هم از همان زمان بیشتر و بیشتر شد رفته رفته . بخصوص میتوانم بگویم که از جشن های ۲۵۰۰ ساله به بعد . واکثر عکس العمل های نسبت به جشن و هنر حتی از نقطه نظر شرکت کنندگان فرنگی هم و بهره برداری که کنفرانسیون و دانشجویان ایرانی در خارج توانستند بگذند بر ضد جشن و هنر با استفاده ربط دادن جشن های ۲۵۰۰ ساله به جشن و هنر بود . و این یک اتفاقی بود که در اذهان عمومی براحتی چفت شد با همیگر . ولی بهم هیچگونه ربطی نداشتند . ولی چون هردو در تخت جمشید اتفاق می‌افتدند و هردو در شیراز بود . از نظر محل در اکثر اذهان عمومی جشن های ۲۵۰۰ ساله و جشن و هنر که یک چیزی بود که ۵ سال قبل از آن شروع شده بود و اصلاً "یک مسئله فرهنگی بین المللی بود و اصلاً" ربطی نداشت به جشن های شاهنشاهی خود بخود در اذهان عمومی ربط پیدا کرد . بخصوص در اذهان اروپائی ها . من خیلی از دوستانم را می‌شنام در سطح فرهنگی که دائم این مسئله باید برایشان تصحیح میشد . وقتی صحبت میکنند بلا فاصله با جشن های ۲۵۰۰ ساله ربط میدهند و خیال میکنند که جشن و هنر این برنامه است و مربوط بوده است . و روی این خیلی بازی شد و از نقطه نظر تبلیغات ضد، روی این خیلی عکس العمل در هنرمندان بوجود آورد و حتی انعکاس های خیلی دروغ . در حدی که بعضی از هنرمندانی که قبلاً شرکت کرده بودند با رابطه هایی که دانشجویان سرقرار کردند با ربط دادن این دو تا مسئله بهمیگر در آنها عکس العمل بوجود آورده که آنها خیال کردند به بازی گرفته شده بودند برای این هدف و شروع کردند به عکس العمل نشان دادن .

سؤال : شما با استقبال مردم محلی هم روپرور میشیدید در جشن و هنر ؟

آقای آربی اوانسیان : مخلوط بود یعنی بعضی از برنامه ها بودند که مردم محلی اصلاً با آنها رابطه نداشتند و بعضی از برنامه ها خیلی بالعکس مثل "تمام برنامه های ایرانی از نقطه نظر ... نه نمایشنامه هایی که من کار کرده بودم، نه اینرا نمیتوانم بگویم که از لحاظ عمومی چیز داشت با مردم محلی و قاطی بود، یک عدد ای بله یک عدد ای خیر . ولی نوع نمایشنامه های دیگری که از طرف ایرانیها اجرا شده بود خیلی استقبال میشد . یعنی همیشه از برنامه ها استقبال میشد منتهی موافق یا مخالف مسئله بعدی بود که موافق زیاد داشت . نمایشنامه تمام برنامه های روحوضی که اجرا شد تمام رتروسپکتیو برنامه گستردۀ روحوضی، برنامه گستردۀ تعزیه ها . تمام اینها خیلی پشتیبان داشت . برنامه نمایش نامه های جدید مثل برنامه های خلچ (Khalaj) خیلی چیز داشت . برنامه های پرویز صیاد . تمام این نوع نمایشنامه ها در مردم محلی خیلی انعکاس مثبتی داشت . از برنامه های فرهنگی هم همینطور . بعضی از برنامه ها بودند که خیلی محظوظ بودند . مثل " موسیقی ایرانی یکی از این نوع برنامه ها بود، بعضی از برنامه های رقص های سنتی . و برنامه های سنتی از شرق دور حتی بعضی از برنامه های تاتری اروپائی . ولی برنامه های بسیار خاصی هم بودند که عکس العمل ایجاد میکردند و این خیلی طبیعی است یعنی اینرا من نمی توانم بگویم که یک چیز خیلی خاص ایران بود این . یک همچنین انعکاسهایی را آدم در هر مملکتی می بیند بخاطر اینکه در بیان های هنری یک عکس العمل های بخصوص در هنر پیشگام که هنر معاصر باشد، همیشه این بررس وجود دارد . منتهی جشن و هنر تمام حسنی در این بود که سعی میکرد بین یک فرهنگ خیلی سنتی که از شرق و ممالک بیشتر با هنرهای سنتی هست و ممالک مثل " غربی یک رابطه ای برقرار بکند و این نقطه مشترک کشف این ارتباط ها مهمترین مسئله فرهنگی شیراز بود . و پدیده هنری که در شیراز اتفاق افتاد خارج از مسئله تاریخی آن، و اهمیت تاریخیش از نظر فرهنگ جهانی ، من فکر میکنم خیلی زود است الان ارزیابیش . ولی تمام حرکت های مهم فرهنگی بیست سال آخر قرن بیستم . اینرا من بر احتی می توانم از الان بگویم در موسیقی، در تئاتر، در سینما از شیراز گذشته، جشن و هنر شیراز یک نقطه بسیار مهم در تاریخ قرن بیستم است و فکر میکنم بعداً " کم کم ممکن است متوجه بشوند . تمام ...

سؤال : یکی از ایرادهای هم که به آن میگیرند همین است . میگویند زیادی جلو ، پیش رفته بود برای محیط فرهنگی ایران و همه نمیتوانستند از آن استفاده بکنند و حتی میگفتند که اصلاً "نمیتوانستند بیایند برسند" . فقط برای یک عده ای که از تهران امکانش را داشتند می آمدند.

آقای آربی اوانسیان : من فکر میکنم در یک جاهایی یک نظر کلی است یک جایی هر ملتی در خودش یک نقطه دارد که میتواند فراتر از امکانات محدودیتهای عمومیش برود و اگر این کار را نتواند بکند خیلی فرهنگ متوجه و بی ربطی را خواهد داشت . نمیشود این مسئله را بعنوان نقطه ضعف گرفت و همیشه بعنوان یک پدیده برای تحلیل استفاده کرد ، ولی نقطه ضعف نمیشود گرفت برای اینکه اگر نداشت نقطه ضعف بود . داشتن نقطه ضعف نیست . نتوانستن استفاده کردن از آن نقطه ضعف است . نه اینکه چرا جشن و هنر داشت ، اما چرا نتوانست جشن و هنر را بفهمد ، نقطه ضعف است . نه اینکه چرا جشن و هنر نتوانست آنها را بفهمد . درست مثل اینست که بیک دانشمندی بگویند که گناه دارد که فلان فرمول را خلق کرده و دیگران نمیفهمند و درنتیجه حق ندارد اینرا چیزی را بکند ، جشن و هنر یا فعالیت‌های فرهنگی پیشگام در خودشان انتقاد پذیرنیستند . انتقاد پذیری در آن عدم رابطه ایست که وجود دارد که آن هم کار دیگران است که این رابطه را برقرار بکند . واين امکان وجود نداشت و این شعور وجود نداشت که این را بطره را برقرار بکند و هر وقت هم باين مسئله اشاره شد مردم فکر کردند تحقیرشان دارند میکنند . در حالیکه این یک واقعیت خیلی طبیعی است . اهمیت جشن و هنر از نقطه کوچک محلی تجاوز میکرد . یعنی هم محلی بود وهم بین المللی . از این نظر .. در تاریخ مهم است و غالب است اصلاً" از نظر پدیده که انقلابی که بعداً آمد اولین نقطه را که گرفت به عنوان حمله نقطه جشن و هنر بود . بعنوان بهانه ، و بعنوان یک پدیده که شما بخواهید خیلی ابژکتیو (Objective) این مسئله را بگیرید و حلاجی بکنید اولین سوال اینست چرا جشن و هنر ؟ برای اینکه با دورنمایی که در هنر هست با دورنمایی که این نوع غرایز (Intuition) میتوانند جلوتر از زمان بروند خبر از این دگر گونی را میدادند . خبر از این آمدن یک چیز

دیگر را میداند . اگر یک کسی در همان زمان تمام این عکس العمل هائی را که در روزنامه ها بوجود می آمد و در مردم بوجود می آمد و چشم شنوا ، گوش شنوا ، چشم بینا بود که همه این پدیده ها را میتوانست به بیندو بخواند و بهم ارتباط بدهد، همین انقلابی را که در هنر بوجود آمده بسود انقلاب اجتماعیش را هم میتوانست به بیندو چون اینها را ربط ندادند بعدا " حمله کردند به جشن و هنر که جشن و هنر باعث انقلاب ایران شد یا جشن و هنر یک پدیده ای بود که اینرا تسریع کرد و اینها، این خیلی بنظر من بچگانه است برای اینکه نقض غرضی است از مسئولیتی که در هنر هست و جشن و هنر آن اتفاق سیاسی را در سطح هنری ده سال قبل داشت و میگفت: که چه هست . تمام تضادها در سطح بین المللی و در سطح هنری آنجا اتفاق می افتاد . در ده روز همه اینها میشد دیدو فهمید و راجع آنها بحث کرد . منتهی اهمیتی که برای فرهنگ ایران پیدا کرد این مسئله از نقطه نظر در سطح فعالیت ها ... احتیاج بزمان دیگری داشت که نشست پیدا بکند، که این داغان شد و بهره اش را، متسافانه می توانم بگویم که فر هنگ بین المللی برد، یعنی حاصلش را دیگران گرفتند و ایران نتوانست حاصلش را بگیرد برای اینکه متسافانه مثل تمام تاریخ که پشت سرش بوده مرز بین مذهب و فرهنگ را نتوانست جذابکند و ماهم دقیقا " در همان مرز بودیم که تمام حمله ها بیشتر در سطح مذهبی بود تا در سطح فرهنگ عمومی بصورت گسترده اش .

سؤال : شما از کی متوجه شدید که ۱۹۷۸ دیگر جشن و هنر نخواهد بود ؟

آقای آربی اوانسیان : اولش .

سؤال : همان اول میدانستید که ...؟

آقای آربی اوانسیان : از اول سال خواست براین بود که جشن و هنر باشد برای اینکه قرار بود من یک برنامه ای آنجا .. همان .. یک نمایش نامه ای را از چخوف کار بکنم . حس میشد که نخواهد بود ولی همه تمایل داشتند که بشود سعی میکردند که اگر ممکن است بشود . و حتی تنظیم هم کردند که تا آخرین

لحظه برنامه باشد و تقریباً "یکماه قبل اعلان شد که نخواهد بود .. منتهی از اوایل سال حس میشد که عکس العمل ها بر ضد جشن و هنر اینقدر زیاد تقویت میشد که سخت خواهد بود . جشن و هنر باشد ..

سؤال : بنظر شما حقش بود که میشد یا مقاومت میشد یا همینکه تسلیم میشدند .
و جشن و هنر را نداشتند .

آقای آربی اوانسیان : در آن لحظه دیگر نمیشد مقاومت بشود برای اینکه این مقاومت بستگی داشت بهمه سطوح سیاسی و فرهنگی که در آن زمان در ایران شروع شده بود . مادا شتیم در تهران در آن زمان یک تا تر جدیدی را تاسیس کرده افتتاح می کردیم در زیر زمین تا تر شهر در قسمت پارکینگش با سه تا تر چهارسوق و برنامه ریزی این تا تر بصورت رپرتور آبود و آنجا برنامه فیلم و تماشگاه هم میگذاشتیم . خیلی راحت بود دیده بشود که در برنامه ریزی هائی که می کنیم چه برنامه هایی تماشا چیش بلا فاصله زیاد است . ما مثل " برنامه رتروسپکتیو . آی زنشتاین (Eisenstein) را گذاشته بودیم اصلاً" سرده . دقیقه امکان پیدا کردن بلیط نبود . برای اینکه تمام هجوم میآوردند برای اینکه یک نوع برنامه ای بود که تا بحال نگذاشته بودند و همه با یک تصور اینکه این فیلمها انقلابی است . هنوز انقلابی اتفاق نیفتاده بود . یک فضای گرفته ای بود که یکدفعه میخواست باز بشود بلا فاصله این عکس العمل ها نشان داده میشد . و مردم کشیده میشدند به تمام اینها قابل دیدن بود در یکسال قبل از انقلاب که با کوچکترین اشاره مثل یک کشتی طوفان زده حرکت بکدام طرف هست . تا تر شهر در چهارراه پهلوی بود در تقاطع بود و من هر روز آنجا بودم و می دیدم تمام این حرکتها را که در خیابان بود . بتدریج بچه صورتی براحتی به رطرفی ممکن بود کشیده بشود و مثل یک کورانی که همه را می گیرد براحتی در نیمساعت با ین طرف یا به آن طرف جهت عوض میکرد . خیلی حساس بود یعنی سرده دقیقه مسئله را میشد مثبت یا منفی کرد و چیز ثابتی وجود نداشت . در روزیکه تهران در آتش میسوخت ده شانیه قبلش هیچ اتفاقی نیفتاده بود با نصورت که بشود پیش بینی کرد که اینقدر عکس العمل خواهد بود . و موقعیکه شروع کرد بسوختن هیچ گونه عکس العمل منفی در مردم وجود نداشت ، اینهم عجیب بود ، وحشتی در مردم وجود نداشت .

که دارد تهران میسوزد . با نصیرت وحشتی دیده نشد . یک چیز خیلی طبیعی مثل اینکه همه راحت بودند که تهران دارد میسوزد . یعنی موقعیت روانی عمومی ، روحی عمومی طوری بود که هر اتفاقی امکان پذیر بود .

سؤال : شما کی ایران را ترک کردید ؟

آقای آربی اوانسیان : من شش روز قبل از اینکه حکومت بختیار از قدرت بیفت .

سؤال : تا آنوقت در تآتر شهر کار میکردید ؟

آقای آربی اوانسیان : بله منتهی ماه آخر را ما تآتر را تعطیل کرده بودیم ولی به تآتر می رفتیم . از لحاظ برنامه عمومی نمیتوانستیم برای اینکه حکومت نظامی بود و آخرین برنامه ایکه ما اجرا کردیم حکومت نظامی که بسود مجبور بودیم ۶/۵ برنامه هایمان تمام بشود و بخاطر حکومت نظامی چند شب هم سعی کردیم که برنامه را بگذاریم ولی سخت میشد برای عده ای که برگردند خانه هایشان . عملی نبود . وما تصمیم گرفتیم که دیگر برنامه را نگذاریم تا موقعیت درست بشود . من ایران را ترک کردم بخاطر اینکه من یک دعوی تا داشتم برای کارهای تآتری به بیرون که خیلی اتفاقی در آن زمان بود . و من ترک کردم فقط برای یک هفته یا ۱۵ روز ولی وقتیکه آمدم و دولت عوض شد بمن دوستانم تلفن کردند که برنگردم و من طبیعتاً " ماندم . بفکر اینکه بزودی مسئله حل خواهد شد و همان بزودی است ! .. هیچ هدفی این که ترک بکنم از ابتدا نبود .

سؤال : به تآتر شما حمله نشد ؟ چون تعدادی سینما سوزانندند ..

آقای آربی اوانسیان : چرا حمله شد شیشه ها را هم شکستند منتهی کارگرهای خود تآتر رفتند بیرون و صحبت کردند با آنها و برگشتند . ولی حمله شد . منتهی نسوزانندند ، نه ...

سؤال : ولی با وجود این همه شما و هنر پیشه ها می آمدید و کار میکردید ؟

آقای آربی انسیان : تا آن زمانیکه من بودم بله ولی بعداز آمدن من گویا بعداز دوهفته امکان پذیر نبوده . یعنی آن بقیه را من ندیدم که بتوانم واقعیت هارا با صلاح به عنوان شاهد بگویم منتهی در آن زمانی که من بودم تمام این اتفاقات آنجا اتفاق می افتاد . حمله هم نمیشد . منتهی علنتا" بهیج عتوانی حمله نشد .

سؤال : شما این دوگانگی در جشن و هنر را چه جور توجیه میکنید ؟ که از یکطرف خیلی خوب بود و از یکطرف اینقدر همه بد می گفتد خیلی واقعا" عقاید مختلف و ضدونقیضی بود حتی در طبقه انتلاتکتوئل و ...

آقای آربی انسیان : به بینید من فکر میکنم اصولا" کارهای خلاق ، خلاقیت ها و کارهای فرهنگی با یک قسمتی از ما سروکار دارد که برای ما ناشناخته است . با یک قسمتی از ذهنیات ما روحیات ما سروکار دارد که مانمی شناسیم خوب نمی شناسیم و برای ما گنگ است با ناخود آگاهمان کار دارد . خیلی طبیعی است و یک فعالیت سالم و مهم فرهنگی حتما" با این قسمت سرو کار دارد چه خوشمان بیاید چه بدمان بیاید هردوی اینها نتیجه آن ضمیر ناشناخته است . ما یک گوشه ای از خودمانرا نمی شناسیم . می شناسیم خوشمان میاید ، نمی شناسیم بدمان میاید . سخت است پیش بینی کردنش که حتما" نقطه مثبت مان را میخواهیم بشناسیم یا نقطه منفی مان را . جشن و هنر یکی از ارزشها یش ، بنظر من ، و اهمیت هایش از نقطه نظر فرهنگی در همین بود . که با یک نقطه حساسی از روحیه ما سروکار داشت که می توانست این جنبه مثبت و منفی را در ما روشن بکند و به خلاقیت بکشد . روشن فکران ما که بلی و نه را با ان سختی در آنجا با این شدت در آنجا میتوانستند بیان بکنند . این بله و نه ای بود که بعدا" هم موقع انقلاب به خیابان کشاندند . این همان عدم تعادلی بود که بعدا" هم زندگی کردند اینها را من همه را در یک سطح می بینم . همان عده که آنجا به جشن و هنر فحش میدادند همان عده هم به خیابان آمدند ، من نیا مدم خیابان نه اینکه مخالف بودم . نه اصلا" دلیلی

نمی دیدم که بیایم خیابان برای اینکه این نوع تظاهرات را دلیلش را نمی دیدم . برای اینکه این یک عکس العمل بود تا یک واقعیت . در زمان جشن وهنر هم این عکس العمل را نداشتم و برای این که یک برنامه نگذاشتیم روی صحنه که فکر کنم که من دلم نمیخواهد . در ضمن مسئله آنها را هم میتوانستم بفهمم . ولی این را همیشه بعنوان سوال برای خودم داشتم که چرا آدم نمیتواند وقتی که خواستش را بیان بکند به خورد کردن دیگری می پردازد . این مکانیزمی است در ما که این کار را میکند . جشن وهنر چون یک فعالیت باز بود به معنای واقعی کلمه اش و اینرا من معتقدم . کافی است که مثلاً "یک زمان بگذرد و تمام این اتفاقات تمام این آدمهایی که از جشن وهنر رد شدند ارزیابی بشوند از نقطه نظر فرهنگی از نظر عقاید هنری و سیاسی . می بینیم که همه نوع آدم از این جشن وهنر رد شده و برخلاف آن تصویری که از جشن و هنر ساخته شده الان براحتی میشود دید که دست راستی ، راستی از جشن هنر رد شده ، دست چپی ، چپی رد شده ، دمکرات رد شده ، سوسیالیست رد شده ، کمونیست رد شده ، موافق رد شده ، مخالف رد شده ، شرق رد شده ، غرب رد شده ، یک محیط واقعی باز ، منتهی سخت بود برای آدمهایی که یک قسمتی از ذهنshan فلچ بود ، اینرا ببینند . ولی در زمان میشود اینها را دید . در تاریخ میشود اینها را دید . یک روزی دیده خواهد شد که واقعاً "شیراز ، تخت جمشید و جشن وهنر از نظر فرهنگ .. در فرهنگ ایران و در فرهنگ بین المللی یک نقطه بسیار مهمی بوده ، در رفتان بطرف با صلح یک حرکت جدیدی توی فرهنگ قرن بیست و یکم . اینرا من مطمئنم . امروز ممکن است رویش حرف زده نشود ولی بزودی با این مسئله برخواهند گشت . تمام ریشه های حرکت های مهم هنری را از موسیقی تات آتر گرفته در جشن وهنر میتوانیم ببینیم تمام موسیقی دانهای معاصر مهم از آنجا رد شدند . تمام تآتری ها هم همینطور . سینما همینطور .

سؤال : شما در برنامه انتخاب برنامه ها شرکت داشتید در ... ؟

آقای آربی اوانسیان : گاهی ... در قسمت تآتر بلی . گاهی شرکت و مشاورت میکردم ولی شرکتی با آن صورت که تصمیم گیرنده باشم ، نه ، پیشنهادکننده و

مشورت کننده بخاطر اینکه می شناختم حرکت های تآتری زمان را . از نظر اینکه چه چیزهایی مهم اند امروزه ، بنظر من میرسید اینها را بصورت پیشنهاد ارائه میکرم و این یک حرکت حرفه ای بود طبیعتا " . کارمن مربوط به امروز و آینده بود و خواه ناخواه من میخواستم این دو تا دسته هر دو طرف را بگیرم و من یک رابط بودم در وسط طبیعتا " برای اینکه من ایرانی می بایست بتوانم با هم آنجا وهم در بیرون از خودم رابطه برقرار بکنم برای اینکه رشد بکنم و الا بهیج عنوانی نبود . مالباس اروپائی را می پوشیدیم با تمام امکانات با دنیا در رابطه بودیم نمیتوانستیم بیان هنری مان بی رابطه باشد و فقط محلی باشد . این تضادها را من قبول نداشتم در هنر که محلی و بومی و محلی آدم بماند . محلی باشد ، خواه ونا خواه هر درختی .. در بافجه خودتان بکارید چهار دیوار دارد ، بعداز یک مدتی که درخت بزرگ شد از چهار دیوار سرش را میکشد بیرون همسایه هم دیوار را می بیند یعنی درخت را می بیند بالای دیوار . و کارفرهنگی هم عینا " همین است یک درخت کوچولوی در بافجه تان میکارید از دیوار سر میکشد بالا . همسایه هم می بیند همسایه هم حالا مملکتی است یک مملکت دیگر هم می بیند . دورتر می بینند . هر چقدر این درخت رشد بکند دیگران هم خواهند دید و مسئله جشن و هنر عینا " یک همچنین مسئله ای بود . چیزهای کوچکی بود که کم کم ، کم بزرگ شد و همه شروع کردند به دیدن . حالا همسایه اگر شروع میکند به حسادت کردن یا یک خرابکاری تو خانه هست ریشه اش را خراب میکند یا توی خاک کرم دارد . اینها تمام مسائل دیگر است که باید با آن رسید دیگر حالا . بنظر من مسئله بهمین اندازه ساده و ابتدائی است عکس العمل مردم نسبت به جشن و هنر و این عدم ارتباط اولیه ، ولی دلیل ندارد که این عدم ارتباط اول با زمان حل نشود . کما اینکه در جشن و هنر دیدیم تماشاچی ها تصفیه شدند و تماشاچی درست شد . اصلا " نمیشد گفت ، من حضور داشتم آنچا اصلا " آن فرضیه است که میگویند بده تماشاچی ارتباط نداشت ، بهیج عنوان اینطوری نبود . تماشاچی خیلی ارتباط داشت با برنامه اش . آن که با خواست خودش آمده بود ممکن بود برنامه را نفهمد ولی نفهمیدن حتما " دلیل بر عدم ارتباط نیست . من الان ممکن است با یک چیزهایی در دنیا در عدم ارتباط باشم و نفهمم و دلیل برای نیست که من

امکان فهمیدن آنها را ندارم . ولی فقط وقتیکه به بینم نمی فهم شروع میکنم به تلاش کردن و فهمیدن . اما اینرا که نمی فهمم و قبول کنم که باید بفهمم و باید آنها را بطرفشاں بروم ، اینجاست که اشکال دارد و روی این مسئله خیلی بازی نمیشد که وقتیکه نمی فهمیدند می گفتند شما چرا کاری نمی کنید که بفهمند . کارکردن اینکه بفهمند یک پروسسوس دیگه‌ای بود که بعد از این مسئله که ببینند میشد پیش آورد ، که کم کم داشت بوجود آمد . واين انتقادها و اين حمله ها اصلاً از نظر پداگوژی اصلاً اشتباه است . هیچ بچه الفبارا از اول نمیداند . سخت است مشق میخواهد که بنویسد ، گریه میکند ، نمیدانم از درس خواندن فرار میکند . این طبیعی است ، هیچ وقت آدم راجع باینها شک نمیکند . برای اینکه مسئله ساده است و عادت کرده . همینکه مثلًا "شیرازی" میگفت که این برنامه چه هست ؟ میگفتند که . اه ، اه مردم شکایت میکنند . شما مردم را نمیدانم فلان کردید . چرا شکایت دیگر مردم را هیچ وقت کسی با آن توجه نمیکرد . هیچکس بفرک اینکه مردم از فلان چیز ناراضی اند ، فقط در وقتی که مسئله فرهنگی و هنری نمیشد مسئله بود ، وشن و هنر بعنوان پدیده از این نقطه نظر جالب است که وقتی که مسئله در سطح فرهنگی و در سطح عمومی مطرح گردید اولین نقطه حمله شد . برای اینکه این قسمت ذهن کاملاً "کورشده بود یعنی هیچگونه فرهنگ به عنوان یک مسئله عمومی بعنوان اینکه زیر علامت سوال برود پیش نیامده بود یعنی همه بتوانند اعتراض بکنند همه خوشان بیایند همه بدشان بیایند و مسئله بشود دعوا بکنند ولی دعوای درست بکنند برای اینکه یک چیزی از این مسئله تحول پیدا بکند . جشن و هنر این امکان را بوجود آورد و از این نقطه نظر یک نقطه بسیار مهم تاریخی است در فرهنگ ایران . با تمام باصطلاح حمله ای که با آن می شود

سؤال : شما به عنوان هنرمند از زندگی کاری خودتان راضی بودید در ایران ؟
یک زندگی موفقی داشتید ؟

آقای آربی اوانسیان : بله و خیر یعنی بله با یادگاری که هر کاریکه میخواستم بکنم نمیتوانستم بکنم ولی طبیعی است هرجا شما باشید یک مقدار محدودیست

هست و یک مقدار آزادی، هست مسئله برای من هیچوقت در کار هنری ام این نبوده که محدودیت هارا اساس و بعنوان مانع کارم ببینم . محدودیت هارا بعنوان طبیعت در کار می بینم و من میخواهم از این محدودیت بگذرم راهی پیدا کنم که از محدودیت بگذرم . و فکر میکنم که اصلاً "مسئله هنری و فرهنگی در این است، گذراندن این محدودیت . خواه ناخواه اگر من در یک مملکت دیگری کار میکردم یک محدودیت های دیگری بود که می باشد نوع دیگری حل بکنم در ایران یک محدودیت های دیگری بود نوع دیگر حل بکنم . ولی وقتیکه شروع کردم به حل کردن محدودیت ها ، آن زمانی که من معتقد به کارم بودم و کارم را میکردم من در کارم مشکلی نداشتمن واينرا براحتی ميتوانيم بگويم و اصلاً موافق نیستم که امكان نداشت در ایران کار خوب هنری کرد . من در ایران براحتی پيسی راکه خواستم روی صحنه آوردم براحتی پيسی که در توقيف بود بدون اينکه با سانسور يا مقابل سانسور قرار بگيرم روی صحنه آوردم . سخت بود . خطرناک بود . ولی همه اينها امكان پذير بود . خطرناک از اين نقطه نظر که موفق باشيد يانبashiid در هدف خودتان . ولی بهيج عنوانی هم برای روی صحنه آوردم باجي بستگاه ندادم . بادستگاه نساختم و نحوه که خواستم روی صحنه آوردم . هیچوقت دخالتی در اين نشده . سرانكلمات هم که بمن گفتند نگوئيد آن باعث نشد که اين برنامه روی صحنه نيايد من يك نمونه دیگری را دارم از نظر تاریخی بنظر من خيلي مهم است گفتنيش اين است که سالها بخاطر اينکه "باغ آلبالوی" چخوف در ایران اجرايش روی صحنه ممنوع بود بخاطر اينکه ترجمه اول را بزرگ علوی کرده بود و بخاطر اسم و يك رابطه اي توي اداره سانسور پيدا كرده بود و نويسنده هم چخوف . اول روسی بود . خطر داشت . درنتیجه جزو پيس هاي چاپ شده بود که خوانده ميشد ولی روی صحنه نمي آمد . بعداً هم ترجمه بود از خانم سيمين دانشور . برای برنامه افتتاحيه تآثر شهر . وقتی که خواستند برنامه

سؤال : ببخشيد اين پيس را بزرگ علوی ترجمه کرده بود يا سيمين دانشور؟

آفای آربى اوانيسان : ترجمه اول بزرگ علوی بود بعداز چند سال خانم دانشور هم يك ورسيون دیگري ترجمه کرده بودند خيلي از کتابها چندمتترجم

داشتم من جمله از این نوع نمایشنامه هایی بود که خانم سمین دانشور ترجمه کرده بود. ما تمرين میکردیم در کارگاه برای اجرای این نمایشنامه آمدند و نمایشنامه را دیدند و اجازه استفاده از ترجمه شان را هم دادند و خیلی هم خوشحال بودند و خیلی هم خوششان آمد و تعریف وهمه این صحبت‌ها ...

نمایشنامه وقتی که رسید تقریباً "بحالت اجرا" موقعی بود که تآتر شهر هم نزدیک بود افتتاح بشود. از کارگاه برنامه خواستند. تنها برنامه ایکه مناسب بود برای صحنه بزرگ و ما داشتم نمایش نامه ایکه حالت عمومی هم پیدا کند "باغ آلبالو" بود. پیشنهاد شد والبته اول میخواستند نمایشنامه ایرانی باشد. ما در آن زمان چیز مناسب نداشتیم. توافق شد که با چیز افتتاح بشود، با "باغ آلبالو". تآتر شهر افتتاحش پائیز قرار بود باشد ساختمان تمام نشد. چندماه کشپیدا کرد. رسید به یک تاریخی که اگر ادامه پیدا میکرد باز تآتر افتتاح نمیشد. تصمیم گرفته شد که بهانه بشود ۵ بهمن برای اینکه مسئولین ساختمانی خودشان را برسانند بهبهانه اینکه بخارطه ۵ بهمن باید تمام بشود این ساختمان را بالاخره تحويل بدنه بعداز ده سال در ساختمان. برای اینکه ابدی شده بود ساختن این تآتر. ما در چند هفته تآتر میساختیم. اول ده سال بود هنوز یک کاشی می‌چسباندند، به تزئینات ظاهری پرداخته بودند. این مسائل بود دائم. در این لحظه ۵ بهمن پیش آمد. "باغ آلبالو" در ۵ بهمن بعنوان با صلح چیز پنجمین سال انقلاب سفید یا نمیدانم چندمین سالش بود درست یاد نیست در ۵ بهمن یک کمی تضاد در آن بود یک کمی نه خیلی تضاد عجیبی در آن بود. و قبل کردند که این برنامه بیايد روی صحنه و تا چهار، ۵ روز قبلش هم مانمی دانستیم که قرار است شاه و ملکه حضور داشته باشند ..

سؤال : چه سالی بود این ؟

آقای آربی اوانسیان : ۷۲، ۷۱، ۷۲ پائیز یا ۷۲ فکر میکنم و برنامه آمد روی صحنه و بعداً هم یکماه و نیم روی صحنه بود و هر شب پر. البته در روزنامه ها خیلی بآن حمله شد. باز از طریق روش فکر ها با اسم های مختلف برای اینکه در ظاهر ما کار خیلی غیر انقلابی کرده بودیم.

روشنفکرها موافق این مسئله نبودند و خانم دانشور مرا خواستند و گفتند آقا شما آبروی مرا بردید... گفتم چرا چه اتفاقی افتاده. مگر؟ گفت شما نمایشناهه مرا در حضور شاه و ملکه اجرا کردید. گفتم خانم نمایشناهه مال شما نیست مال چخو است. و شما ترجمه اش کرده‌اید از نظر کار فرهنگی من فکر می‌کنم اهمیتش این است که این نمایشناهه اجرا بشد. اگر شما معتقد به محتوای این نمایشناهه هستید این است که الان این نمایش را اینقدر عده زیادی می‌بینند. این نمایشی که اجازه نداشت اجرا بشود. دارند یک عده؟ زیادی می‌بینند. و شما با مظہر در افتادید یا یک عقیده ای دارید؟ اگر عقیده است که عقیده دارد تقسیم می‌شود با مردم. اگر با مظہر در افتادید آن موقع من با شما هم عقیده نیستم. برای اینکه من دعوائی با مظہر ندارم. من می‌خواهم یک حرفی را با یک جمعی تقسیم بکنم. در این جمع ممکن است که گدا هم باشد ممکن است که شاه و ملکه هم باشند حرف من برای همه است. اگر این همه می‌توانند یک روزی یک جایی بشینند و یک حرفی را با هم تقسیم بکنند، من کارم را دارم انجام میدهم. من برای این کار می‌کنم. اگر شما فکر می‌کنید که این نمایشناهه مال شماست و فقط شما می‌خواهید برای گدا حرف بزنید من این حرف را ندارم. من می‌خواهم با همه حرف بزنم. و اگر شما فقط مسئله تان مسئله شان است که من با شما موافق نیستم و فکر نمی‌کنم که آقای چخو هم مسئله شان این بوده باشد. و چون من نمایشناهه چخو را اجرا می‌کنم و نه عقیده شمارا. من برای ترجمه شمارا پس میدهم و یک ترجمه دیگری را ما اجرا می‌کنیم. و من نمایشناهه را دادم آقای نجف دریا بندری ترجمه کرده بودند. ما ترجمه آقا دریا بندری را آوردیم روی صحنه و خانم دانشور بسیار با صلح دل چرکین با بنده قهر کردند. این واقعیت‌های روش‌فکرهای ما بود. یعنی دقیقاً "این اتفاقی است که افتاده بخاطر اینکه روش‌فکرهای دیگری بخانم دانشور اعتراض کرده بودند که اینکار چه کار است؟ این وضع دائم بود عین همین مسئله در جشن و هنر دائم وجود داشت. دو سال طول کشید که نمایشناهه کالیگولا در شیراز اجرا شد. نمایشناهه ای بود که سالها اجرایش در تهران توقيف بود. نمی‌شد اجرا کرد. برای من دو سال طول کشید که من بتدریج بتوانم مسئله را روی صحنه بیاورم. و بالاخره اجرا شد و ۴۰ هزار نفر نمایشناهه را دیدند. منظورم اینست که در

هرسیستمی با لاخره بیک ترتیب میشود محدودیت‌ها را بازکرد و گذاشت کارهتری اینست البته خیلی راحت میشود از روز اول گفت آقا نمیگذارند (نمیگذارند) و نمیشود وحالست باصطلاح رآکتیف (*réactif*) اینطوری رابایی کرد .. خیلی راحت این مسئله را میشد وهر روز بود این مسئله ، نمیشود گفت که وجود نداشت . اما عکس‌هم بود . وقتیکه من اینها را خواستم اجرا کنم هیچکس نگفت این را باینصورت اجرا کنید یا اجازه ندارید این جوری باشد . همیشه آن خواست کارگردان و آن خواست گروهیمان که کار میکردیم عملی بود .. البته اگر این استقامت و این صبر بصورت خلاقی ادامه پیدا میکرد . هدف ما این نبود که چهرهء انقلابی سیاسی بخودمان بگیریم من فکر میکنم کاری که ما میکردیم انقلابی ترین کار ممکن بود، باشد . برای اینکه واقعاً " هرنوع کار تآتری را خواستیم کردیم . هرنوع نمایشنامه را که خواستیم بروی صحنه آوردیم . من پیتر هندک را در ایران زمانی اجرا کردم که پیترهندک در فرانسه توقیف بود . (Peter Hendekel) موقعیکه یک کارگردان فرانسوی آمد و در رپرتوار کارگاه نمایشنامه های پیتر هندک را دید گفت که شما اینها را اجازه دارید اینجا اجرا بکنید ؟ ماهنوز در فرانسه اجازه نداریم . و دو سال بعد از اینکه پیتر هندک در رپرتوار آرما بود در فرانسه اجرا شد .. برای اینکه هنوز حکومت دوگل یک مقدار محدودیتهاي سانسوری را داشت که در ظاهر فرانسه، با آزادی این امکان را هنوز نداشت . میخواهم بگویم که در سطح بزرگتر که آدم نگاه میکند در هرجائی این محدودیتها هست و در هرجائی امکان اشتباه هست و هرجا امکان تصحیحش هست هرجائی امکان گذشتن از محدودیتش هست . منتی این را من بعنوان چیز خاص ایران نمیگیرم و یک چیز عمومی بشری است . در اینکه موقعیت سیاسی ایران یک سیاست خیلی بسته ای بود . این شکی درش نیست . ولی در همان سیاست بسته امکان دورتر رفتن هم بود .. نمایندهء دیگرش هم تمام اول سینمائي است که در آن دهه آخر بوجود آمد . با تمام معايیش محاسن هم اینست که تمام این فیلم های خوب ایرانی تمام با بودجه دولت ساخته شده . یعنی شما یک فیلم خوب ایرانی پیدا نمی کنید که در .. از نظر ارزش تاریخی و فرهنگی باقی بماند که با پول دولت ساخته نشده .

سؤال : یعنی فرهنگ و هنر وتلویزیون ؟

آقای آربی اوانسیان : بله ... برای این نیست که .. همینطور میخواهم تضاد را میخواهم نشان بدهم . منظور این نیست که در فرهنگ و هنرودر تلویزیون شعور بود که این کار را بکنند . نه این تضادی بود که در اجتماع بودو خود بخود اینها در سطح فرهنگی اش هم می آمد بیرون . ولی امکان اینکه اینکا را به بینیم نداشتیم . اینرا با یادداشت ببینیم . از این دیدگاه ببینیم نداشتیم ، عموما " این امکان پذیر نبود . این یکی از معایب بزرگش بود ولئن واقعیتش درا ینست .

سؤال : من میخواستم از شما بپرسم که شما در خانواده ای که بدنیا آمدید خانواده خودتان هم هنرمند بودند ؟ اهل سینما یعنی پدرتان ، مادرتان ؟

آقای آربی اوانسیان : نه بهیچ عنوانی . البته آشنایی داشتند به هنرولی خودشان مستقیما " شرکت مستقیم نداشتند . پدر من مهندس بود . وما در من استاد زبان بود . منتهی مادر من یک مقدار به موسیقی آشنایی داشت ولی هیچکدام فعالیت مستقیم هنری نداشتند .

سؤال : بعد شما وقتی که این رشته را انتخاب کردید مخالفتی نشد با شما ؟

آقای آربی اوانسیان : نه با اصطلاح این یکی از موهبت‌های من بوده . من ۱۲ سالم بود وقتی تصمیم گرفتم سینما بخوانم . گفتم میخوام سینما بخوانم . خیلی راحت پذیرفتند . برای من همیشه این سوال بود که چطور در آن زمان ایران پدر مادر من .. برای اینکه آن زمان واقعا " در کار هنری وارد شدن یعنی هیچ . هیچ . آتیه وجود نداشت هیچ زمینه نبود . هیچ وجود نداشت چرا مخالفت نکردند .. برای من همیشه سوال بود . فکر میکنم برای اینکه هر دو این درک را داشتند که آن چیزهایی که ما علاقه داریم مهمتر است تا چیزیکه خودشان یا موقعیت ایجاب میکند . بهیچ عنوانی . حتی خیلی کمک کردند برای تحصیل من ، خیلی سخت بود و هر دو خیلی کمک کردند که من اینرا بتوانم تحصیل بکنم .

سؤال : شما میگوئید آن زمان ، .. شما چند سال دارید ؟ بپخشید که این جوری از آن زمان صحبت می کنید ..

آقای آربی اوانسیان : آن زمان .. برای اینکه در ایران همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد من اینرا میگویم من متولد سال ۱۹۴۲ - ۱۳۲۰ با تاریخ ایران و ۱۹۴۲ میلادی . و من ۱۸ سالم بود که شروع کردم در تئاتر کار کردن ۱۲ سالم بود وقتیکه ۱۲ سالم بود ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۲ واقعاً هیچ چیز در ایران نبود از نقطه نظر فعالیت تئاتری . برای اینکه قبلش یک فعالیت هایی بود که قطع شده بود بعد از ۲۸ مرداد . البته در آن چیزهای اقلیت چرا ولی بصورت عمومی و فرهنگ گسترده با نصورتی که بعداً "بوجود آمد" ، نبود و آن فرهنگ ساختن تئاترها گسترش سطح فرهنگی تولید سینمایی از نقطه نظر اهمیت سینما . اینها تمام در دهه اواخر ۶۰ اتفاق افتاد . حتی میتوانم بگویم ۷۰ ، ۱۹۷۰ یعنی تمام اینها نتیجه بین ۶۸ تا ۷۵ . این ۷ سال رشد سریع کردیم . جشن و هنر هم شروع شد در دهه هشتاد و سال ۱۹۶۷ اولین جشن و هنر بود . مال این دوره است . قبل از آن واقعاً "خیلی محدود بود فعالیت ها .. هر کتابی هر نمایشنامه ای هر فیلم خوبی غیر تجاری با آن معنای عمومیش . دیدنش مسئله بود . یک اتفاق مهم بزرگی بود . ما ماهها منتظر بودیم که یکی از این فیلمها بباید و بجهه زحمتی ممکن بود این فیلم ها را دید بعداً "سرعت پیدا کرد . دیگر همه چیز را در ایران میشد دید . همه فیلم های قدیمی را میشد دید . همه فیلم های جدید را در کوتاه ترین فاصله میشد دید . مانند نمایشنامه هارا بلا فاصله می توانستیم داشته باشیم و ترجمه های آن را برای کار خودمان ، بلا فاصله میشد این برنامه های تئاتری را در سطح جشن و هنر و اینها دید . بقیه ممالک نمی دیدند . تمام این بزرگان را که الان در پاریس می بینیم ده سال قبل در جشن و هنر دیدیم با بهترین دوره هاشان . من بنظرم الان اینها همه گذشته ، آن همه را بصورت اکتو (echo) می بینیم . اینها تمام قبل اتفاق افتاد . ولی این یک سرعت عجیب و غریبی بود که .. پدیده است از آن زمانها .. واقعاً آن زمانها مثل قرنها بنظر می آید ولی واقعیت دارد .

سؤال : و آن یکسالی که شما دانشگاه تهران بودید چه خواندید ؟

آقای آربی اوانسیان : آن یکسال برای رفتن به سر بازی زبان خواندم تا اینکه بتوانم موافقت اعظام دانشجو را بگیرم برای اینکه بروم به انگلستان .

سؤال : یک دوره کوتاهی را روی سینما کار کردید ولی گذاشتید کنار و همه اش به تاتر پرداختید چرا ؟

آقای آربی اوانسیان : نگذاشتمن کنار مجبور شدم یعنی ، مجبور شدم با یعنی صورت که در زمینه سینما برای من خیلی سخت تر شد که راه برای خودم باز کنم . با یعنی صورت وقتی که من بزرگشتم .. قبل از اینکه تمام "به تاتر" بپردازم در کنار تاتر کار سینمایی هم شروع کردم که ساختن فیلم بود از کتاب افغانی با اسم "شوهر آهوخانم" که مشکل پیداشد با تهیه کننده بخارط عدم توافق سر نوع فیلمی که میخواستند بسازند و بعد از بیست و دو دقیقه ساختن فیلم من کنار کشیدم و فیلم را من نساختم . کس دیگری ساخت . بعد از آن من یک فیلم دیگری ساختم روی زیارت ارامنه به قره کلیسا بارمنی بکمک ارامنه . عنوان یک فیلم مستندی بود . که این فیلم هم یک عکس العمل عجیبی در محافل ارمنی پیدا کرد و هیچ وقت نمایش داده نشد . اولین نمایش اخیرا "در فرانسه بود .. واين دومین فعالیت در ایران بود که حتی در موقعیت اقلیتی هم مسئله ایجاد کرد . بعدی هم فیلم "چشم" بود که فیلم سینمایی طویل المدت بود با کمک و همکاری تلویزیون ساختم . و با اولین نمایش در فستیوال فیلم تهران در اولین فستیوال فیلم تهران . این فیلم یک عکس العمل عجیب و غریبی از نقطه نظر محافل سینمایی داخلی ایجاد کرد به عنوان اینکه تمام فیلم سازهای سینمایی فیلم فارسی برضایین فیلم بودند چون فکر میکردند دولت میخواهد از این طریق سینما فیلم فارسی را بهم بزید . خودش تهیه کننده بشود و تمام این اذهان عمومی سازی عده زیادی قبل از اینکه فیلم را به بینند برضه فیلم بودند . روزنامه ها باز مسئله اقلیتی و اکثریت را پیش کشیدند و مسئله اینکه میلیونها خرج بشود برای ساختن یک فیلم . در حالیکه این فیلم ارزانترین فیلمی است که در ایران ساخته شده با ۱۵۰ هزار تومان این فیلم ساخته شده بین ۷۰ و ۷۱ . ارزانترین فیلمی است که برای حتی میتوانم بگویم در ایران ساخته شده . منتهی در روزنامه ها طوری جلوه داده شد که برای این فیلم

میلیونها خرج شده . مردم یک عدد ای خد فیلم بودند و موقعیت میخواست
فیلم بروی اکران بیاید . در سینمای کاپری بود که میثاقیه
میخواست اینرا پخش بکند . که من زیاد توافق نداشتم .

یک عدد ای از سینماگران جوان گفتند که میثاقیه میخواهد این سینما را برای سینمای جدید ایران اختصاص بدهد و برای شرکت با این مسئله حرکت عمومی، من توافق کرم . البته بعداً شروع کرد همان مسئله سیاست عمومی فیلم فارسی عمل شدن روی این فیلم . بخارط اینکه سینمای فارسی فکر کرد ه بود از این طریق میتواند کارگردانهای با صلح جوان را بطرفش بکشد . کما اینکه مهرجوئی و تقوائی شروع کردند برای فیلم .. برای بازار با تصویر فیلم ساختن . البته بازار وقتی که میگوییم یک مسئله بدی نیست . شروع کردند جواب دادن بخواستهای تجاری . فیلم من وقتی که بروی اکران آمد . تمام این دعواهای سانسور فیلم فارسی ادامه پیدا کرد برای اینکه ... سانسور میگوییم برای اینکه فیلم من چیزی نداشت سانسور بکنند علناً" به آن معنا . و خود بخود برآختی پروانه نمایش میگرفت . اما مسئلهای که داشت این بودکه عکس العمل ایجاد کرده بود در مردم واينها میخواستند باز بهره برداری چیز بکنند . وقتی که فیلم به اداره کمیسیون نمایش داده شد که پروانه بدهند . بمن تلفن کردند گفتند پروانه نمیتوانیم بدهیم . شما باید عضو اتحادیه سینماگران ایران باشید . گفتم من عضو نخواهم شد و این فیلم را هم قبلًا" در جشن وهنر و .. تلویزیون .. ساخته شده . تلویزیون خودش هست اگر هستند . منهم همکار آنها هستم . کارمند نیستم ولی همکار هستم و همانجا تمام میشد مسئله و بعنوان پروانه نمایش هم من دلیلی ندارد که عضو بشوم . و توافق ندارم با این مجموعه . بعد گفتند پس نمیتوانیم پروانه نمایش را به فیلم بدهیم و فیلم هم آفیش شده بود و تاریخش معلوم بود . سه روز تعطیلات محرم بود و بعد قرار بود فیلم من بیاید روی صحنه . بعاز سه روز فیلم من روی پرده آمد و یکنفر باز از اداره فرهنگ وهنر نیامد که بگوید که این فیلم پروانه نمایش ندارد و برآختی از اکران بیا ورند پائین . عوض اتفاقی که افتاد این بود که در سینما شروع کردند به شلوغ کردن .

سؤال : ملت ؟

آقای آربی اوانسیان : . ملت . ملت شروع کرد به شلوغ کردن . صندلی های سینما را پاره کردن . بعنوان اعتراض که ما این فیلم را نمیخواهیم . و برای من همیشه این سوال بود که آیا این تنها فیلم مزخرفی بودکه در ایران در تمام طول پنجاه سال نشان داده شده بود که اینقدر عکس العمل ایجاد می کرد . واين چه آزادی بود که یکدفعه ملت ایران پیدا کرد که در سینما اعتراض بکند که ما این فیلم را نمیخواهیم . چطور بود که اینهمه فیلم بد می دیدند . بلیط معمولی هم میخریدند . هیچ وقت اعتراض نمیکردند و سر این فیلم یکدفعه اعتراض ملت برآختی بود و صاحب سینما گفت آقا من این فیلم را نمیتوانم نگهدارم . سینمای من سر یک هفته خراب خواهد شد ، سقوف ش میآید پائین . گفتم چرا ؟ گفت دانشجویان اعتراض میکنند . گفتم کدام دانشجوها . رفتم سینما دیدم که اعتراض کننده ها اصلاً دانشجو نیستند یا اگر دانشجو هستند یک مسئله خیلی عجیب و غریبی آنجا در جریان است . به بهانه اینکه مردم دارند اعتراض میکنند به فیلم ۵ روز بعداز اکران برداشتند و معروف شد به بدترین فیلم تاریخ سینمای ایران . معروف شد به غیرتجاری ترین فیلم سینمای ایران که مردم نفرت دارند و هر بار این فیلم را نشان دادند سالن پر بوده یعنی مسئله این بود که در ایران میدیدند اینطوری بود . اصلاً واقعیت ندارد که مردم بودندوا ذهان عمومی سازی باز ، که یک چیز کنتری بوجود بیاید و برای من همیشه باقی بماند که این فیلم که برآختی فرهنگ و هنر میتوانست بیاید و اداره نمایشات بیاید بگوید پروا نه نمایش ندارد از اکران بردارند . چرا اینکار را برآختی نکردند و آنهمه مسئله در سالن بود . اما اینرا من به سیستم تجاری ربط نمیدهیم . . . به سیستم سیاسی مستقیماً " ربط نمیدهیم برای اینکه توی این مسئله سیستم تجاری خیلی دخالت داشت برای اینکه نوع فیلمی بود که ضد تمام سیستم فیلم سازی میرفت . یعنی با بودجه کم ساخته شده بود . این فیلم ضد قراردادهای سینمایی ساخته شده بود . یکجور یک عصیانی در این فیلم بود که آن عصیان کشیده شد به تماشگران . بعدها زاین فیلم که برای من ساختن فیلم در ایران تقریباً غیر ممکن شد حتی مسئولان تلویزیون که همکاری کرده بودند در ساختن این فیلم دیگر راحت مسئله را بلا فاصله قبول نمیکردند . برای من در حدود ۴ سال ۵ سال طول کشید تا بتوانم یک موقعیتی بوجود بیاورم که

بتوانم یک فیلم دیگری را شروع کنم ، و قبل از انقلاب بود که می خواستم شروع کنم ، که انقلاب شروع شد . ولی مسئله جالب دیگری که اتفاق افتاد این بود که طرح بعدی را که من داشتم که کتاب صلاح و امثال جامی بود ، برای ساختن این وقتی که من به تلویزیون پیشنهاد کردم قسمت سینمای تلویزیون پیشنهاد کرد که با همکاری فرهنگ و هنر این اتفاق بیافتد . که نصف تهیه کننده تلویزیون باشد و نصف تهیه کننده ، فرهنگ و هنر . برای این مسئله من برای بار اول با فرهنگ و هنر تماس گرفتم براینکه برای من خیلی عجیب بود که در فستیوال تهران وقتی که فیلم نمایش داده شد وزیر فرهنگ که پهلوی باشد ، من نمی شناختمها ، با ایشان صحبت نکرده بودم ، خودشان مستقیما " آمدند جلو و به من تبریک گفتند . و در فستیوال تهران گفتند که این فیلم شمارا من خیلی خوش آمده

سؤال : کدام فیلم بود ؟

آقای اوانسیان : " چشم " و تبریک گفتند ، من خیلی تعجب کردم که وزیر فرهنگ یک همچنین ژستی (Geste) را بکند . درنتیجه وقتی یک همچنین ژستی بود که تبریک اینطوری و من اصلا " خارج از تصور که با این همه مخالفت و وزیر فرهنگ خوش آمده خیلی عجیب بود برای من . برای پروزه دوم ، پیشنهاد کردم به فرهنگ و هنر که شرکت بکنند . ایشان پیشنهاد را قبول کردند ، فقط با یک شرط . گفتند که شما یک فیلم یک ساعته برای مسابازید آنوقت ما در این پروزه شرکت می کنیم و هرچه می خواهد بسازید . یعنی راجع به هرچه که می خواهد باشد ، هر سناریویی باشد ، هرچه میخواهد باشد خودتان انتخاب کنید ، یک فیلم یک ساعته برایمان بسازید . من گفتم که من واقعا " هرچه می خواهد نیست ، من می خواهم این را بسازم و شما اگر یک ساعت به من برنامه میدهید که بسازم هرچه را که می خواهم ، من می خواهم یک ساعت همین را بسازم . یک ساعت بعدی

راهم که تلویزیون میسازد . این فیلم کامل میشد و دیگر دلیل ندارد من یک فیلم دیگری بسازم . همان موقع من متوجه شدم که در واقع مسئله فقط سر اینست که یک دعواهی هست ولی در واقع با ساختن این فیلم یک مدرکی میخواهند بسازند که بگویند که چون فکر میکردند که من کارگرداں قسمت تلویزیون هستم و جزو افتخارات ، لیست افتخارات جشن وهنر و تلویزیون هستم از آن لیست منتقل بشوم به لیست فرهنگ وهنر . بعد من میتوانم باصطلاح کادویم را بگیرم و فیلم خودم را بسازم . من کادوشان را نمیخواستم و گفتم خیلی ممنون و این فیلم هیچوقت ساخته نشد . و این از رابطه هایی است که ازنوع رابطه هاییست که وجود داشت . یعنی برآحتی میشد از این مسئله استفاده کرد و این دعوا را پروبال داد و یک فیلمی این وسط ساخت .

سؤال : که شما نکردید ..

آقای آربی اوانسیان : این تاریخ است . منظورم این است که جزء طبیعت موقعیتها بود .

سؤال : شما با سانسور که مستقیماً "تماس داشتید سرآن کلمات ، مال فرهنگ و هنر بود سانسور سینما و تئاتر در اداره فرهنگ وهنر مستقر بود یا با سواک کار داشتید و یا چه جوری بود ؟

آقای آربی اوانسیان : نه .. با این صورت بود که اداره فرهنگ وهنر مسئول باصطلاح مستقیم پخش فیلم ها و اجازه نمایشها واینها بود و مال یک دفتر بود ولی خود بخود همه اینها به سیاست مملکت بستگی داشت که یک قسم است جدای از دیگری بود . ما در کارگاه سانسور نداشتیم . بآنصورت که فعالیت ما خیلی کوچک بود . در کارگاه شبی ما پنجاه نفر تماشا گر نداشتیم و بسیاری سواک مستقیماً "مسئله اینقدر مهم نبود که .. شاید برایشان حتی یک سرگرمی جالب بود که ببینند چه ، میگذرد شاید ... مستقیماً "سانسور نداشتیم ولی مسئله داشتیم یعنی هر وقت یک مسئله حساسی روی صحنه می آمد

مشکل برای ما ایجاد میشد .. مشکلات هم در سطح مطبوعاتی ایجاد میشد . همین اسکاندال ها شروع میشد .. فوری می فهمیدیم که این انعکاس های توی مطبوعات ... یک ریشه یک جای ذیگری دارد که ما متوجه نبودیم ... و یک پا از مرز فراگذاشتیم .

سؤال : گوشزد میشد ...

آقای آربی اوانسیان : غیرمستقیم پیش می آمدولی اداره مستقیمی در تلویزیون برای تماشی ها بعنوان رابط در فرهنگ و هنر با صلاح فرهنگ و هنر وجود نداشت . ولی برای برنامه های تلویزیونی طبیعتاً بود . برای قسمت تآثر مانبود که مستقیماً "دخلت بکنند" . فقط ما موقعیکه نمایشنامه "ناگهان" را در شیراز اجرا کردیم که بخاطر موضوع مذهبیش مقداری حمله شد به آن . وقتی که در تهران اجرا کردیم از طرف قسمت مذهبی دانشگاه سه نفر جوان آمدند بعنوان بحث مذهبی که چرا شما این نمایشنامه را اینطور اجرا میکنید ، آمدند کارگاه صحبت کردند . نمایشنامه داشت در تآثر شهر اجرا میشد . نشستند صحبت کردند بحث مذهبی . اول مسئله از اینجا شروع شد که چرا من یک مسیحی یک نمایشنامه اسلامی اجرا میکنم و معتقداتم چه هست بحث کردندوا اینها مرا قبول کردند یعنی معتقد شدند که خوب من اجازه دارم اینکار را بکنم . منتهی با آقای نعل بندیان مخالفتشان شروع شدم و نعل بندیان هم معمولاً "حرف نمیزد رجواب نمیداد . این جواب ندادن ها آنها را بدتر چیز کرد .. یعنی دشمن مستقیم نعل بندیان شد و بعداً "مقداری اعتراض کردند که من گفتم خوب شما حالا این نمایشنامه را دوباره بیاورد و به بینید . آمدند تآثر شهر در چند شب .. چیزهای مختلف .. همه آنها هم جوان بودند بعنوان افراد مذهبی آمده بودند .

سؤال : گروه مذهبی دانشگاه

آقای آربی اوانسیان : مذهبی دانشگاه . بعده از این مسئله با صلاح توفاق چیزی دادند که خیلی خوب بلی باشد اینها . در چند شب قبلش عکس العمل

هائی بود در تماشاجی که این بتدریج حل شد .. منتهی ما این نمایشنا مهارا می آوردمی برای فستیوال نانسی . دعوت شده بودیم . وقتیکه بردم آنجا اجراء کردیم . قبل از اینکه برگردیم در روزنامه فردوسی از طرف عباس پهلوان نوشته شد که نمایشنا مه را در فستیوال نانسی هو کردند .. درحالیکه واقعیت نداشت و ماقریتی که های (critique) خیلی خوب گرفته بودیم خلاف مسئله را جلوه دادند در روزنامه ها قبل از برگشتن ما . وقتی که برگشتم یکی از دوستان گفتند که یک آدم که من نمیتوانم اسمشان را بگویم و نخواهم گفت ولی کسی که من خیلی خوب می شناختم و خیلی تعجب کردم که اینکار را کردند .. رفتند و از علیا حضرت مستقیما " خواستند که بگویند که این نمایشنا مه را اجرا نکنیم . واين برای من خیلی عجیب بود که چرا شخصی که میتواند مستقیما " باید بما بگوید و اصلا " در ظاهر در مسئولیت اداره سانسور نیست و اصلا " در قسمت چیز نیست .. در قسمت رابطه این شکلی نیست . یک چنین مسئله را به ملکه یک مملکت ببرد که ملکه یک مملکت هیچوقت نباید در چنین پوزیسیونی قرار بگیرد که بگوید یک چیز را بکنید یا نکنید . اصلا " این ... بخصوص در یک همچنین سطحی و خواه ناخواه هم علیا حضرت اینرا هیچوقت مستقیما " نخواستند فقط گفته بودند اگر چیزی در تآثر شهر نگذارند ، در کارگاه بگذارند برای اینکه کارگاه تماشگر محدودتری دارد .. که برای من ، مسئله این نبود که محدود کنیم یا نکنیم خود بخود این مسئله منتفی شد .

سؤال : اینرا نمایش دادید ؟ یا نه ؟

آقای آربی اوانسیان : نه .. بعداز فستیوال نانسی مسئله در همان جا تمام شد و بخار اینکه طبیعتا " هم تمام هم میشد برای اینکه آخر چیز بود . ولی پدیده ای که جالب بود این بود که شخصی که اصلا " مستقیما " دخالتی در سیستم سانسور نداشت دخالت مستقیم اینطوری کرده بود و در سطح بسیار عجیبی برای اینکه برآحتی میتوانست باید و مستقیما " به مسئول کارگاه یا شخص من بگوید و اینکار نشده بود .. و بعد بهرحال از یک طریقی که اصللا " جایش نبود ، انجام شد ..

سؤال : وقتیکه این جوانها آمدند از دانشگاه و با شما صحبت کردند شما تغییراتی در نمایشنا مه دادید یا نه ؟

آقای آربی اوانسیان : اصلا"

سؤال : همانطور بصورت اولیه اجرا شد ؟

آقای آربی اوانسیان : فقط وقتی که توضیح داده شد و بحث پیش آمد برایشان روشن شد که آن چیزهایی که برداشت خودشان است یا فکر خودشان است هدف ها این نیست و این است ، بچه صورتی تجزیه و تحلیل شد مسئله و روشن شد برایشان . وقتی که روشن شد پذیرفتند و اکثرا " این اتفاق می افتاد با تماشـاگر . با تماشـاگریکه می آمد و سوال میکرد بر احتی میشد رابطه برقرار کرد .

سؤال : خیلی ها می آمدند و سوال میکردند ؟

آقای آربی اوانسیان : بله ..

سؤال : ولی با گروه مذهبی تنها تماس شما همین بود ؟ همین سه نفر بودند یا با زهم با گروههای مذهبی شما تماس داشتید ؟

آقای آربی اوانسیان : نه این تنها موردی بود که مستقیما " آمدند و خواستند یعنی بیک صورت خیلی آشکاری آمدند و گفتند که ما فلانیم ، فلانیم و چیز میخواهیم .

سؤال : این درجه تاریخی بود ؟

آقای آربی اوانسیان : همان سال ۷۲ .

سؤال : ۷۲ بود ؟

آقای آربی اوانسیان : ۷۳ ، بهار ۷۳

سؤال : آقای اوانسیان من میخواستم خواهش کنم که اگر ممکن است این پیس
های را که صحبت شد . این نمایشنا مه هایی را که اینقدر سروصدا بلند کرد
اگر ممکن است خیلی مختصر داستان هر کدام را شرح بدهید . بترتیب .
برای اینکه شما اولین کاری که کردید چند تا فیلم سینمایی کوتاه ساختید
بعد یک فیلم بلند ساختید با اسم "چشم" که اگر اشتباه نکنم .

آقای آربی اوانسیان : بله .

سؤال : و بعد کارهای تئاتری تان درست است ؟

آقای آربی اوانسیان : بله .

سؤال : "چشم" هم گفتید که مثل اینکه آنهم اشکال داشته ..

آقای آربی اوانسیان : بله ، ابتدا از کارهای تئاتری شروع میکنم . اولین
نمایش نامه ایکه مختصر فقط تیترش را میگویم که ما پژوهشی می گفتم که
نوشته نعل بندهای بود : "پژوهشی ژرف و سترگ" . این نمایشنا مه در واقع
درباره چندتا شخصیت بود که هر کدام وارد یک فضای بسته میشوند و شروع می
کنند راجع بخودشان صحبت کردن که ما بتدریج متوجه میشویم که همه اینها
در واقع مرده اند . یا در واقع در یک زندگی دیگری هستند و با همدیگر یک
جستجوی را شروع میکنند برای پیدا کردن یک ناشناخته ای وهمه آنها هم وقتی
که وارد این فضای بسته میشوند همه با گفتن کلمه ضا من هوف که اسم آن شخصی
است که زبان اسپرانتورا مطرح کرده بود با آن .. با این کلمه وارد فضا
میشوند در جستجوی یک هویتی یک چیزی که برای همه آنها مفهوم مختلفی دارد
یکی سیاستمدار ترور شده است که در جستجوی کسی است که ترورش کرده است .
یکی یک زنی است که در جستجوی قاتلش است . یکی یک سربازیست . هر کدام اینها
دبال یک مسئله هستند .. و هر شخص تازه ای که وارد میشود آنها فکر

میکنند که آن کسی است که اینها منتظرش بودند.

سؤال : خیلی هم مدرن هست برای آن زمان : اولین نمایشنا مه آقای نعل بندهیان بود . شما گفتید آنهم هیچ نوع تجربه تآثری نداشت . شما گفتید یک روزنامه نویس بود (منظور روزنامه فروش) .

آقای آربی اوانسیان : بله ، یک متن بود که از نظر ادبی فوق العاده جالب تنظیم شده بود . زبان فوق العاده خوبی دارد این نمایشنا مه و کاملاً " یک جریان جدیدی را در نویسنده و از نظر امکان تآثری مطرح میکرد . البته در مقایسه با نوع نمایشنا مه های دیگر که همه آنها در ظاهر مثلاً " تقلید از زندگی ساده و روزمره بود مثل زندگی در قهوه خانه یا اقتباس از قصه های هدایت ، یا نمایشنا مه های خیلی با یک دید محلی بمعنای فولکلوریست ، این یک برش بود با تمام این حرکت های موجود و خود بخود همین جدائی یک انعکاسی را ایجاد کرد که گاهی از عدم شناخت می آمد ، در بیننده ها . ولی این محتوا نمایشنا مه در واقع میشود گفت که یک جستجوی بودکه این اشخاص در پی آن هستند و موفق نمیشدند آن ناشناخته را پیدا بکنند . من اینرا همیشه مقایسه کردم از نظر مفهوم خیلی توی ساختمانش از نزدیک به " منطق الطیر " عطار شبیه بود . بهمین دلیل من خیلی اینرا ایرانی میدیدم ریشه عمیقی داشت در خود فرهنگ ذهنی ایرانی و برای من این جنبه اش خیلی جالب بود که چطور یک نویسنده ای بدون دیدن تآتر با یک چیز غریزی با یک گذشته فرهنگی رابطه پیدا کرده بود و خیلی زنده این امروزی شده بودوا مکان بیان توی یک قالب دیگری که در ایران تقریباً " وجود نداشت ، از نظر نویسنده توانسته بود یک چیزی را بیان بکند که خاص ذهنیات ایرانی بود نه خاص ... نه نتیجه تاثیرهایی که از خارج آمده بود . خیلی کتاب خوانده بود ولی هیچ وقت چون تآتر ندیده بود هیچ وقت آن تصویری را که تآتر باید چه باشد نداشت . خود بخود یک زندگی طبیعی آن بیدار شده بود .

سؤال : بله این اولین بود ... بعدهش ؟

آقای آربی اوانسیان : این اولین نمایشنا مه بود . من فقط نمایشنا مه های

که این مسائل را با یعنی صورت مطرح کردند چیز می‌کنم . نمایشناهه دوم نوشته باز نعلبندیان بود... با اسم "نگاهان هدا: حبیب الله" . آنهم باز یک تیتر بسیار طولانی داشت ، نعلبندیان عادت‌ش بود همیشه تیترهای طولانی بنویسد . با زماخیلی کوتاه این نمایشناهه را با اسم "نگاهان" مطرح میکردیم . ولی در بروشورها تیتر کاملش چاپ نمیشد . نمایشناهه ای بود که باز در جشن و هنر اجرا شد دفعه‌ه اول . در باغ دلگشا . در یک خانه قدیمی در باغ دلگشا . مربوط بیک معلم بسیار ساده ای بود که در یک خانه ای زندگی میکند که مثل مثلاً آن سریال معروف تلویزیونی با اسم خانه قمر خانم که یک چیز فولکلوریک بود که ژانر (genre) خانه‌های قدیمی که مردم در آن زندگی میکردند در هر اطاقی را یک خانواده زندگی میکرد اینهم قالب نمایشناهه تقریباً یک همچنین چیزی بود منتهی با یک دورنمای فرهنگی خلاقی که کاملاً جدا یش میکرد از آن نوع برداشت‌های معمولی . راجع بیک معلمی بود که با سیم فریدون که توی یکی از اطاقهای این خانه زندگی میکرد و در هر اطاقیش زوج‌های مختلف‌یا آدمهای مختلفی بودند . در یک اطاق یک مادر و دختر بودند که دخترش رابطه داشت با این معلم جوان . یک زن و شوهری بودند که شوهرش، کارش تمیز کردن مستراح مردم بود . و بچه دار نمیشدند . یک راوی بود که همیشه پیدا نمیشد در این فضا و معلوم نبود کجاست . روی درخت زندگی میکرد و یک چیز ذهنی بود . و یک زوج مرد بودند یک پسر جوان و یک مردی با اسم حسین که رابطه ای نبین این دونفر وجود داشت آنها هم در همین حیاط زندگی میکردند . و یک قاری که باز صدایش میآمد که همیشه قرآن میخواند . و یک صدایی در لحن متون قدیمی کلمات یا جملاتی را گاه گاهی از صدای او می‌شنیدیم . اینها همگی در این فضا حضور داشتند . زندگی میکردند . مسئله این بود که این جوان صندوقی داشت که گفته بودند که در این صندوق گنجی هست و تمام همسایه‌ها میخواستند که این صندوق را بدست بیاورند . و در روز محروم که جریان تاسوعاً ، عاشورا در خیابان میگذرد و صد ای مراسم را گاهی ما می‌شنیدیم ... در متن اینطور پیشنهاد شده بسیار . همسایه‌ها با تفاوت دسته جمعی فریدون که این معلم جوان باشد که همیشه دائم الخمر و مست بود و دائم هذیان میگفت و در این هذیانش تمام تقریباً میشد . گفت که ذهنیات ادبی فارسی زبان مطرح نمیشد از نظر نوشته ، میکشند

برای اینکه صندوق را بدست بیا ورند . وقتی که صندوق را بدست می‌آرند می‌بینند که در این صندوق فقط کتاب هست . و این قتل موقعی اتفاق میفتاد که صلاه ظهر است و مرگ فریدون با مرگ حضرت جسن و حسین همزمان اتفاق میفتاد یعنی زمان تاریخی و زمان روز یکی میشود در صحنه آخر نمایشناه وقتی که همه گشتنند و متوجه شدنند که کتاب است فقط در این صندوق . یک صحنه بسیار عجیبی هست که در آن لحظه فریدون دوباره از اطلاعات با اینکه کشته شده حضور پیدا میکند و هست و کاملاً "لخت است هیچ لباسی در تنش نیست و وقتیکه همسایه ها این را می‌بینند . زمین را میکنند و فریدون در این زمین دفن میشود دوباره ، یک موقعی است که زنده میشود مثل اینکه بعد دوباره دفنش میکنند . این نمایشناه وقتی که دفعه اول اجرا شد در شیراز در یک خانه قدیمی در با غ دلگشا بود که از فضای خانه و حوضش و تمام این درون این خانه را ما استفاده کردیم بودیم از نظر میزان سر برای ارائه دادن این ابعاد مختلف و در وسط پیازی میشد . شب اول اجراء یادمه که آن لحظه ای که فریدون دوباره حضور پیدا میکند و همه زمین را می‌کنند و دفن میکنند . یک شوک خیلی عجیب و غریبی را ایجاد کرد .

سؤال : چون لخت بود ؟

آقای آربی اوانسیان : نه ... خود صحنه .. اتفاقاً "در آن سال صحنه را کاملاً لخت نگرفتیم . تنفس لخت بود ولی پوشیده بود از نظر ... پائین ترین بدن پوشیده بود . ولی لباس کمی در برداشت و ... بیژن مفید بازی میکرد این نقش را .

سؤال : در نقش فریدون ؟

آقای آربی اوانسیان : در نقش فریدون .. خیلی تاثیر شدیدی گذاشت برای اینکه آن لحظه ای که بازیگران زمین را بادستشان کنند و آجرهای زمین کنار رفت و خاک را کنار زدند و آن آجرها را رویش ریختند . اینقدر سریع بود واينقدر این درست اجرا شد که غیرمنتظره که یک مدت طولانی همراه شوکه

کرد .. و یک سکوت عجیبی افتاد و بعداً " مردم وقتی که بلند شدند یک عده‌ای سرجا یشا نهنوز مانده بودند .. یک عده ای رفتن جلوی این خاک یکیشان شروع کرد بگفتن اینکه دارد نفس میکشد .. ، دارد نفس میکشد ، ولئن بعضی هایشان هول زده شروع کردند از فضای نمایش که همان خانه بسیار بیرون رفتن و در این لحظه حتی عده‌ی پا گذاشتند روی بیژن مفید .. درست مثل اینکه مرده باشد اصلاً" از رویش رد شدند که من با چند نفر از دوستانمان رفتیم به کمک کردن که او از زیرایین صنه نمایش در بیاوریم . واقعیت و نمایش بصورت ..

سؤال : زیر خاک بود بیژن ؟

آقای آربی اوانسیان : بله خاک و آجرها را ریخته بودند رویش منتهی این خیلی سریع انجام شده بود . کاملاً تاتری .. یعنی هیچگونه ناتورالیزمی (Naturalisme) بآن معنا وجود نداشت ولی یک واقعیتی در جریان افتاد که خیلی جالب بود ازنظریک پدیده . ولی یادم است که روز بعدش در کنفرانس مطبوعاتی اشاره باین مسئله شد و صحبت زیادی شد و در زمان خودش در روزنامه تایمز که منتقد تاتریشان حضور داشت، رینگ واردل، در روزنامه تایمز راجع باین نمایشنا مفصل نوشت و نوشت یکی از خاطرات عجیب و غیرمعمول تاتری که من داشتم این است و هیچ وقت یادم نخواهدرفت که چگونه این اجتماعی که .. این اجتماع که یکباره گناه دست جمعی را حس کرده بود و چه انعکاسی .. و چه عکس العملی از خودش نشان داد و این شدت این صنه را من هیچ وقت یادم نخواهدرفت . این در تایمز در پایان نقد ش باین مسئله اشاره کرد واقعاً " یک لحظه خیلی نادری بود کم اتفاقاً می‌افتد یک چنین عکس العملی . مثل اینکه بیک نقطه بسیار حساسی در آن روز یک اشاره ای شده بود . و اتفاقاً " سالی بود که فکر میکنم در همان موقع گلسرخی واينها تیرباران شده بودند .. یعنی خیلی اتفاق های ذهنی بهم ربط پیدا کرده بودند . بدون اينکه کسی بخواهد اشاره بکند یا ما هدف مخصوصی داشته باشیم . برای اينکه ما کار سیاسی نمیکردیم ولی خواه ناخواه فضای ذهنی موجود همه اينها را میگرفت و يكدفعه آن نمایشنا مه اين کو ران /

اتفاق‌ها را متمرکز کرده بود . من فکر می‌کنم آن مسئله عکس العمل آن وحشت دسته جمعی تماشگرها در آن روز ارتباط‌هایی با این مسئله داشت چون در همان چند ده روز بود که چند روز بود . . چند ده روزه جشن وهنر بود که این اتفاقات در ایران پیش‌آمد . بعد از تلویزیون خواستند مرا وگفتند که سر چندتا مسئله باز روحانیون در شیراز اعتراض کرده بودند بعد از شب اول نمایش .

سؤال : همین نمایش ؟

آقای آربی اوانسیان : بله . اشاره‌های دقیق آن با ینصرت بود که چهار اسم این دختری که رابطه دارد با این شخص چرا اسمش فاطمه است گفتم که بالاخره هر اسمی می‌تواند فاطمه باشد . چرا اسم آن مردی که رابطه دارد با این بچه جوان ۱۲، ۱۴ ساله اسمش حسن . . حسین است . و اشاره همایی با ینصرت که چیز نبود زیاد مسئله نبود چون برای اینکه هر کسی با این اسم می‌تواند خوانده بشود ولی آن تداعی با بیرون هیچگونه ربطی نداشت با آن مسئله . اینها گذشت ولی حتی "خواسته بودند که آن مستراح پاک‌کنی که در یک صحنه ای بود که هر کس از اینها یک دعائی می‌کردند برای اینکه و یک خواستی داشتند از امام حسین . توی یک فضای خیلی هذیانی همه آنها یک چیزی می‌گفتند و می‌گفتند ای امام حسین یک چیزی می‌گفتند و می‌گفتند ای امام حسین و یکی از این شخصیت‌ها . . زن این مستراح پاک کن ، می‌گفت مستراح مان گرفته یا امام حسین . گفتند که این جمله رانگ ویندواین توهین است با اینکه مردم معمولاً برای هر چیزی امام حسین را می‌گویند کمک خواستی و برای چیز . و تنها چیزی که بالآخره گفته نشد این جمله بود که باز نعل بندیان زیاد خوشحال نبود که این اتفاق افتاده . یعنی ما چرا اینرا تغییر دادیم . این در تهران هم هیچوقت گفته نشد . یعنی خواستند که این گفته نشود .

سؤال : ولی شب اول گفته شد ؟

آقای آربی اوانسیان : بله شب اول گفته شد . بعد تغییرات بعدی را که

خواسته بودند که اینها اسمها شان تغییر داده بشود و اینها . قبول نکردیم برای اینکه اینها اصلاً هیچ چیزی نداشت .. دلیلی نداشت هرگزی میتواند اسم ... این اسمها مرسوم همه است و گفته میشود ، بعضاً هم در تهران هم وقتی که روحانیون همان دانشجویان قسمت روحانی آمدند اعتراض کردند و صحبت‌ها را من اشاره کردم شد . راجع باین مسائل وقتی که صحبت کردند در صحبت قانع شدند که این مسئله نیست ولی آن جمله را در تهران هیچوقت نگفتیم هیچوقت این جمله تکرار نشد . فقط در یک شما جرا شد . این دو تا تأثیری بود که آقای نعل بندهای نوشته بودند من میزان سن کرده بودم . "بقیه تأثیرها را اشاره نمیکنم برای اینکه مربوط به جشن و هنر مستقیماً نمیشد .

سؤال : و مسئله هم پیش نیامده بود سر اجرای آنها .

آقای آربی اوانسیان : نه مثلاً" مسئله ای با صورت که پیش آمد در اجرای نمایشنا مه "کالیگولا" نوشته آلبرکا مو بود که بفارسی اجرا میکردیم . این اولین نمایشنا مه خارجی بود که من در جشن و هنر اجرا میکردم از نظر خارجی منظورم نویسنده اش هست ، که برای اجرا کردنش دوسال طول کشید . برای اینکه این متن در ایران هیچوقت اجرا نشده بود . جزو متن هائی بود که تقریباً ممنوع بود و مسئولین جشن و هنر بادم است که هم میخواستند اجرا بشود هم نمیخواستند اجرا بشود ، این یک تضاد عجیب غریبی بود و حتی در شب اول اجرا هم هیچکدام از مسئولین مستقیماً" حضور نداشتند . فقط آقای صفاری بود که آمد رپتسیون زنرال مارادید و بمن هیچ نگفته بود و من هیچوقت تمرین ها را نه ممنوع میکردم کسی ببیند و نه دعوت میکردم ولی هیچوقت نخواستند ببینند اینرا تا شب اجرا هم مسئولین جشن و هنر هیچکدا مشان ندیدند و حتی چند شب بعدش هم ندیدند . بنظر من این یکی از پدیده هائی بود که باز دور بودند که اگر مسئله ای هست مستقیماً" رابطه پیدا نکند . این شاید اولین نمایشنا مه ای بود که برای مسئولین جشن و هنر ممکن بود تداعی در باری ذرا ن بشود . یعنی شخصیت کالیگولا با شخصیت شاه تداعی بکند که یکبار هم از من پرسیدند که چرا اینرا میخواهید اجرا بکنید .

دیگر من توضیح چیزی نداشتم بآنصورت که دلیل باشد ... گفتم فکر میکنم
 که نمایشنا مه خوبیست و مسائلی که مطرح میکنند قابلیت اینرا دارد که با
 تماشای ایرانی تقسیم بشود ... بعد گفتند که پس شما میخواهید تداعی
 بشود با شاه، گفتم من تو ذهن من تداعی نمیشود اگر در ذهن شما تداعی
 میشود دیگر این مسئله شماست . که بعد حل شد و قرار شد که اجرا بشود ،
 ولی من میخواستم در تخت جمشید اجرا بشود و آنها میخواستند در شیراز در فضای
 تآثر بسته اجرا بشود که بالاخره شد که در تخت جمشید در تچرهه^{۴۰}
 (Tatchare!) تخت جمشید یعنی یک فضای بود که حمام قدیمی
 تخت جمشید بود که ویرانه است ولی حالت بسته تری را دارد ، یعنی
 ارکادهاش هنوز هست . در فضای باز آنجا اجرا شد که مردم هم روی زمین
 نشسته بودند و اجرا روی تخته ها بالای سرشان بازی میشد . شب اول عکس العمل
 تماشاگر بسیار مثبت بود . دفعه اول بود که من یک میزآنس داشتم در شیراز
 که تماشاگران همگی ایستادند و شروع کردند بدست زدن و پراوو و هسورا
 گفتن . این دفعه اول بود . همیشه عکس العمل ها متضاد بود یک عدد ای
 خوشان میامد و یک عدد ای بدشان میآمد و همین مسئله که یک دفعه تماشاگر
 عکس العمل مثبت نشان داد و یک پارچگی بوجود آورد خیلی به نفع این اجرا
 تمام شد . از نقطه نظر اینکه ما توانستیم بعداً در تهران اجرا بکنیم .
 و اینکه مسئولین جشن و هنر راحت شدند از نقطه نظر نگرانی هایشان . در این
 نمایشنا مه برای بار اول در ایران یک صحنه ... در یک صحنه ای بود که
 "کالیگولا" بوسیله دو بازیگر بازی میشد . یکی از بازیگرها که باز در نقش
 "کالیگولا" بود صحنه لخت وجود داشت که البته باز بدن لخت بود ولی نه لخت
 بآن صورت . یک تکه پارچه ای دردستش بود که یک مقدار رامی پوشاند . ولی
 در واقع اشاره به بدن لخت بود . که این مسئله هم براحتی گذشت و هیچگونه
 عکس العملی این مورد بخصوص اصلاً بوجود نیای ورد . در هیچ سطحی . و نمایش
 "کالیگولا" یا یک محیوبیت عجیب و غریبی در ایران اجرا شد . که در حدود ۴۵
 هزار نفر این نمایشنا مه را دیدند . در مجموع . یک چیز خیلی فنمنال بود .
 بخصوص که نوع اجرا اصلاً اجرای متداول نبود . خیلی در حرکت تآترهای
 پیشگام بود . هم از نقطه نظر میزان سن هم از نقطه نظر نحوه برداشت
 موضوع که میتوانست آدم براحتی بگوید که تماشاگر نفهمد . ولی بالعکس

خیلی راحت آمد .. واين نشان ميداد که تماشاگر در يك روحيه اي هست که اگر حس ميکند که يك فشارهاي باز ميشود با آن راحت ميآيد، اين از نظر تجربى برايم جالب بود .. خوب يادم است که مسئله ديگري هم که پيش آمد اين بود که اشخاصی مثل داريوش همایون و يکدهه از رو شنفکران خيلي باين مسئله اي که اين نمايشنامه اجرا شده بود و توانيت به بود يك همنجني خركتی را بوجود بيا ره خيلي خوشبين بودند . وقتی که بعليا حضرت پيشنهاد کرده بودند که "نمايشنامه را ببینند برای اينکه گفته بودند که اين نمايشنامه خيلي حتما" است از نقطه نظر اينکه ميتواند نشان بدده که چطور اين سطوح به ابعاد مهم دیگر ميتوانند برستند و از محدوده هاي بسته سياسي فراتر بروند .. و علیا حضرت ميخواستند اين نمايشنامه را ببینند کما اينکه دو تا نمايشنامه قبلی را هم ميخواستند ببینند و هيچ وقت اين نمايشنامه هارا که من دارم مطرح ميکنم علیا حضرت نديديند . هميشه حتی روزها يش مشخص شد که ببینند پژوهشی را علیا حضرت نديديند . نمايش "ناگهان" را علیا حضرت نديديند . نمايش "کاليگولا" راه نديديند . و تا شب آخر هم که حتی قرار بود که باشند، خبرآمد که دارند می آيند . گفتند که چند لحظه ديرتر شروع کنيد . در حدود ۵ - ۶ دقيقه هم ما باين خاطر منتظر شديم . برای اينکه با زمان مسئله داشتيم و می بايست حتما" سرموقع شروع بشود ولی بعد خبر آمد که نخواهند آمد و چيز شد . اينرا خواستم بگويم که مسئله بود که پيشنهاد مي شدد آخرين لحظه ها که بهتر است نباشند . "کاليگولا" را نديديند . ولسي بيـن نمايشنامه "پژوهشی و نـاگهـان" من نمايشنامه "ويس و رامـين" را در تخت جمشيد اجرا کردم که اولين نمايشنامه ايراني بود که در تخت جمشيد اجرا شد و اولين نمايشنامه بود در تاريخ که در تخت جمشيد اجرا شد ، يعني در تخت جمشيد اين سابقه تاريخي را نداريم که نمايشنامه اجرا شده باشد . "ويس و رامـين" اولين نمايشنامه بود ..

سؤال : کي متن آنرا تهيـهـ کـرـدهـ بـودـ ؟

آقـاـيـ آـربـيـ اوـانـسيـانـ : نـوـشـتـهـ مـتـنـ مـالـ خـائـمـ تـجـددـ بـودـ . اـقتـباـسـ اـزـ كـتابـ گـرـگـانـيـ . واـينـ باـ غـرـوبـ خـورـشـيدـ شـروعـ مـيـشـدـ وـ يـكـسـاعـتـ وـ نـيمـ طـولـ مـيـكـشـيدـ وـ

موقعیکه نمایشنامه تمام میشد شب کامل بود که اشاره کردم باین مسئله . این تنها نمایشنامه ای بود از اجرای من که علیا حضرت دیدند در شب با صلاح افتتاح نمایشنامه که حضور داشتند .. این نمایشنامه عکس العمل منفی برای کارمن یانوشه داشت ولی نه روزی محتوى و مضمون ، عده ای بدان آمد عده ای خوشان آمد . و فقط در تضاد عقاید بود . جنبه اجتماعی و سیاسی با نصورت پیدا نکرد . بخاطرا نکه با مسائلی که اشاره میشدریک سطح گسترده ای باصطلاح به بحث کشیده نشد . فقط از نقطه نظر آئین و این رابطه که من سعی کرده بودم با خانم تجدد یک تعزیه ای قدیمی تراز تعزیه اسلامی بوجود بیا وریم ، اشاره شد ، اشاره شد به اینکه آتش برای باراول دوباره روش میشد در تخت جمشید در میز آن سن وکشیده میشد در یک ارتباطی تا با مرور و طبیعتا " از اسلام هم رد میشد . ولی در یک بی زمانی که از زمانهای خیلی دور می آمد تا با مرور نمایشنامه آخربی که من در شیراز اجرا کردم " سواری در آمد " بود که در بالای کوه مشرف به تخت جمشید در آن فضای سنگی اجرا شد . ترکیبی بود از متون مختلف فارسی . نوشته های غرفای مختلف و قسمتهای نوشته خانم تجد دوباره ، مجموعه نمایشنامه هایی که من در شیراز اجرا کردم با یعنی صورت باین ترتیب بود . "پژوهشی" "ویس ورامین" "ناگهان" ، "کالیگولا" و "سوای در آمد" . اینها اجراهای مستقیم من بود و یک نمایشنامه ایکه با همکاری پیتربروک بود که "اورگاست" بود که بعداز ویس ورامین اجرا شد بین "ویس ورامین" و "ناگهان" اجرا شد . یعنی مجموعا " باین ترتیب من در شیراز در شش اجرا همکاری داشتم هر یکسال در میان اجرایی از خود من بوده در ظرف ۵ سال چشم و هنر من ۵ تا نمایشنامه بزمان فارسی اجرا کردم که چهار تاشان کاملا" ایرانی و برای باراول بود و یکی هم ترجمه بفارسی بود . باین ترتیب هدف این بود که در یک حرکت جدید تآثری بین المللی نمایشنامه نویسی ایرانی و نحوه دید نمایشی ایران توی یک حرکتی قرار بگیرد . و برای اینکه فقط یک جنبه بسته جهان سومی چیز پیدا نکند و صورت محدود پیدا نکند که یک ملتی میخواهد خودش را در یک جهان بزرگتری جا بدهد من هدفم این بودکه نمایشنامه غربی را هم با دید خودمان اجرا بکنیم و زنده باشدو با ما مربوط باشد ، با دنیا نیای نیرون هم مربوط باشد با آن خاطر کالیگولا را انتخاب کرده بودم و اجرا کردیم . واين نمایشنامه یک تورنه با صلاح یک گر دش

بین المللی هم داشت بعده". در لهستان ذر امریکای جنوبی در آمریکا . با یک محبوبیت خیلی ..

سؤال : کالیگولا ؟

آقای آربی اونسیان : کالیگولا .. با یک محبوبیت خیلی عظیمی یک نمایش .. یک اجرائی شد که هرجا ماینtra اجرا کردیم موفقیت بسیار بزرگی را داشتیم . دونما یشنا مه قبلی هم "پژوهشی" و "ناگهان" بچند جشنواره بین المللی دعوت شدند و ما "پژوهشی" را در بلگراد در فستیوال رویال فرانسه بلگرادیوگسلا و و تاتر رویال کورتلندن اجرا کردیم .

سؤال : در فرانسه در کجا ؟ ببخشید ..

آقای آربی اونسیان : در رویال ونمایشنا مه "ناگهان" را برای فستیوال نانسی دعوت کردند که دعوت کننده اش هم ژاک لاند بود که الان وزیر فرهنگ فرانسه است در آن زمان نمایشنا مه را در شیراز ذید که آن زمان خودش از مخالفان حکومت زمان فرانسه بود ولی موافق حرکت فرهنگی که در شیراز میگذشت در آن زمان بسود، شرکت داشت و مسئول جشن وهنر نانسی بود با دعوت شخصی او به جشن وهنر نانس آمد و شرکت کرد .. این حرکت تأثیری که مربوط به جشن وهنر میشد. موضوع فیلم ، دوفیلم که من در ایران سه فیلم ساختم یکی شوهر آهوخانم که ناتمام ماند. من فیلم را تمام نکردم و فیلمی که وجود دارد به اسم شوهر آهوخانم با استفاده از سناریوئی که من اقتباس کرده بودم از کتاب افغانی نوشته محمد افغانی . سناریوی مرا مقداریش را استفاده کردند . یک چیزها را از آن کم کردند و فیلم را ساختند با هنر پیشه های دیگری. آن فیلمی که من میساختم هنر پیشه هایش حاضر نشدند که با آن فیلم بردارکه بعدا" تهیه کننده شده بود آقای ملابور همکاری بکنند .. و من هم بخاطر عدم توان فرق و نقطه نظر دیدشان که میخواستند فیلم برای یک نوع بازار متوسط باشد یعنی متداول در ایران باشد من فیلم را ادامه ندادم . تجربه بعدی من یک فیلم مستند بود راجع به قره کلیسا که اشاره کردم . مسئله که ایجاد کرد بین ارامنه این بود که چرا من در این فیلم تمام نقطه های

متضاد زندگی را درکنار هم نشان میدهم : مردم در بیرون میرقصند و میخندند و قمار میکنند و آن شو مراسم اجرا میشود اینها را من چرا با ینصرت با صلح در تضاد قرار دادم . در حالیکه برای من ... اصلاً "منتظر من در تضاد قرار دادن نبود؛ یک مستند بود یک واقعیتستند بود و من این را رفته بودم که یک سند بسازم و مجبور بودم که تمام اینها را و این واقعیت را بگذارم و برای من اینها بی اندازه زیبا بودند و بی اندازه مکمل هم و قشنگی این زیارت اصلاً در همین بود که بیرون و درون کنار هم با این راحتی قرن هاست که زندگی میکند و برای من اقلالاً این زیارت و این مظہرواین کلیسا یک چیز بسیار ... و رای انتقاد قرار داشت من اصلاً هدف انتقادی نداشتمن ولی آنها خیلی با این صورت محدود میدیدند . راجع به قربانی کردن گوسفندهاینها و اینرا بسیار وحشی می دیدند در حالیکه خودشان جزو این مراسم بودند . اینها تمام بنظر من نقطه های با صلح با ارزش یک فرهنگ قدیمی بود و آنها اینرا بعنوان اینکه من دارم اینها را انتقاد میکنم می دیدند ته بعنوان یک واقعیت . و باعث شد که مخالفت ایجاد بکنند و حتی بگویند که فیلم ضد مذهبی است . تا اینکه فیلم را برای اسقف در جلسه بسیار بسته نشان دادند و اسقف شروع کرد بخنیدن بعداً گفتند چرا میخندید ؟ گفت این فیلم غیر از اینکه ضد مذهبی نیست بی نهایت مذهبی است وقتی که با این اشاره رسید دیگر تمام آن کمیته هایی که ضد فیلم بودند دیگر مانند نمیدانستند چکار بکنند برای اینکه دیگر یا می بایستی ادامه میدادند و توی یک تضاد عجیبی از نظر اقلیتی ... ایجاد شده بود که من فیلم را خودم نگه داشتم فیلم را ندادم و فیلم توی جعبه ماند . نه بخارطا اینکه آنها جلوش را گرفته بودند بلکه برای خودم ... برای اینکه این فیلم هدیه بود و برای من خیلی معنی داشت نمیخواستم به یک چنین بحث های کشیده بشود بخصوص که مستند بود و جنبه سندیش اهمیت داشت . و با ینصرت این فیلم محدود باقی ماند . ولی هست و آن جنبه سندیش را دارد و اهمیتش هم فقط در همین بود که این ساخته بشود . فیلم بعدی را که من ساختم با همکاری تلویزیون . از یک کتاب ارمنی بود با اسم "چشم هرنور" (Hernor) که ترجمه فارسی هم شده و در ایران منتشر شده . من اینرا اقتباس کردم برای فیلم بخارطا اینکه داستان این فیلم راجع بیک خانواده یک استادی است که پک چشم ساز است

وزنی دارد و زنش عاشق یک جوان است که با او رابطه دارد در محله مسلمان‌نشین شهر . و با چادر می‌رود بدبادار این جوان می‌اید و در آن خانه هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند و همه فکر می‌کنند که این یک زن مسلمانی است . تا این‌که کم‌کم توجه جلب می‌شود وزنهای مسلمان ، مردهای مسلمان می‌بینند که این زن مسلمان با یک جوان ارمنی رابطه دارد می‌خواهند که با صلاح این زن مسلمان را به موقعیت خودش برگردانند ، بعد متوجه می‌شوند که او هم مسیحی است و دریک موقعیت بدل یعنی با چادر با یک پوشش دیگری است . این راز وقتی که کشف می‌شود زن از بین می‌رود ، مرد پا بفرار می‌گذارد و استادهای مارگی که خواست خودش است می‌اید بخانه و می‌خوابد و می‌میرد . در این رابطه یک جوان دیگری هم‌هست که یک مردی است وزن دارد . اتفاقی این زن را می‌بینند و عاشق می‌شوند و دوست می‌شود با آن استاد که شوهر این زن است وقتی که می‌فهمد که این زن شوهر دارد و شوهر با صلاح استادش هست خودکشی می‌کند یا کشته می‌شود معلوم نیست نه در کتاب نه در برداشت سینما . ولی تمام این شخصیت‌ها همه شان مسیحی هستند . ارمنی هستند . و فقط یک اجتماع مسلمانی هست که این اقلیت در آنجا زندگی می‌کنند یعنی دونوع مذهب ، دو مذهب در کنار هم‌هست که در یک جائی به ملاقات‌هم می‌آیند و از هم‌دیگر دوباره جدا می‌شوند هر کدام حکم و قوانین داخلیش را دارد . و تمام مسائل این‌که کدام .. چه چیزهایی مقدس است . عقاید مقدس است ، خانواده مقدس است ، عشق مقدس است تمام اینها غیر مستقیم در فیلم به بحث کشیده می‌شوند . ولی هیچ‌وقت اشاره به اسم یک مذهب بعنوان مسلمان یا ارمنی یا مسیحی نمی‌شود . فقط در یک جائی زن می‌گوید که من نصرانی هستم . آوازهای که در فیلم هست فقط بارمنی خوانده می‌شود و نحوه لباس پوشیدن شخصیت‌ها طبیعتاً و رفتار زندگی‌شان با هم‌دیگر فرق دارد که از این راه ما می‌فهمیم که در فیلم فرق دارد . در تلویزیون بمن گفته شده بود که اگر من خواستم این فیلم را و شخصیت‌های ارمنی ، ارمنی حرف بزنند و فارسی باشد . میتوانم اینکار را بکنم . آزاد بودم در انتخاب . خودم نخواستم اینکار را بکنم و فیلم را همه را بفارسی ساختم بفکر این‌که این فیلم با زیرنویس مردم کمتری میتوانند بفهمند .. می‌خواستم یک چیز عمومی تری بپیدا . بکند و اصلاً بینشی که در فیلم هست بجان

هم انداختن این دو حرکت نبود . یا این عقاید را در تضاد هم قراردادن نبود . یک چیز و موقعیتی بود که قرن هاست در مشرق وجود دارد . من اینرا دیدم بودم از کودکی و چیز تازه نبود . و فیلم هم در یک زمان بی زمان میگذشت یعنی میتوانست مدت سال پیش باشد . الان باشد ۵۵ سال پیش باشد . این موقعیت تمثیلی بود . کتاب در اصل در گومری (Goumry) اتفاق می افتد ، در قفقاز اتفاق می افتند که سه اقلیت کنار هم زندگی میکنند . مسلمانها مسیحی ها ولی سه نژاد مختلف ... از نظر یونانی ، ارمنی و ترک .

سؤال : نویسنده کتاب چه شخصی است ؟

آقای آربی اونسیان : مکرتیچ ارمیان (Mekertitch Arme') و این کتاب هم در حدود ۷ ، ۸ سال قبل از اینکه من فیلم را بسازم بفارسی ترجمه شده بود و چاپ شده بود و کتاب بسیار خوبیست از نظر ادبی ارزش فوق العاده جالبی دارد . در همان سالی که من این فیلم را میساختم در ارمنستان شوروی هم اتفاقاً درست در همان سال از این کتاب فیلم ساخته شد و همان شهر که اتفاق می افتاد با یک جنبه ای خیلی روی این فیلم من تمثیلی شده بود . من این شرق را که این شفاه را در خودش دارد مطرح میکردم و جنبه لوكال (local) به آن نخواسته بودم بدهم . وقتی که فیلم روی اکران آمد گفتند که یعنی در فستیوال تهران مسائلی که ایجاد شد فیلم بدون زیرنویس حتی بدون زیرنویس انگلیسی و فرانسه دفعه اول نمایش داده شد برای اعضا زوری فیلم را در دو وریون (version) مختلف مترجمین ترجمه کرده بودند . بهمین دلیل در هیئت زوری دعوا پیش آمده بود . یک عدد گفته بودند فیلم را سیستی است و یک عدد ای گفته بودند خیر اصلاً همچنین چیزی نیست . در مصاحبه مطبوعاتی که روز بعد از نمایش فیلم اتفاق افتاد . یک عدد از منتقدین حضور داشتند . چند نفر از مخالفین و چند نفر از مخالفین و مخالفین عقیده داشتند که من در این فیلم مسیحی هارا که ارامنه باشند که با اسم گفته اند ، ارامنه را شما نشان دادید که خوب لباس می پوشند خانه های خوب دارند ، رفتار خوب دارند .

سؤال : منتقدین ایرانی ؟

آقای آربی اوانسیان : بله و مسلمانها را نشان دادید که تحرکی در زندگی شان نیست مخمورند تو قهوه خانه می نشینند و ... البته خیلی ... یک دید سطحی بچه گانه بود . من اصلاً" چنین هدفی را نداشتم واصلاً" فیلم هم هنوز وجود دارد و خوشبختانه میشود دید . لباسها فقط فرق دارند بخاطرا ینکه نحوه لباس پوشیدن فرق دارد ولی لحظه ایکه آن ... زنهای مسلمان سر یک چشم که جمع اند همان نوع چادر سر همه آنهاست که سر زن ارمنی است که از آنجا رد میشود .. قهوه خانه ... من اصلاً" لباس بخصوصی تن این مردم نکرده بودم . لباس واقعی این آدمها بود که آنجا آمده بودند ونشسته بودند . و ... توی دماوند هم گرفته بودیم این صحنه را . تقریباً" مستند بودند، این آدمها . اصلاً" آدمهای واقعی بودند . درست است برای فیلم بازی میکردند ولی ای واقعیت داشت . هیچگونه هدفی روی این مسئله نبود ولی تمام این اجزاء را با یک ذره بینی آنها یا نوشه هایشان بزرگ کردند . درحالیکه در فیلم اینطوری نیست و در فیلم حتی ارزش اخلاقی و عرفی هر کدام از اینها به سوال گذاشته میشد بصورت اینکه هر کدام مشان در محدوده خودشان احترام میگذارند یعنی اینها در وقتی که در آن قهوه خانه بحث میشود که چکار بکنند ، با آن زن ، نحیوه کاملاً" عملکرد ذهنی است که مرسوم است از نظر عرفی و موقعی هم که زنهای می فهمند و دارند حرف میزنند زنهای مسلمان آنهم از نظر عکس العمل ها خیلی تیپیک است (typique) از نقطه نظر عرفی . چه نوع عکس العملهای در نوع این زنهای وجود دارد . و لحظه ای که می فهمند این زن مسیحی است اصلاً" بحال خودش آزاد میگذارندش . آنها نیستند که کاری میکنند، میگذارند که خود مسیحی ها مسئله را روشن بکنند . اصلاً" صحبت هست راجع با این مسئله و خود مسیحی ها هم کاری نمیکنند . در واقع خود آن اعتقاداتی که باعث میشد آن وحشتی که هست باعث میشد که زن خودش را بکشد در فیلم البته . در کتاب زهره ترک میشود ولی در فیلم خودش را میکشد . درنتیجه هیچگونه هدف بهم ریختن اینها نبود . یعنی در تضاد هم قراردادن اینها نبود . فقط یک نوع مشاهده بود یک جور تماسا بود با این مسائل ، اینها به روزنامه کشیده شد با اشاره های بزرگ و زمان بزمان اشاره کرد . در آن زمان یادم است که رهنما با این مسئله اشاره کرد . فریدون رهنما که .. حس کرده بود که یک خطری دارد ذهن جمعی را تهدید میکند که مسئله گبرز را اشاره کرد و یک

نوع عقاید سازی و نظر عمومی سازی را از دیدگاه مطبوعات دید . . یکی از منقدین گفت که شما در آن لحظه، آخر که ۷ تا بچه را می بینیم که توی آب دارند آب تنی میکنند و آن پیرمردها یکی بکی از بین رفتند و اینها در آب، آب تنی میکنند در تلوئلؤ نورخورشید و مایک درختی را می بینیم که گوشه اش را با تبر زدند و جوانه زده و صدای تبر دوباره را میشنویم .. شما میخواهید با این ترتیب قتل و عام ارامنه را نشان بدید . گفتم شما اگر میخواهید اینرا به بینید من اصلاً نمیدانم از کجا دارید این را این تو می بینند . ولی من اگر بخواهم قتل و عام ارامنه را نشان بدhem اینطوری نشان نمیدهم فکر میکنم این یک مسئله دیگری است . ولی حالاشما چرا فکر میکنید که چون من ارمی هستم این فیلم باید راجع باین مسئله باشد ، من نمیدانم . هدف من این نبوده و اگر هم بخواهم همچنین کاری بکنم به نحوه دیگری خواهم کرد .. این نیست . بهتر ترتیبی میخواستند با این مسئله و با این فیلم یک جنبه سیاسی بدهند . در حالیکه من اصلاً چنین هدفی نداشم و کار من فقط نشان دادن یک تمثیلی بود از آن مشرق و آن موقعیت بخصوصی که در آن شرق میانه وجود دارد . و بازمیگوییم بعنوان یک سنت برای من تمام این چیزها بعنوان یک دیدگاه سنتی معنا داشت . سنتی که بچه صورتی در خودش مرده در چه صورتی در خودش بسکون رسیده . درجه صورتی در خودش امکان حیات دارد و بچه صورت هنوز دارد زندگی میکند . تمام اینها در یک بینش سینمایی این نوشته ها یک ذهنیاتی را بوجود آورد که مردم وقتی که می آمدند میخواستند این چیزها را حتماً در فیلم ببینند . وهیچ وقت نمیتوانستند به بینند برای اینکه این ها وجود نداشت . تمام نوشته ها این را ساخته بودند و چون ساخته بودند مردم بیشتر هم در ذهن خودشان ساخته بودند اصلاً دیگر نمیتوانستند به بینند برای اینکه کوچکترین شبا هتی با آن چیزیکه اینها نوشته بودند در فیلم صنه ای وجود نداشت که اینرا تداعی بکنند . درنتیجه پس کسانیکه فیلم را بعده " دیدند یا پشتیبان فیلم شدند یا اینکه کاملاً متوجه این جنبه دروغ نقدها شدند ولی مقدار زیادی هم عده ای بودند که نه فیلم را دیدند و همیشه در ذهنشان ماند که این فیلم راجع باین مسائل است یا با این صورت است .

سؤال : از طرف ارامنه اعتراض نشد سرانجام فیلم ؟

آقای آربی اوانسیان : برای بار اول وقتی که این اتفاق افتاد بعد از آن فیلم کلیسا که ارامنه مخالف کارمن بودند وقتی این خطر جنبه، فارسی زبان و جنبه، اسلامی را دیدند ارامنه برای اول فیلم مرا در یک جلسات خصوصی شروع کردند به اقلیت نشان دادن، برای من روزهای بزرگداشت گذاشتند " ارامنه عوض شدند و وقتی که روزنامه ها نوشتند که با پول دولت چرا شما این فیلم را ساختید چرا این کارهارا کردید واينها . ارامنه حتی عصبانی شدند ... گفتند چرا با پول ، با مالیات مردم این فیلم هارا ساختید و انتقاد اينطوری ميکردند . ارامنه عصبانی شدند و گفتند که خوب بسا ماليات ماها ساختند حتی باين ... مسئله مفحک اينطوری رسیده اينرا دارم ميگويم برای اينكه نشان بدهم که چطور اين حرکتها عکس العمل در هر دو جنبه ايجاد ميکند که همان ارامنه که با کارمن مخالف بودند وزيرا دادوست نداشتند و من اينكارها را چرا در تئاتر و در سينما دارم ميکنم و اصلا" علاقه، ديدن اين نوع چيزها را نداشتند يكدفعه من شدم محظوظ برای ارامنه برای اينكه ديگران شده بودند دشمن ، در حال يکه مثلًا" چندماه قبلش بالعكسش بود ، اينها تمام عکس العمل ها بود بلا فاصله به عمل و عکس العمل رسيد . اينها مربوط به چيزهای گسترده تر اجتماعی یعنی کازهای (cause) اجتماعی اين فیلم ها و نمایشنامه ها بود . اما مربوط به نمایشنامه ای که از مجارستان آمده بود ، در اروپا کار شده بود نه در مجارستان . گروهی بود که از مجارستان خارج شده بود و اين کار را در اروپا کرده بودند اول در هلند و بعده " در جشن وهنر نانسی ، و بعده " دعوت شدند به جشن وهنر و بعدا" بلا فاصله رفته رفته به نیویورک وهنوز در نیویورک مقیمند اين گروه باسم گروه " اسکوات " که (squat) هم يک کلمه، انگلیسي است در واقع یعنی خانه هاي که مترونک است وکسی در آن نیست عده اي که میرونند آنجارا میگیرند و می نشینند با آنها میگویند " اسکوات " . یعنی کسانی که بمسی خانمانتند و يک جا هاي را میرونند و میگیرند و می نشینند . اين گروه، خودش را باين اسم گذاشته بود .. گروهی بودند که در مجارستان مشکلات زیادی از نقطه نظر بيانی داشتند با سیستم و حکومت واينها و بالاخره توانسته بودند امكان خارج شدن پيدا کنند و آمده بودند بیرون . گروهی بودند که مثل يک خانواده بودند یعنی اعضاء شان بجهه هایشان تمام .. تمام افراد در آن کار

میکردند .. بچه هایشان بازی میکردند مادر و پدر بازی میکردند ، بصورت
فا میل نبودند ولی تمام این شکیلاتها از کوچک تا بزرگ از شیرخواره تا
چهل ساله فکر میکنم حداکثرشان چهل بود ... همه در این ساختن نمایشناه ها
و اجرا کردن دخالت داشتند . نمایشناه ایکه اجرا کردند با اسم خوک بچه
آتش در یک مغازه ای اجرا میشد که تماشاگرها در داخل مغازه می نشستند
در محل ویترین صحنه بود ، و عا پرین از خیابان میتوانستند از شیشه اجرا
را به بینند و در ضمن تماشاگرها ایکه این نمایش را دارند تماشا
میکنند در داخل مغازه و تماشاگرها نمایشناه را میتوانستند به بینند و
عا برینی که در کوچه بودند . یعنی هردو طرف بهم ربط داشتند . در یک
لحظه هائی پرده کشیده میشد بین آمدن شیشه ویترین و عابرین خیابان
که آنها یک چیزهای را نمیتوانستند به بینند . ولی گاهی این پرده باز
میشد . نمایشناه ای بود که از تکه های مختلف نوشته های مختلف ایجاد
شده و اجرا شده بود .. قسمت اول از جن زدگان داستایوسکی بود یک نامه
معروف بود که قبل از خودکشی استادوروگین مینویسد تمام متن آن نامه بود و
یک جسد وارونه بود بصورت خیلی عظیمی . مثل یک غول ساخته شده بود بشکل
عروسوک که وارونه روی یک میزی بود . در بازی زنی بود که یک بچه ای رالباس
می پوشاندند ، متن نامه این کسی که خودکشی کرده بود خوانده میشد و در
آخر این شخص و این زن این عروسوک بزرگ را میکشید و از توی این عروسوک
اون مردی که خودش را دارزده بود . از توی این غول آن مرد در می آمد
در حالت دار زده شده و .. صحنه با شوک خیلی عظیمی .. این صحنه تمام میشد .
صحنه بعدی بچه ها بودند که شام میخوردند . روی تلویزیون عکس های مختلف
مردم و اینها بود . یک صحنه بعدی بود در کوچه . یک زنی متن آرتورا میخواند
نامه از آرتورا میخواند .. و روی تلویزیون یک عکس از آلت جنسی یک
زن بود ولی خیلی کلوز آپ و کاملاً آبسترہ که اصلاً معلوم نبود چی بود .. و
در صحنه بعدی یک مردی از خارج وارد میشد پرده کشیده میشد و با هفت تیر
خودکشی میکرد منتهی خودکشی را از مقعد میکرد . در صحنه بعدی یک زوجی
وارد میشدند . یک شیشه دستشوون بود که شیشه را از وسط نصف میکردند . با
الماس می بریدند و میرفتند بیرون . این نمایش تمام میشد . این گروهی
بود که با یکار صحنه هارا گاهی تغییر میدادند . وقتی که این نمایش

در ایران اجرا شد و اشاره کردم من نقدها را خواندم . در نقدها طوری باین مسائل اشاره شده بود که درست مثل اینکه این نمایشی است که از ابتدای آخر راجع به همخوابگی آدمهای لختند راجع به تمام صحنه‌ها شوک و غیره .

سؤال : چون یک صحنه تجاوز داشت این پیس ؟

آقای آربی اوأنسیان : و اشاره شده بود به صحنه تجاوز .. که من هرچه فکر کردم چه تجاوزی ، یکباره یادم افتاد که در یک صحنه ای که بچه‌ها دارند شام میخورند در این ویترین با مادرشان و واقعا "شام واقعی بچه‌ها بود با مادر . برای اینکه این نمایشناه وقتی که اجرا میشد ساعت خواب این بچه‌ها بود و با اینها شام میدادند که بخوابند ولی اینها جزو میزان سن بود در صحنه بیرون لحظه ای بود که یک زنی با یک بچه دیگری در بیرون توی پیاده رو هست که یک سرباز با یونیفورم و پالتوی بزرگ سربازی وارد میشود و میخواهد که .. مادر میخواهد غذا بدهد با این بچه را میخواهد سرباز دستش هم مشروب هست ، هم غذا و مادر برای اینکه ، بچه را بگیرد سرباز بگیرد ، برای اینکه بچه اش را نجات بدهد و غذارا هم بگیرد برای بچه اش ، خودش را تسلیم سرباز میکند و برای ارائه این صحنه سرباز پالتویش را باز میکرد وزنرا در بر میگرفت وزن فقط سرش را دوشه بارتکان میداد که موها یش میریخت روی شانه سرباز و میریخت به عقب و میریخت روی شانه سرباز و بعقب و این تجاوز با یعنی نشان داده میشد . کاملاً یک اشاره تأثیری اینرا طوری تو روزنامه نوشته بودند درست مثل اینکه آنجا یک صحنه همخوابگی عینی اتفاق میافتد و جنبه تأثیریش کاملاً فراموش شده بود که این تداعی میشد . اشاره میشد با این مسئله و توی یک محتواهی است که اصلاً معنی دیگری دارد . همه اینها میتوانست یعنی از دو دیدگاه نگاه بشود . دیدگاهی که اینها در یک مجموعه کلی جایشان را پیدا کنند و حل بشوند در یک مفهومی و میشد تمام اینها را گذاشت کنار و ذره بین را گذاشت فقط روی اینها و بزرگ کرد و وحشتناک دید . کما اینکه آن آلت جنسی زن روی تلویزیون را طوری میشد که فقط آنرا به بینند و میشد که آنرا نه بینند و چه بسا که اینقدر

الماهیتی (element) متفاوت بود در این اجراء دستیای (detail) های کوچک و جزئیات کوچک، که عده زیادی اصلاً "اینها را نمی دیدند حتی این تصویری که میگوییم روی تلویزیون". این تلویزیون دریک گوشه گذاشته شده بود و حتماً "همه آنرا نگاه نمیکردند". این مسئله مرکزی نمایش نبود. تلویزیونی بود که اینهم بود که همانطور توی زندگی ممکن است که یک گوشه تلویزیون یک برنامه ای داشته باشد و شما آنرا ببینید در آن لحظه یانه. یک مجموعه از اتفاق های دنیا بود .. وقتی که منقدین این هارا نوشتند همه شروع کردند با این چیزها نگاه کردن که نا آن موقع عده زیادی حتی نگاه نکرده بودند و تمام توجه با صلح مسیر توجه اوریانته (orientate) شد . حرکت داده شد بطرف این مسائل و همین بود که من متوجه شده بودم توی این سالها که مطبوعات چه کاری را دارند میکنند از روی فهم یافته همی از بی شعوری یا بایک برنامه . من اینها را نمیخواهم قضاوت بکنم . فقط این پدیده را دارم راجع با آن صحبت میکنم . این یک نمونه خیلی روشی بود که چطور یک چیزی را که اصلاً میشد ندید یا حتی توی یک معنایی جادا دحال است اینرا پیدا کرده بود که مثل اینکه تمام نمایشنا مه فقط راجع با این است خواستم بهمین مسئله اشاره بکنم که گفتم آن موقع .. بهترین راه بود برای اینکه گفته بشود که چطور اذهان عمومی را میشود بطرف مسیری راه داد یا پیش برد که خلاف هدف اجرا کننده ها باشد.

سؤال : ببخشید شما قبلاً با هم که صحبت کرده بودیم گفتید که وقتی که برای اولین بار از شما دعوت کردند بروید به تلویزیون جلساتی داشتید متفاوت و آنجا اشاره کردید که یک عده فکر میکردند که کاسه ای زیر نیم کاسه هست و برای شما و گروه شما این مسائل اصلاً مطرح نبود و رفتید و کار ترا شروع کردید .. میشود لطفاً "توضیح بدھید که منظور از این کاسه زیر نیم کاسه چه هست . آنها چه فکر میکردند و چه مسائلی ممکن بود باشد ؟

آقای آربی اوانسیان : ببینند آن زمان اکثر هنرمندان یا جزء تشکیلات وزارت فرهنگ و هنر بودند که مثل کارمند بودند و حقوق میگرفتند یا این که نبودند و تقریباً "گوشه نشین شده بودند و کاری نمیکردند .. یک عده ای بعد

از مسائل ۲۸ مرداد کار نمیکردند .. و یک عده هم کار میکردند و توی آن مسیر سعی کرده بودند یک راهی را برای خودشان پیدا کرده بودند و یک بیانی هم وجود آمده بود و یک حرکتهای تاری و سینمایی پیش آمده بود . وقتی که تلویزیون از همه اینها در کنار هم دعوت بعمل آورد .. این برای غده زیادی عجیب بود . نمیتوانستند فاصله بگیرند از اتفاقات و فکر کنند که هدف میتواند یک چیز بزرگتری باشد . واينکه تمام اين نقطه های متضاد .. امکانات ، عدم امکانات ، عقاید متفاوت میتواند کنار هم زندگی بكند مثل یکملتی که از یك مجموعه کلی ساخته شده است . فکر کردند هدف در اين است که آن عده که کار نمیکنند را خلع سلاح بكنند و با صلاح بکار بکشند . اين کاسه زير نيم کاسه بيشتر فکر آن عده بود که خودشان را کنار کشide بودند . در ضمن توی اين مسئله می ديدند که یک عده هستند که مثلا" کار نمیکردند ولی الان دارند همکاري میکنند و کار میکنند ، فکر کردند پس اينها خودشان را فروخته اند که اينکار را می کنند . تمام اين ذهنیات ناشی از مسائل ۲۸ مرداد و از تمام موقعیت های سیاسی آن زمان بود در هوا طبیعتا" . یعنی بخصوص آن نسلی که اين نسل آن زمان بود . من زمان ۲۸ مرداد ۸ سالم بود فکر میکنم . درنتیجه من جزو این موقعیت نبودم که اینطوری فکر کنم ولی کسانی که در آن سالها ۱۵ سالشان بود یا ۱۶ سالشان بود یا ۲۰ سالشان بود که در آن زمان دیگر نزدیک به چهل سالشان بود یا بین سالهای سی شان بود اينها خواه ونا خواه آن خاطرات را داشتند . من تازه در اوایل بین بیست ، ۲۵ سالگی بودم . ۲۵ سالم بود درنتیجه من اين گذشته را نداشتم با آن صورت . برای من اينها "اصلًا" معنی نداشت . من میخواستم کارم را بکنم زندگی ام را بکنم تازه وارد این شده بودم نمی فهمیدم من اين شک و تردیدهایی که بین اين آدمها هست اين نقطه های مظنون و .. حالت های عجیبی که بهم نگاه میکند حرفهایی که بهم میزنند اينها برای چه هست ؟ بعضا" بتدریج من متوجه شدم و فهمیدم که با صلاح ریشه ها در کجا بود .. آن جلسات بعد از سالها از اولین جلسات واقعا" با حسن نیت بود که میخواستند از آن زمان بپرسندو جدا بشوند و عملا" هم کسانی که از نظر کاری این جدائی را بوجود آوردند نسل بعدی بود . نسل ۲۸ مرداد و نسل با صلاح شکست خورده سیاسی آن زمان تلخ که باقی ماند ..

سؤال : و حاضر بهمکاری نشد ؟

آقای آربی اوانسیان : اگر هم شدند مثبت نبودند مخرب بودند یعنی نصفه کاره کارها را ول کردند . یا فضاهای خلاق بوجود نیامد . نسل بعد از آنها بودکه واقعاً "کاری را شروع کرد . و فکر میکنم این یک مسئلهٔ خیلی مهمی بود برای اینکه مسن ترها باز راحت‌تر با این نسل جدید جوان رابطه برقرار کردند . آن سن حد وسط که با اصطلاح سن جوان‌های آن سالها بود تلخ باقی ماند با یک سمی حتی با یک .. دید منفی در این حرکت‌های فرهنگی حضور داشتند ، عدهٔ زیادی از ذهنیات نویسندۀ‌های مطبوعات دست اینها بود . عدهٔ زیادی .. و یک نسلی راختی اینها تربیت کردند . ریشه هارا من خیلی در این مسئله می‌بینم و چون بعضی هاشانرا شناختم در مسیر کار .. دیدم که یک نقطه‌های مشترک داشتند . و زمانی هم که مسئله مطبوعات پیش آمد که مسئولیت مطبوعاتی و گرفتن قلم ، بعضی‌ها در سالهای اواخره زمان هویدا این مسئله پیش آمد . این مسئله ای بود که بازمطبوعات‌هم ساختند ، هم بازی کردند با آن، هم ببازی گرفتند هم نفع مادی برداشت از این مسئله هم نفع بعدی را برداشت . یعنی عدهٔ زیادی از آنها مبالغی گرفتند بعنوان اینکه نویسند و بعداً "شروع کردند به نوشتن با اینکه مبالغ را گرفته بودند و خودشان را .. شهید سازی که ما مثلاً قلم‌مان گرفته شده بود و غیره و غیره یعنی این دوگانگی که با این نسل بازی شد .. من فکر میکنم یکی از نقطه‌های بسیار حساس فرهنگ آن زمان ایران است و یکی از نقطه‌های بسیار خطرناک آن فرهنگ است ، برای اینکه از این صافی گذشته و در آن جلسات نمیشود قبول کرد که ثبت شده . برای اینکه از این صافی گذشته و در آن جلسات هم همین صافی بود که ... کاسه زیرنیم کاسه این بود که هیچکس قبول نمیکرد که بله ممکن است که یک خواست مستقیمی باشد و یک هدف سالمی باشد و یک عده بخواهند کار پکند .. یک عده ای بخواهند کشف بکنند .. یک عده بخواهند بسازند .. در هر موقعیتی بله تضاد هست ولی از این تضاد چطور میشود آمد بیرون ، چطور میشود نفس کشید .. بهیچ عنوانی .. اگر کسی میتوانست نفس بکشد حتیماً در ذهن اینها خودش را فروخته بود .. و اگر پس خودش را نفروخته پس امکان ندارد برای اینکه اینرا در خودشان

با یعنی صورت قبول کرده بودند این بازی را جزء سرنوشت‌شان قبول کرده بودند.

سؤال : به بینید تآتر هم در ایران خیلی چیز نوئی بود ، برای اینکه به‌حال از بعد از اسلام جزء تعزیه بصورت تآتر مذهبی، مادر ایران چیزی نداشتیم و آن نمایش‌های غرفه‌سکی که آنهم جدید بود . . واقعاً "تآتر نمیدانم حالا شما نظرتان چه هست اصلاً" وجود نداشت در واقع وخیلی نوبایه بود و خیلی هم پیشرفته بود برای آن مدت کمی که بود آنطور که شما میگوئید تمام این فستیوالها و پیس‌های جدید و . . به‌حال همان‌طور که خودتان گفتید چون آزادی عمل داشتید هرجور که میخواستید میزآن سن تانرا اجرا میکردید وامکان داشتید . حالا نمیدانم نظر خودتان چه هست ؟ برای یک مملکتی که اصلاً تآتر نداشته است ؟ .

آقای آربی اوانسیان : البته تآتر به مفهوم اروپائی نداشته ، یعنی به مفهوم پدیده اروپائیش برای اینکه خود آن فرم تعزیه خود قالب تعزیه خود قالب‌نمایش‌نامه عروسکی همه اینها نشانه‌های این هستند که یک نوع بیان اجتماعی بوده حالا بعضاً "بخاطر مسائل اسلام و اینکه اسلام نمیتوانست شبیه‌سازی بکند و چطور بعدها در دوره صفوی تعزیه اولاً" پیش‌آمدۀ که جدا شدن حرکت، بیشتر جنبه ملی پیدا کرد و تعزیه هم نتیجه همین حرکت است و نشان میدهد که نطفه‌های بودند که میتوانست اینکار را بکند . شما امروز را به بینید حتی بعد از انقلاب الان ایران، بزحمت میشود شاید چند سال بعد این اتفاق‌ها که در ایران افتاده در همین بیست سال اخیر، پیدا کرد و سطح این اتفاق‌ها را سنجید . برای اینکه مثلًا "تمام ضبط این اتفاق‌هارا که روی ویدیو (video) بوده در تلویزیون پاک شده و از بین رفته است شما فرض کنید که در این سالهای ماقبل چقدر اتفاق‌های با این صورت بوجود آمدۀ که سوزانده شده و پاک شده‌واز بین رفته و فقط در خاطرات مانده و بصورت افسانه درآمدۀ است، و مثال میخواهیم بزنیم که یکسال قبل از انقلاب در تآتر را فتح تآتر چهارسوق، ماجرای برنامه تآتر چهارسوق را خواستیم تقدیم بکنیم به خانم لرتا (Loretta) که زن سابق نوشین بود که بخاطر مسائل ۲۸ مرداد و آن زمان از ایران مهاجرت

کرده بود بروسیه رفته بودند و بعداز نوشین جدا شده بود و برگشته بود به ایران و از زنهای اولی بود و از اولین زنانی بود که از شانزده سالگی روی صحنه رفته بود والبته بخاطراینکه اول مسیحی بودو راحت تر بود برایش ولی بعدا "درکنار زنهای مسلمان دیگری هم که با آنها همکاری کرده بودند بعداز چند سال از اولین زنانی بود که روی صحنه رفته بود و شاید اولین زنی بود که در سن بفارسی بازی کرده بود . به خاطر پنجاه سال خدمتش در تئاتر ماجواستیم این اجرا را به او تقدیم بکنیم و خواستیم از او عکسهای را که از اجراهای مختلف بود در یک نمایشگاهی بگذاریم . در ظرف ۵۰ سال که هنوز این شخص زنده بود و می باستی از طریق دوستانش آشنایانش حداقل و می نی مینوم (minimum) آرشیو وجود داشته باشد که بشود چند تا عکس پیدا کرد ما یک دانه .. برای نمونه، یک عکس از اجراهایشان در صحنه فارسی زبان پیدا نکردیم تا تاریخ برگشتنشان از مسکو بعداز ۲۸ مرداد . و اجراهاییکه در سالهای در ایران دوباره داشتند یعنی ما قبل ۲۸ مرداد یک عدد از عکسها وجود نداشت حتی در آلبوم دوستانشان . بخاطر اینکه در دوره ۲۸ مرداد همه ازترس اینکه عکس این اشخاص را داشته باشد از آلبومهایشان در آورده بودند سوزانده بودند . ماقبل راهم که کسی عکس نگه نداشته بود مافقط عکس بریده شده از یک مجموعه عکس دیگری پیدا کردیم که جوانی های خانم لرتا در آن بود در یک لباس تئاتر . در سن ۲۰ سالگی . این کسی که هنوز زنده بود و معاصر ما بود ، یک چنین سرنوشتی داشت که مدرکی از کارها یش نمیتوانست از نظر آرشیو ارائه بدهد . بهمین ترتیب اگر ما فکر کنیم گذشته تئاتری ایران را چه بسا که روی این سرنوشت خیلی چیزهای دیگر هم بوده . که بزحمت ما میتوانیم بگیریم . ولی تا آن مقدار که از نقطه نظر اشاره و سندواینها هست در ... خبر هست که در دارالفنون تئاتر اجرا میشود و سعی شده ترجمه بشود . نمایشنا مه فرانسوی ترجمه کردند، مولیر (Molière) اجرا شده وسیعی شده که نوشته بشود . همه این حرکتی که رو بغرب بود و با صلاح یک حرکت جدیدی بود مثل تمام شرق که اینکار را .. دنبال این نوع حرکت بود در ای ران هم اتفاق افتاده . ماقبل از اینها بهمین اندازه پیچیده تر یک چیزهای بوده ولی خوب خیلی سخت است سند

برای اینها پیدا کردن . و همین که وقتیکه این چیزها بود و انعکاس اجتماعیش را پیدا میکرد . نشان میدهد که از نقطه نظر ذهنی و ماهیت و نطفه در اجتماع بود . به ترتیب دست جمعی بازی کردن ها . . تمام اینها هست پعنی یک مقدار زیادی هم شاید تا الان . . جستجو روی این زمینه ها شده که بشود گفت که اینقدر بی پایه هم نبوده است . امکانات بتاتری . ولی البته درست است که سطح ارائه یا سطح فرهنگ ممکن است که پائین تر ، عقب تر و یا محدود تر بوده . باشد در این شکی نیست و اینکه مثلاً "اقلیت های مذهبی موثر بودند در نوع بوجود آوردن این نوع تآثر غربی در ایران ، مثلاً" یکی از جاهایی که تآثر غربی به مفهوم غربی بیشتر در اینجا رواج پیدا کرده و قدیمی تراست مثلاً اصفهان است . دلیلش هم باز از دوره شاه عباس و دوره صفويه است ، اینطور که کنار تعزیه نوع تآثر دیگر هم بوده بخاطر اینکه آنطرف رودخانه یک اقلیت مذهبی بودکه خواه ناخواه بخاطر ارتباطش با غرب یک مقدار تاثیرهایی را گذاشته بود بطور مقابله و اینها همیشه پیش آمده بود و حرکتی بوجود آمده و فراموش شده بود و باز سازی شده بود و غیره . اما . . حرکتی که بعداً "بوجود آمد در این دوره" آخر مسئله تقلید یا رفتن بیک جهت غربی نبود بلکه داشت یک چهره پیدا میشد که میتوانست هویت فرهنگی مخصوص زمان و مخصوص خودش را پیدا بکند که از تقلید دیگر گذشته بود . اینکه حالا ما هم مثل اروپا تآثر داشته باشیم . ومثل اروپائی ها بازی کنیم و مثل اروپائیها لباس بپوشیم نبود . مثال میخواهم بزنم که مثلاً "از تآثرهای خیلی موفق ایران ، تآثر ماقبل از ۲۸ مرداد که از طریق نوشین و تمام تآثرهای لاله زار که آن زمان لاله زار مرکز تقریباً . . فرهنگی بود . خیلی بازه است و قابل توجه که نگاه بشود با این مسئله که این تآثری که بعنوان تآثر خیلی پیشگام و خیلی . . پیشر و و انقلابی حتی و اجتماعی و سیاسی نگاه میشده . . در ایران که از طریق نوشین اجرا میشد و همکارانش وقتی در موقع ۲۸ مرداد خطرناک به نظر آمده ، رپرتوار فهرست نمایشنا مههای که این تآثر اجرا کرده . شما نگاه بگوید خنده دارد از نقطه نظر محتوای انقلابی : "مستنطق" ، "پریسلی" ، "بادیزن" خاتم ویندر "شنل قرمز" ، "چراغ گاز" ، "پرنده آبی" . کافی است کسی این نمایشنا مههای را بشناسد یا فرهنگ تآثری داشته باشد تا متوجه بشود که این نمایشنا مههای

کوچکترین محتوای آنطوری را ندارند . منتهی چون اجرا کننده هایشان این مسئله حركت سیاسی را داشتندواز تأثیر برای تجمع و استفاده از اجتماع بهره میبردند این شداعی شده . با این مسئله ولی محتوای نمایشنامه ها این مسئله را نداشتند و چون این اشخاص بنتظر می آمدند که پیشگامند از نقطه نظر سیاسی یا فکری پس هر کاری که میکردند توان این قالب قرار میگرفت . پس یک حركت مخصوص ایران است مخصوص ذهنیات ایران است و خواست سیاست و زمان مشخص خودش است که با خودش هم این زمینه را آورده است . این نوع عمل و عکس العمل را هم آورده و حتی فهم مخصوص خودش را آورده که اصلاً " شباهت ندارد با آن معیاری که ما فکر کنیم که باید واقعاً" بیک همچنین مسائلی نگاه کرد . این یک نمونه بود نحوهٔ حتی بازی این تأثراها تقلید از اروپا بود بایتصورت که شما چطور میتوانید "بادیزن" خانم ویندوبررا بازی بکنید غیراز اینکه ادای اشرافیت انگلیسی را بکنید یا "چراغ گاز" را همینطور . تمام اینها یک توهمند و تصویری بود از اینکه چطور باید تأثراش و چطور باید آن همهٔ ادا را درمی آورند خود نوشین آن سنت تقلیدی فرانسوی را آورده بود و سعی میکرد مثل فرانسویها بازی بکند . اما حركت بعدی که بوجود آمد یک نوع دیگری بود که از این نوع تاثیر هاگذشته بود . سعی نمیکرد که تأثرش مثل فرانسوی یا انگلیسی یا امریکائی باشد و سعی میکرد که تأثر باشد . تأثر خودشان باشد . اگر هم مثلًا متن خارجی اجرا میشد سعی میکرد مثل آنها را اجرا بکند منتهی از طریق امکانات دیدی خودشان ، به برداشت رسیده بودند . فرهنگ تأثری پیش آمده بود فرق میکرد از تقلید تأثری . مثلًا "اگر مثال بزنیم کالیگولا بآنصورت توانیم نوشین اجرا میشد . حتماً" نحوهٔ که در فرانسه اجرا کرده بودند هم اجرا میکردند . درحالیکه این نحوه که از طریق کارگاه نمایش اجرا شده گروه بازیگران شهر اجرا شد این نبود که مثل آنها باشند و چهرهٔ مخصوص و موقعیت خاص زمانی و مملکتی خودشان را پیدا کرد و یک چیزی بود که شبیه هیچ جا نبود . بمعنای تقلیدی . بلکه در مسیر حركتها در کوران حركت های تأثری دنیا بودند اینکه تقلید بکند زمان را . بیان تأثری ایران بود . این یک حركت جدیدی بود از نقطه نظر تأثری . این سبک کار در متون ایرانی هم درنوشته ها شروع شده بود . بیضائی ، فُرسی () ، ساعدي . اول سعی

میکردند. مثل دیگران بنویسند یعنی .. معذرت میخواهم قبلی ها سعی میکردند مثل اروپائی ها نمایشنا می بنویسند . با آمدن فرسی ، بیضاًی ، ساعدی این حرکت کم کم شروع کرد به تغییر کردن و یک بیان نوع دیگری که مخصوص نویسندگان معاصر ایرانی بود با امکانات فرهنگ تآثری که داشت پیدا میشد، اینرا من فکر میکنم از نظر تجزیه تحلیل تاریخی در یک حرکت دیگری قرار بدهند به نسبت مثلاً " نوع تآثر معاصر غربی است . شکل غربی دارد یعنی دارالفنون که اینها همه نوع تآثر معاصر غربی است . شما میروید تآثر صندلی میخیرید یا بلیط میخیرید می نشینید روی صندلی در صحنه اتفاق می افتد و شما این تآثر را نگاه میکنید . همین تآثر را بخواهم مثالش را بزنم این بود که روحوضی اول در خانه ها و میهمانی ها اجرا میشد .. و روی خوض تخته می انداختند بازی میشد یا اینکه در میهمانی جمع میشدند وسط بازی میشه آزاد ، هرگوشه ای میتوانست بازی بشود همین تآثر روحوضی که یک سنت قدیمی تری دارد از ددهم حتی میتواند آمده باشد تو شهر هم بوده توی میهمانی ها . همین در آن دوره های بعدی روی صحنه رفته با پرده بازی میشه . روحوضی های بعدی صحنه ای بود . حتی تآتری که در جنوب شهر بود روحوضی بود . جنوب شهر منظورم در شهر نوی تهران بود روحوضی بود . اصلاً سنت روحوضی بود با پرده که وارد قالب اروپائی متداول شده بود . این تاثیر اروپا بود اما یک چهره مخصوص خود مطابق را بخودش گرفته بود و داشت شکل دیگری پیدا میکرد . کما اینکه سالهای آخر تآثر در ایران فقط ساختمان تآتر با پرده ای که مردم توی سالن بنشینند نبود . خیلی جاهای تآتر اجرا میکردند .. درگاراژ .. در .. مثلاً در خانه های قدیمی ، در اطاق ، در تالارهای معمولی . مثل همه حرکت های جدیدی که از نظر بین المللی اتفاق افتاده بود . انعکاسی در ایران پیدا شده بود .. با یک صافی که مخصوص آن زمان خود ایران بود .. حالا این مدارک خود بخود میشود گفت یک مقدار زیادش از بین رفته است . شواهد کمی هست برای اینکه این در زمان باقی بماند . من همین شکر را دارم که شاید در تاریخ های بعدی هم همین اتفاق ها پیش آمده از نقطه نظر اینکه فرهنگی نیست که این چیزها را با خودش بآنصورت نگه دارد غیر از اینکه دربار نگه داشته یک چیزهای را .

سؤال : بچه صورتی ؟

آقای آربی اوانسیان : با صورت خرید این چیزها در یک دوره هائی ، بعدی ها آمدند اینرا خراب کردند تبدیل کردند .. لباس دیگری پوشاند و ممال خودشان شده .. این یک نوع فرهنگ اینطوری در ایران هست .. خیلی .. مثلاً نسخه های دستی قدیمی . نسخه هایی که از طریق شاهان مختلف سفارش داده شده مینیاتورها و اینها یا دوره "قاچار مثلاً" تذهیب و اینها یا دوره "صفوی" این یک نوع فرهنگ ساختمانی و نقاشی و تذهیبی و کتاب و نوشته و اینهاست . همینطور موسیقی اش . یک جنبه دیگر شهم فرهنگ مذهبی بوده است ولی با آن معنا فرهنگی که در غرب اجتماع این آثار را نگه میدارد .. شرق هیچ وقت اینرا با نصورت نداشته و بهمین دلیل هم سخت است که ما اینرا بخواهیم که توی ایران این نوع نگهداری فرهنگی را پیدا بکنیم . در هندو در ژاپن فرق میکند ، تآترشان ومذهبشان اینقدر از هم دیگر جدا نبوده . در حالیکه در ایران حتی اگر یادتان باشد تعزیه را مذهبیون مخالفش بودند با اجرایش .

سؤال : من میخواستم یک سوال از شما بکنم ، درین اقلیت‌ها مثلاً "ارامنه" که خیلی معروف بودند توی ایران که هنرمندانه . اصولاً یک ملت هنرمندی هستند آنها چی ؟ توی خودشان تآتر میدادند یا تآترهایی بنوع دیگر داشتند .. چه نوع بود ؟

آقای آربی اوانسیان : تآتر بین ارامنه مثلاً در جلفا و در تبریز که دو تا مرکز تجمع زیاد ارامنه بوده ، در تبریز خواه ناخواه ارامنه‌ای نبودند که بگوییم مهاجرت کرده بودند . ارامنه بودند که همیشه آنجا بودند . ولی ارامنه اصفهان شاید قدیمی ترین تجمعی بودند که در مرکز ایران بصورت مهاجرت پس از آمدن از دوره شاه عباس . در داخل خودشان بلمه .. سنت تآتری را با همان چیزهای قبلى که از قبل بوده و با تأثیرات تبا طشان با غرب بود و از نظر تشکیلاتی در ۱۸۸۸ در جلفا تآتر ملی شروع میکنند . یعنی یک گروه مرتبی که همیشه برنامه میگذاشتند و اینها . یعنی تقریباً میشود نزدیک به صد سال پیش که مرتب در سالن یکی از مدارس بصورت تآتر ..

تالار را استفاده میکردند و مرتب برنامه میگذاشتند.

سؤال : و بعد غیر ارامنه هم برای تماشا می آمدند ؟

آقای آربی اوانسیان : نه آن زمان ها فکر میکنم سی سال پیش جلفا خیلی محدوده بسته ای بود از نظر فعالیت های داخلی فرهنگیش . خیلی کم . منتهی ارامنه با فارسی زبان ها همکاری میکردند در اصفهان یعنی آنطرف رودخانه زاینده رود تاتر بازی کردند . تاتر کارگردانی کردند . دکور ساختند .

سؤال : باهم ؟

آقای آربی اوانسیان : باهم ونتیجه این بود که اینها "اصل" دوستانی داشتند فارسی زبان که شاید یکی دونفر مثل "آمدن" دیدند بعد با همکاری یا فرنگ رفته بودند همکاری میکردند رباهم یک کاری را میکردند ، اما برای اینکه اجتماع کلی وارد این نوع فعالیت فرهنگی بشود خیلی سخت بود . اینها تمام مسال دوره های بعد است که بتدریج عوض شد . و حتی با صلح دروازه های جلفا باز شد ، خیابانها باز شد ، پل های بیشتری ساخته شد ، مرزها شکست ، و حتی خانه های جلفا شروع شد به خرید و فروش . توجهات های ... یعنی به غیر ارامنه . قبل این چند قرن این همینطور بسته مانده بود . اصل "هیچکس از آنطرف رودخانه به اینطرف رودخانه بصورت اینکه مقیم بشود ، نه ... در تجارت حرکت میکردند ولی در اقامه هرگز .

سؤال : بعد این پیش هایی که ارامنه نشان میدادند بیشتر مال خود نویسنده های ارامنه بود یا از خارج الہام میگرفتند یا چه نوع بود ؟

آقای آربی اوانسیان : هردو بود هم تقلید بود هم ترجمه بود هم آثار نویسنده های خودشان بود ... همه نوع ومثل هر فعالیت اجتماعی هم تو شیز های خیلی ابتدائی و خیلی بد هم بود چیزهای خیلی خوب هم بود و نمیشود گفت که دائم در یک سطح قابل توجهی بوده . ولی در اینکه یک فعالیت فرهنگی

دائم بوده اینرا میشود بجرات گفت که وجود داشته . و یک مسئله دیگر
 اینست که در سالهای اول قرن .. حتی گروه های خارجی ارمنی مثلاً "از
 استانبول ، از قفقاز می آمدند به جلفا .. چون .. برای تبریز و جلفا ..
 و بعداً در تهران برنامه اجرا میکردند .. برای اینکه تهران باصطلاح
 قصبه بود .. کوچک بود هنوز و خود اقلیت هم در آنجا کوچک بود ، و منظورم
 اینکه سنت اینکه از نظر فرهنگی یک تبادل در این سطح که تا آنرا از آنجاهای
 بیایند و درجا ئی اجرا بکنند وجود داشته و یک پدیده دیگری که هست که
 خیلی جالب توجه است از نظر تاریخ تا آنرا .. که این رابطه غربی را و با
 اقلیتی را یک کمی یک جور دیگری هم نشان میدهد .. یک کمی نامربوط بودن و
 بی ریشه بودن این ارتباط ها باهم است .. اینکه در زمان رضا شاه، شیرو
 خورشید زمان برای اینکه و با فکر اینکه تاثیر ملی داشته باشد و ایران هم
 تا آنرا داشته باشد و اپرا داشته باشد که ساخته بودند و ساختمان ناقص
 ماند . همینطور برای تا آنرا ، پاپازیان را ، واهرام پاپازیان را که یک
 شکسپیرین خیلی معروفی بود تو تا آنرا روسیه ، با اوریژین (Origin)
 ارمنی دعوت میکند شیرو خورشید برای اینکه بیاید ایران و اتللو را اجرا
 بکنند . این داستان فکر میکنم .. پنجاه سال باید پیش باشد ، پاپازیان
 به ایران می آید و خودش به روسی و ارمنی و فرانسه نقش را بازی میکند .
 و یک بار با هنرپیشه های فارسی زبان مدتی کار میکند که یک عده که دفعه
 اول روی صحنه میرونند .. این نمایش را اجرا میکند آنها فارسی حرف می
 زنند، خودش به فرانسیا به روسی حرف میزد و یک اجرائی هم با گروه
 ارامنه که همه به ارمنی حرف میزدند . و این باصطلاح اولین نمایش تاریخ
 تا آنرا ملی زمان رضا شاه میشد که در محل سیرک سابق در خیابان فردوسی این
 اجرا شد . و تو کتاب خاطرات پاپازیان راجع باین مسئله مفصل اشاره
 شده و اینکه بعداً رضا شاه وقتیکه دعوت میکند .. پاپازیان را برای شام
 به دربار .. پاپازیان وقتی که وارد قصر میشود .. جائی نبوده که بنشیند .
 فقط فرش روی زمین بوده و هیچکی هم با او نیامده شام بخورد تنها در اطاق
 با و شام میدهند . ولی دربار دعوت میکند و رضا شاه هم یک دوچمه با و
 رد و بدل میکند بعداً زخوردن شامش و یک خنجری را با و هدیه میدهد مرصن
 به جواهر . که این خنجر الان در موزه لینگراد شوری است .

البته معلوم است که .. خود پاپازیان نوشته و من تقدیم کردم به موزه^۶
لینگراد ولی نمیدانم چرا تقدیم کرده .. مثل اینکه این از نظر .. منظورم
این نوع رابطه ... یک خواستی بوده. ولی هیچ وقت معلوم نبوده. این خواست
چه هست و به چه میخواهد ربط پیدا بکند .. از همین پدیده میشود دید
این نمایشی که شیروخورشید ترتیب داده. که اتللو بفرانسه حرف میزد و
دیگران فارسی .. جواب میدادند .

سؤال : خیلی جالب است آنهم شیروخورشید بانیش باشد که دعوت بکند
خیلی جالب است ، خیلی متشرکم آقای او انسیان من خیلی شمارا خست
کردم .

آقای آربی او انسیان : خواهش میکنم .